

تهران
پایتخت بورژوازی
یادداشت سردبیر

الهیات انحطاط
مقاله‌ای از سیدمحمدعلی ابازی
در سالگرد شهادت امام علی(ع)

تخذیر تاریخ
تحلیلی بر رمان دایی جان ناپلئون
به بهانه تجدید چاپ آن

سوسیالیسم تلویزیونی
تحلیلی بر سریال امام علی و
تصویر آن از ابوذر

۲۰ سال
پس از صعود ۲۶
یادداشتی از پژمان راهبر

چهل و ترور
یادداشتی از محمد عطریانفر
در باره گروه فرقان



تروریسم خوب و بد نداریم

بیانیه حزب کارگزاران سازندگی ایران
در محکومیت اقدامات تروریسم تکفیری در تهران

• صفحه ۲



سید حسین مرعشی
سخنگوی حزب کارگزاران سازندگی ایران:

شهردار تهران با اجماع اصلاح طلبان انتخاب می‌شود

- گزینه محسن هاشمی در صورتی جدی می‌شود که از دوستان خارج از شورای تهران کسی قبول نکند شهردار تهران شود
- برای روزنامه آفتاب یزد متاسفم که بر سر شاخه نشسته‌اند و بن می‌برند
- زرنگی حزب اتحاد ملت بود که بیشترین کاندیدا را در لیست شورا دارد و جالب اینجاست که خواستار شفاف‌سازی هم می‌شوند
- آقایان خاتمی، عارف، کرباسچی و موسوی‌لاری هیچ توصیه‌ای برای قرار دادن افراد در لیست امید نداشتند
- آقای روحانی برنده انتخابات است و نباید عصبانی شود. رئیس‌جمهور باید حمایت مقام معظم رهبری را پشت سر دولت بیاورد
- آقای واعظی علاقه‌مند است جریان سوم را در مجلس راه بیندازد و این یک اشتباه سیاسی است که در نهایت به نفع دولت نمی‌شود

• صفحه ۴

سازندگی خبر می‌دهد
نجفی
شهردار تهران می‌شود؟
ناطق نوری
دبیر شورای امنیت ملی؟

• صفحه آخر

داعش فرزند خوانده‌ی وهابیت است. «سلفی انقلابی» شورشی علیه «سلفی ارتجاعی» است و همیشه تفریط به افراط ختم می‌شود. تا زمانی که خاورمیانه توسعه نیابد، طبقه متوسط در آن ریشه نندواند و دموکراسی پدیدار نشود همیشه امکان تداوم اشکال بنیادگرایی وجود دارد.

تروریسم خوب و بد نداریم

بیانیه‌ی تحلیلی حزب کارگزاران سازندگی ایران در محکومیت اقدامات تروریسم تکفیری در تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

سرانجام تروریسم تکفیری به عنوان مهمترین دشمن ایران اسلامی، میهن ما را نیز نشانه رفت و در حرکتی انتحاری، مجلس شورای اسلامی و آرامگاه رهبر فقید انقلاب اسلامی را هدف قرار داد. داعش البته در دستیابی به هدف پلید خود ناکام ماند و تروریسم کور آن، با هوشیاری مقامات امنیتی و سیاسی ایران ایتر ماند. اما پرونده داعش نزد ملت ایران تازه باز شده است:

داعش از نظر گفتمانی، دشمن نه فقط دولت ایران که خصم ملت ایران و از این هر دو مهمتر، حریف تمدن و فرهنگ ماست. داعش دشمن خردگرایی و رواداری ایرانی است و بارها تحت عنوان «دشمن صفوی» و «رافضی» از ایران نام برده است. در واقع داعش به درستی فهمیده است در برابر خاستگاههای ضد «عقل و مدارا»ی این جریان سلفی در تاریخ اسلام این درخشش فرهنگ و فلسفه و عرفان و ادب ایرانی و شیعی است که قرار دارد و از این رو با یادآوری ادوار درخشان و پرافتخار و افتخار ایران، می‌کوشد دشمن اصلی خود را در تاریخ بچوید. ما اما افتخار می‌کنیم که به عنوان ایرانیان مسلمان و پیروان مذهب اهل بیت در کنار برادران اهل سنت خود تمدنی کهن داریم که در آن ادیان و مذاهب متفاوت در کنار هم قرن‌هاست، همزیستی مسالمت‌آمیز دارند...

این هسلوردی از اعماق تاریخ تا روزگار ما نیز ادامه دارد. ما نه فقط در تاریخ که هم‌اکنون دشمن داعش هستیم. ایران ما مبدع نظریه‌ی جمهوری خواهی سازگار با اسلام‌خواهی است که در برابر سلفی‌گری مردم‌ستیزانه و گداخته‌گرایی متحجرانه‌ی داعش قرار دارد. روشن است که در جهان امروز دو قرائت از حکومت اسلامی وجود دارد: نظریه‌ی «جمهوری اسلامی» که نظامی مبتنی بر حاکمیت ملی، حقوق اساسی و سازگاری سنت و تجدد است و نظریه «دولت اسلامی» که حکومتی مبتنی بر خشونت، ترور، جنگ و «نصر بالرب» و به قول خودشان «هدیریت توحش» است.

این هر دو صورت از تضاد ماهوی ایران اسلامی یا داعش در روزگار ما تجسم آشکارتری پیدا کرده است: جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک مردم‌سالاری سازگار با دینداری در خط مقدم جلوگیری از توسعه و نفوذ داعش در منطقه خاورمیانه قرار دارد. ایران به عنوان کشوری که پرچمدار جمع حاکمیت دینی و حاکمیت ملی است، همزمان با رای ۴۱ میلیونی شهروندان خود، به عنوان یک نظام دینی و مردمی در جبهه جنگ با داعش قرار دارد و

نه فقط از حرم اهل بیت که از حرمت انسان اعم از سنی و شیعی و مسیحی در عراق و سوریه و همه جای خاورمیانه و جهان دفاع می‌کند و به خواست حکومت‌های قانونی این کشورها مانع از پیشروی بنیادگرایی می‌شود. ما معتقدیم برآمدن بنیادگرایی در خاورمیانه محصول سیاست‌های نادرست قدرت‌های منطقی‌های بین‌المللی است:

اول مرزهای استعماری خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم مرزهای خشم و خون شد و یکصد سال پس از معاهده ساکس - پیکو زخم آن جنگ بیگانگان بر پیکر خاورمیانه همچنان دیده می‌شود، تداوم دخالت در منطقه به صورت اشغال سرزمین‌ها، صادرات اسلحه و حمایت از دولت‌های مرتجع‌ی که زادگاه بنیادگرایی شده‌اند **عامل دوم** این بلای خانمان‌سوز است و سرانجام رژیم‌های غیردموکراتیک خاورمیانه که با سرکوب جامعه خود مانع از اقتدار و استقرار طبقات متوسط می‌شوند و بنیادگرایی را در دامان خود پرورش می‌دهند **سومین عامل** این بحران منطقه‌ای و جهانی است. ما به ربط منطقی سیاست داخلی و خارجی معتقدیم و باور داریم تا زمانی



که مطالبه مردم برخی کشورهای منطقه اجازه راندگی زنان یا حق رای ایشان باشد، تا زمانی که هیچ نهاد انتخابی در این کشورها نباشد، تا زمانی که حکومت‌های قبیله‌ای بر این کشورها حکومت کند امکان ریشه کن کردن بنیادگرایی و تروریسم وجود ندارد.

داعش فرزند خوانده‌ی وهابیت است. «سلفی انقلابی» شورشی علیه «سلفی ارتجاعی» است و همیشه تفریط به افراط ختم می‌شود. تا زمانی که خاورمیانه توسعه نیابد، طبقه متوسط در آن ریشه نندواند و دموکراسی پدیدار نشود همیشه امکان تداوم اشکال بنیادگرایی وجود دارد. ما کارگزاران سازندگی ایران معتقدیم حملاتی از آنچه در ۱۷ خرداد در تهران رخ داد باید عزم مسلحی و دینی ما بر تداوم راه مردم‌سالاری سازگار با دینداری رسوخ سازد. ما باید اتحاد داخلی و انسجام خارجی خود با متحدان منطقه‌ای ایران را تحکیم بخشیم و از جهان بخواییم به تجربیات مسا در مبارزه با تروریسم توجه کند. ایران قربانی تروریسم و دشمن بنیادگرایی است و برخلاف نظر برخی حاکمان منطقه این انقلاب اسلامی ایران بود که

راه مردم‌سالاری را در ایران و منطقه گشود. ما هرگز نخواستیم و نمی‌خواهیم انقلاب خود را با اسلحه صادر کنیم. دوستان ما در عراق و لبنان با صندوق رای به قدرت رسیده‌اند و هر گاه که اسلحه به دست گرفته‌اند، جز برای دفاع از خود نبوده است. در منطق ما دفاع از مردم بحرین و یمن و حتی فلسطین تنها و تنها بر اساس نظریه حاکمیت ملی آنان و منافع ملی ایران ممکن است. ما تنها با دعوت رسمی دولت‌های قانونی باید از آنان دفاع کنیم و این دفاع را تنها بر اساس منافع ملی ایران مشروع بدانیم. پس از دفع داعش اولین وظیفه اخلاقی و سیاسی ما انتقال دموکراتیک حاکمیت در کشورهایی مانند سوریه است. اما تا آن زمان بنا به منطق **اول دولت، بعدا دموکراسی** وظیفه سیاسی ما تامین امنیت در منطقه است. وظیفه‌ای که برای ما یک تکلیف ملی هم هست: منافع ملی ما در این است که بنیادگرایی و تروریسم در نطفه خفه شود و هرگز به مرزهای میهن ما نرسد و این کاری است که سربازان و سرداران میهن و آیین ما می‌کنند و ربطی به این جناح و آن جناح و این نهاد و آن نهاد ندارد.

ما معتقدیم این دفاع ملی بر اساس اصول انقلاب اسلامی و مبانی جمهوری اسلامی است و باید در یک تقسیم کار دقیق و در تداوم و تعامل با دیپلماسی رسمی و قانونی کشور انجام شود. دیپلمات‌ها و سرداران ما باید پشت به پشت هم امنیت ملی ایران را حفظ کنند و مینا و منشا مشروعیت اقدامات آنان رای همان مردمی باشد که در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۶ دموکراسی را در ایران پایدار و استوار ساختند.

کارگزاران سازندگی ایران با محکومیت تروریسم، این اتفاق را فرصتی برای اتحاد ملت و دولت، نیروهای سیاسی و نظامی، حاکمیت و جامعه مدنی و نیز ایران و جهان می‌داند. وقت آن است که با یک دیپلماسی فعال متکی به پشتوانه امنیتی و پایگاه مردمی، جهان را به پای میز مذاکره برای ریشه کنی همه‌ی اشکال تروریسم فرا بخوانیم و ابتکار عمل را در دست بگیریم. وقت آن است که از فرصت همدلی بین‌المللی برای در انزوا قرار دادن تروریست‌های وطنی دهه شصت، نندروهای آمریکایی سوادگر اسلحه و حاکمان متحجر منطقه استفاده کنیم که حتی در محکومیت این فاجعه تردید کردند و قائل به تروریسم خوب و بد شدند. باید این تهدید را به یک فرصت طلایی برای اتحاد در سیاست داخلی و ابتکار در عرصه سیاست خارجی ایران تبدیل کرد...

کارگزاران سازندگی ایران
۱۷ خرداد ۱۳۹۶

یادداشت

از رقابت سیاه تا بیگانگی سیاسی

بسیاری از شهرها و روستاها به صور مختلف نقدی و غیر نقدی و به شکل وسیع به تضمین مخاطبین اقدام شد.

این رقابت سیاه به‌ویژه در مناظرهای تلویزیونی از یک سو تصویری بسیار پرابلماتیک و فاسد از نظام اجتماعی ایران و دولتمردان حاکم ارائه داد که خود می‌تواند موجب تزلزل و یا کاهش اعتماد اجتماعی به عنوان یکی از شاخص‌های سرمایه اجتماعی نسبت به سطوح مختلف (دولت، نهادهای دولتی و بین فردی) شود. از سسوی دیگر وعده‌های داده شده انتظارات حامیان کسانی که این وعده‌ها را داده‌اند افزایش داده و حتی می‌تواند ذهنیت حامیان کاندیداهای رقیب را در رابطه با این وعده‌ها دستکاری کرده و تحقق این وعده‌ها را به مطالبات آنها از دولت آینده بیفزاید. به عنوان مثال اگر خواسته حامیان کاندیداهای رقیب قبل از تبلیغات سیاه تنها حاکم شدن آزادی سیاسی، آزادی بیان و خواسته‌های مدنی بود می‌تواند مطالبه ۵ میلیون شغل و نیز سه برابر شدن یارانه‌ها و... به آن اضافه شود. از جمله پیامدهای مهم این وضعیت سنگین‌تر شدن بار وظیفه و مسئولیت دولت دوازدهم است. دولت از یک‌سو باید کاهش احتمالی اعتماد اجتماعی را بازبایی و ترمیم نماید که این امر مهم نیازمند شفاف‌سازی است و از سسوی دیگر در عین برنامه‌ریزی و کار شیبانه‌روزی با استفاده از نیروهای جوان و متخصص برای پاسخ به مطالبات وعده داده شده توسط خود دولت، باید علاوه بر آن در مشور عدم امکان تحقق وعده‌های رقیب یا مشور ساز بودن تحقق آنها برای منافع کلان جامعه به گونه‌ای روشنگری و اطلاع‌رسانی نماید که برای توده‌های مطالبه‌گر قابل قبول و قابل پذیرش باشد.

اگر دولت نتواند گره از مشکلات موجود در حد انتظار مخاطبینی که با شور و نشاط و امید به آینده‌ای بهتر به پای صندوقهای رأی رفته، یا به اکثر وعده‌هایی که داده است جامعه عمل ببوشاند شکاف بین دولت و مردم عمیق می‌شود و می‌تواند منجر به بیگانگی سیاسی شهروندان بیشتری شود (در اصطلاح عامیانه رأی خاکستری‌ها افزایش می‌یابد). در چنین شرایطی افراد از صحنه‌های اجتماعی و سیاسی فاصله می‌گیرند، مشارکت اجتماعی و سیاسی طیف وسیعی از اعضای جامعه کاهش می‌یابد که اصطلاحاً به آن بیگانگی سیاسی می‌گویند. در چنین شرایطی فرد احساس می‌کند که حضور وی در صحنه سیاسی و اجتماعی بی‌تأثیر است و حضور یا عدم حضور وی تنها آراء کاندیدها را افزایش می‌دهد و تغییری در وضعیت وی ایجاد نمی‌کند.

ظاهر میرسادو

شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران

مشارکت در انتخابات یکی از مهمترین وظایف مدنی هر شهروند است. این مشارکت از یک سو دخالت در تعیین سرنوشت نظام اجتماعی و از سوی دیگر نماد اقتدار ملی است. مبارزه انتخاباتی و جلب مشارکت آراء آحاد جامعه هدف اصلی کاندیدها در کارزار انتخابات است. در فرایند مبارزه انتخاباتی قاعده بر این است که کاندیدها به صورت متعارف و معمول به ارائه برنامه‌های خود برای اجرا در دولت آینده بپردازند. در این فرایند از یک سو کاندیداهای متعلق به جناح یا حزب حاکم و از سوی دیگر سایر کاندیدهای وابسته به جناح‌ها یا احزاب به مبارزه انتخاباتی می‌پردازند و کاندیدهای دسته دوم غالباً کاستی‌های دولت موجود را به نقد می‌کشند و برای رفع نواقص به ارائه برنامه می‌پردازند. در چنین حالتی فرایند مبارزه و رقابت انتخاباتی در شرایط متعارف و قاعده‌مند صورت می‌گیرد. در رقابت‌های انتخاباتی شفاف معضلات جامعه بیان می‌شود و بر طبق آن برنامه ارائه می‌شود.

در همه مبارزات انتخاباتی شرایط بدین منوال پیش نمی‌رود و گاه شاهد فضای آتومیک در این مبارزات هستیم. به عبارت دیگر قاعده و روال متعارف رعایت نمی‌شود و برخی از کاندیدها تلاش می‌کنند از ابزارهای غیر معمول، غیر مشروع و غیر قانونی برای جلب آراء شهروندان استفاده کنند که در این جا این شیوه رقابت و مبارزه انتخاباتی را رقابت سیاه می‌نامیم. این ابزارها می‌تواند در برگیرنده انواع شیوه‌های تخریب مانند تهمت، افتراء دادن نسبت‌های ناروا به کاندیدا یا کاندیداهای رقیب، قلب واقعیت‌ها، دادن وعده‌های انجام‌نشده، تطمیع و سوءاستفاده از اعتقادات مذهبی توده‌های رأی دهنده باشد. این شیوه زمانی توسط کاندیدایی به کار گرفته می‌شود که آن کاندیدا احساس کند با استفاده از شیوه‌های عقلانی، منطقی و متعارف جلب آراء شهروندان برای وی امکان‌پذیر نیست. در مبارزات انتخاباتی دوره دوازدهم ریاست‌جمهوری شاهد این رقابت انتخاباتی سیاه بودیم. این شیوه تبلیغات و رقابت نه تنها در سطوح بالای جامعه از طریق رسانه ملی در مناظرها انعکاس داده شد بلکه در لایه‌های زیرین تشکیلات انتخاباتی کاندیدها نیز شاهد این نوع تبلیغات بودیم، که به شکل وسیع در بین مخاطبین انتشار و انعکاس داده می‌شود. علاوه براین، در

پایان رقابت؛ آغاز رفاقت

می‌شود. درس دیگر تخریب بیش از اندازه دولت بود که نتیجه بالعکس برای آنان به ارمغان آورد. در این چهار سالی که گذشت تمام رسانه‌های اصولگرا کمر به نابودی و تخریب دولت بسته بودند اما مردم روز موعود ۲۹ اردیبهشت با رای خود جواب تمامی آن تخریب‌ها را دادند. درس دیگری که می‌تواند از این انتخابات بگیرند این است که دوران پوپولیسم و عوام‌فریبی با وعده‌های پوچ و توخالی به سر آمده. نگارنده نام این دوره انتخابات را انتخابات «نه» می‌گذارد، چراکه مردم از چنان بلوغ سیاسی برخوردار بودند که به افزایش یارانه‌ها و به تقابل با جهان «نه» گفتند و از همه مهم‌تر «نه» به پوپولیسم بود که حتی در رسانه‌های خارجی هم بازتاب پیدا کرد. اما دیگر رقابت‌ها

دیگری که می‌توان از این انتخابات گرفت این است که تحریم انتخابات در هیچ کجا و هیچ زمانی پاس‌خگویی مشکلات کشور نیست. نمونه‌ی بارز و مبرهن آن انتخابات سال ۸۴ است که گرچه اشتباه استراتژیک اصلاح‌طلبان، نقش مهمی در شکست آن‌ها ایفا کرد تحریم انتخابات شکست را تسریع بخشید و بی‌تأثیر نبود. اصلاح‌طلبان در این انتخابات بسیار سنجیده و بر مدار عقلانیت پا به عرصه انتخابات گذاشتند و آمدن دکتر اسحاق جهانگیری به عنوان کاندیدای پوششی و برای کمک به روحانی در مناظرها یکی از امتیازهای طلایی اصلاح‌طلب‌ها به شمار می‌رفت. عده‌ای شکست جریان اصلاحات در سال ۸۴ را هنوز مانند پتکی بر سر اصلاح‌طلبان

اردیبهشت این باور درون ذهنم تثبیت شد که نتیجه نهایی را مردم در پای صندوق‌های رای رقم خواهند زد. وقتی مشارکت به چهل و یک میلیون می‌رسد نتیجه آن می‌شود که ما می‌خواهیم؛ روحانی با بیست و چهار میلیون رای باری دیگر رئیس‌جمهور ایران شد. این انتخابات درس‌های بسیاری برای هر دو جناح اصلاح‌طلب و اصولگرا داشت. ابتدا قاییده این انتخابات را برای اصلاح‌طلبان برمی‌شمارم. جریان اعتدال‌گرا و اصلاح‌طلب در دوره رقابت‌های انتخاباتی متوجه شدند که برای پیروزی قطعی و صددرصدی باید تمام تلاش خود را به کار گیرند که مشارکت مردم را افزایش دهند آنها دریافتند نخبگان می‌توانند نقش به‌سزایی در این امر داشته باشند. درس

دوازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری هم باشکوه به پایان رسید. فضای این انتخابات برای کسانی که در ۲ خرداد ۱۳۷۶ به سر می‌بردند، بسیار آشنا بود. در روزهای نزدیک به انتخابات با تمام حجم‌هایی که دولت روحانی متوجه آن شده بود، اندکی دچار ناامیدی شده بودند که این بار دولت روحانی تک‌دوره‌ای خواهد شد. اما برخی به انتخابات ۷۶ رجوع کردند که سید محمد خاتمی در کمال ناپاوری توانست بیست میلیون رای مردم را به دست آورد. خود به شخصه در این انتخابات بسیار دچار تشویش و نگرانی بودم، چراکه از سایت‌های رسمی و کانال‌ها گرفته تا صدا و سیما، همه از رقیب روحانی، سید ابراهیم ریسی، حمایت می‌کردند. اما در روز ۲۹

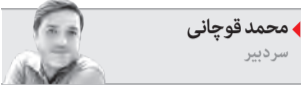
باشگاه سازندگی / یادداشت‌های خوانندگان

به پایان رسیده و به دوران رفاقت رسیده‌ایم. از اینس به بعد باید همدل و همراه یک دیگر آستین خود را بالا بزنیم و برای آزادی، آبادانی، و پیشرفت این کشور تلاش و همت کنیم و همچنین از کسانی که در انتخابات هم ناکام مانده‌اند، دوستانه دعوت به نقدهای سازنده می‌کنیم و از آن‌ها خواهشمندیم نقد و تخریب را با هم خلط نکنند. امیدوارم رئیس‌جمهور منتخب دکتر حسن روحانی به تمامی وعده‌های خود جامعه عمل ببوشاند، وعده‌هایی که تا به امروز اندکی از آن را از مقام گفتار به مقام عمل آورده است.

موفقیت‌های روزافزون را برای رئیس‌جمهور از خداوند خواستاریم.
علیرضا رحیمی نژاد
استان فارس شهر لارستان

تهران؛ پایتخت بورژوازی

چند پیشنهاد به شورای شهر تهران: چگونه می‌توان تفسیر سوسیالیستی از شورای شهر را به تفسیری دموکراتیک تغییر داد



اصلاح‌طلبان بنیان‌گذاران نهاد «شورا» در جمهوری اسلامی ایران هستند: دولت اصلاحات (سیدمحمد خاتمی) دو سال پس از به قدرت رسیدن، فصل هفتم قانون اساسی (اصول ۱۰۰ تا ۱۰۷) که ۲۰ سال معطل مانده بود را اجرا کرد و اصلاح‌طلبان در پناه پیروزی ملی دوم خرداد ماه ۷۶ توانستند اکثریت شوراهای شهر و روستا در سراسر کشور را در اولین دوره انتخابات شهری و روستایی و محلی ایران (۷ اسفند ۱۳۷۷) به دست آورند.

اما اولین زنجیر از زنجیره شکست جبهه اصلاحات در انتخابات نیز در همین نهاد رقم خورد: چهار سال پس از نخستین دوره‌ی شورای شهر تهران در دومین انتخابات مردم این شهر با صندوق رای قهر کردند و خسته از ناآرامی نسبی جبهه اصلاحات در اداره دولت و مجلس، با غفلت از تکلیف مدنی خویش قدرت را به دست تندترین جریان اصولگرایی یعنی طیف محمود احمدی‌نژاد سپردند. اما با وجود ضرورت نقد مردم در آن انتخابات نقد اصلی را باید نثار اصلاح‌طلبان کرد. نه از آن جهت که نتوانسته بودند دولت، مجلس یا شهرداری را به خوبی اداره کنند (که در مورد شهرداری این حرف کاملا درست بود) بلکه از آن جهت که نتوانسته بودند در عرصه سیاسی و تنظیم فهرست انتخاباتی به اجماع برسند. در آن انتخابات که آزادترین انتخابات کشور تا آن زمان بود دست کم سه فهرست انتخاباتی اصلاح‌طلب وجود داشت: فهرست حزب مشارکت، فهرست حزب کارگزاران و فهرست نهضت آزادی! در مقابل اصول‌گرایان فقط یک فهرست داشتند که چراغ خاموش و با نشان تکتو کراسی؛ «آبادگران» وارد انتخابات شدند و به پیروزی هم رسیدند! آن فهرست ساخته‌ی محمود احمدی‌نژاد بود که بلافاصله او را بر کرسی شهرداری نشاند و چندی بعد مقام ریاست‌جمهوری را هم به چنگ آورد. اکنون ۱۴ سال از آن انتخابات (دوره دوم شوراهای شهر؛ اسفندماه ۱۳۸۱) که به «تنگه احد» اصلاح‌طلبان مشهور شد؛ می‌گذرد و سرانجام پس از سه دوره پیاپی و با وجود پیش‌روی‌های نسبی اصلاح‌طلبان در شورای

تهران (از حذف در شورای دوم تا اقلیت در شورای سوم و نیز اقلیت قدرتمند در شورای چهارم) اصلاح‌طلبان توانسته‌اند اکثریت مطلق بلکه همه‌ی کرسی‌های شورای شهر پنجم تهران (و برخی شهرهای بزرگ) را به دست آورند. اکنون اما «چه باید کرد؟» که تجربه‌ی «تنگه‌ی احد» تکرار نشود؟

۱ تلقی اصلاح‌طلبان از «شورا» در طول زمان تغییر کرده است. ایده‌ی «شورا» در آغاز اندیشه‌های سوسیالیستی بود که از ناحیه‌ی احزاب چپ و چپ اسلامی وارد قانون اساسی شد و بیش از همه در آرا و افکار و خطبه‌های مرحوم آیت‌الله طالقانی ریشه داشت. طالقانی البته خود این فکر را از روشنفکران چپ وام داشت. همانان که به پیروی از اتحاد جماهیر شوروی (اتحادیه جمهوری‌های شورایی) فکر می‌کردند که دموکراسی انتخاباتی (پارلمانی) نظامی بورژوازی است که رای مردم در آن به ابزار بازی‌های سیاسی و حزبی تبدیل می‌شود. همان روشنفکرانی که نه فقط مجلس که نهاد دولت را بورژوازی می‌دانستند و می‌خواستند دولت را منحل کنند و به جای آن «شورا» بنشانند. ایده خودگردانی محلات و شهرها و روستاها در اندیشه‌ی مارکسیستی البته ریشه‌ی تاریخی و نظری دارد. حتی قبل از

اتحاد شوروی این «کمون پاریس» بود که آرمانشهر کمونیستی-سوسیالیستی به حساب می‌آمد: حکومتی شورایی که طبقه کارگر بر آن حاکم بود. در برابر این طرز تفکر نظریه‌ی سیاسی محافظه‌کارانی قرار داشت که نهاد دولت را تقدیس می‌کردند و گرچه آنان هم چندان دل خوشی از نهاد مجلس نداشتند؛ اما آن را به شرط وجود یک «مجلس‌علیا» (مانند شورای نگهبان) در برابر مجلس سفلا (مجلس عوام) از باب «اکل میته» می‌پذیرفتند. همین اراده‌ی سیاسی بود که در طول بیست سال مانع از تأسیس نهاد شوراها در ایران شد چنان که پیش‌تر در رژیم سابق هم مسئله‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی عاقبت به خیر نشد و اعتراض روحانیت را برانگیخت. اما در هر صورت

تقابل دو گفتمان رادیکال و محافظه‌کار و چپ و راست اسلامی به یک توافق در قانون اساسی جمهوری اسلامی (۱۳۵۸) انجامید و آن تعبیه «شوراهای شهر» به عنوان نهادی اجتماعی و نسبتاً بورژوازی بود. «شوراهای شهر و روستا»ی کنونی در قانون اساسی در واقع تنها در «نام» با آن شوراهای سوسیالیستی و کمونیستی روسیه و فرانسه (دوران کمون) شباهت دارد و در «اساس» چیزی فراتر از «هیئت مدیره» شرکت سهامی عام به نام «شهرداری» نیست. (و چه بهتر که شوراهای ما کمونیستی نیست!) در واقع در مجموع نزاع دو جریان راست و چپ اسلامی بر سر مفهوم «شورا» به سود دموکراسی بورژوازی تمام شد؛ چنان که دیگر نهادهای شورایی در قانون اساسی جمهوری اول (۱۳۵۸) به بن‌بست رسید و در قانون اساسی جمهوری دوم (۱۳۶۸) اصلاح شد. در واقع گذشته از ماهیت شورایی برخی نهادهای حکومتی (در مقام تصمیم‌سازی) مانند مجلس و حتی «شورای عالی قضایی» (که متأسفانه منحل شد) نهادهای حکومتی‌ای که در مقام تصمیم‌گیری قرار دارند (مانند دولت) و نیز نیروهای مسلح باید متمرکز و منفرد اداره شوند تا از اقتدار (قدرت مشروع) لازم برای اداره کشور برخوردار باشند و این ضعف بزرگ نظام شورایی بوده و هست.

۲ «شورا» یا بهتر بگوییم مجلس شهری (و روستایی) اما می‌تواند قرائتی کارآمدتر بیابد و این کارآمدی برخلاف باورهای سوسیالیستی هر چه به مفهوم بورژوازی دموکراسی نزدیک‌تر باشد بهتر است!

فرض ما بر این است که بسورژوازی به معنای دقیق کلمه نیروی اجتماعی طبقه متوسط شهزشین است که نه به طبقه اشراف و مرفهین آبا و اجدادی تعلق دارد و نه به طبقه فرودست و محرومین به تقصیر... از این حیث نه فقط پیشه‌وران و بازرگانان و کارآفرینان و روشنفکران و حتی کارگران یقه‌سفید که کارگرانی که از مواهب «سرمایه‌داری» بر سر مهر آمده» مانند تأمین اجتماعی برخوردارند، در سلک بورژوازی قرار دارند.

و فرض ما بر این است که سیاست یا پلٹیک در اساس و ریشه‌ی خود به معنای «اداره‌ی شهر» است و «شهر» چه در زبان فارسی، چه در زبان عربی «مدینه» و چه در زبان انگلیسی (و دیگر زبان‌های اروپایی) «پولیس» موضوع اصلی سیاست‌ورزی است. در واقع ما در اینجا با منطق کاملاً «عرفی» سیاست و شهر مواجه هستیم که وظیفه و کار سیاسی را خدمات شهری اعم از حفظ امنیت، ایجاد زمینه صنعت و توسعه‌ی تجارت تعریف می‌کند.

در ملتقای ایین دو مفهوم و مفروض، نظریه «حکمرانی به مثابه‌ی شهرداری» شکل می‌گیرد. همه‌ی سخن این است: «شهرداری» عالی‌ترین و مطلوب‌ترین شکل حکمرانی عرفی و آزاد است.

«شهرداری» چند کار اساسی انجام می‌دهد: اول، نظافت، پاکیزگی و زدودن آلودگی از محیط شهری چه در زمین چه در آسمان با پاکیزه کردن خیابان‌ها و جلوگیری از آلودگی هوای شهر؛

دوم، تسهیل حمل‌ونقل، رفت‌وآمد، عبور و مرور شهری و در صورتی که میان شهرها توافقی حاصل شود؛ ایجاد فضای راه و ترابری بین شهری؛ سوم، ایجاد محیط‌های مناسب برای کسب‌و کار، خرید و فروش، صنعت و تجارت، بورس و دیگر محیط‌های اقتصادی و خدماتی در شهرها؛ چهارم، ایجاد مراکز امن برای برآوردن حداقل نیازهای شهروندان از طریق خیریه‌ها، گرم‌خانه‌ها و نهادهای مدنی غیردولتی؛ پنجم، ساختن محیط‌های مناسب برای گذران اوقات فراغت شهروندان مانند باغ‌ها، پارک‌ها، بوستان‌ها، شهربازی‌ها، کتابخانه‌ها، سینماها، فرهنگسراها و...؛ ششم، صیانت از نهادهای مذهبی و آئینی داوطلبانه مانند مساجد، تکیه‌ها، معابد و دیگر عبادتگاه‌ها به صورتی که کسی مانع از آزادی مذهبی دیگران نشود؛ هفتم، حفظ امنیت شهری از طریق ایجاد نیروی نگهبان امنیت در راه‌ها و بزرگراه‌ها و محله‌ها و کوچه‌ها که در واقع همان پلیس شهری است و البته می‌تواند نیروهای امدادی مانند آتش‌نشانی‌ها را هم در بر بگیرد. این هفت ویژگی مهمترین کارکرد یک نهاد حاکمیتی مانند شهرداری است که به جز مواردی مانند روابط خارجی (میان دولت-ملت‌ها) و امنیت ملی (مانند نیروی نظامی و اطلاعاتی موثر در برابر دشمن خارجی) می‌تواند الگوی دولت‌ها هم به شمار آید. در واقع در یک جامعه باز و آزاد دولت هیچ اختیاری فراتر از آنچه یک شهردار بر عهده دارد (به جز روابط خارجی و امنیت ملی) ندارد و حق ندارد در هیچ بخش از حوزه خصوصی (اعتقادی، ایمانی، اخلاقی، فلسفی) فرد دخالت کند؛ همان‌طور که شهرداری و شهردار حق دخالت ندارند. هر «دولت-ملت» باید بر «دولت-شهر»‌هایی بنا شده باشد که اساس آن بر خدمات شهری است و به قول مرحوم آیت‌الله دکتر مهدی حائری یزدی در تقریر نظریه‌ی سیاسی ایشان؛ دولت‌ها تنها در حوزه مالکیت مشاع حق حکمرانی دارند یعنی در کوچه‌ها، خیابان‌ها، جاده‌ها و راه‌هایی که خانه‌ها، محله‌ها، شهرها و کشورها را به هم متصل می‌کند و در تملک و مالکیت خصوصی هیچ‌یک از شهروندان نیست و لاجرم باید برای اداره آن و کیلی را برگزید و دولتی را تشکیل داد.

۳ چنین نظریه‌ای از همه‌ی نظریات سیاسی موجود (مانند قرائت سوسیالیستی از نهاد شوراها) به مفاد قانون اساسی ایران در فصل هفتم آن نزدیک‌تر است. شوراها و شهرداری‌ها در ایران بر همین مبنا بورژوازی‌ترین نهاد سیاسی و عرفی‌ترین نهاد حکومتی هستند و تهران به‌عنوان مهم‌ترین پایگاه طبقه متوسط ایران پایتخت بورژوازی ایران است. و جالب اینجاست که در دهه گذشته بیش از اصلاح‌طلبان این اصول‌گرایان بوده‌اند که به این خصلت بورژوازی میده‌اند. مهم‌ترین مزیت اصلاح‌طلبان بر اصول‌گرایان البته در این نکته بوده که به محض در اختیار گرفتن پارلمان ملی (مجلس شورای اسلامی) در ادوار ششم و دهم تا جایی که نتوانسته‌اند دهانه ورود به شوراها شهر و روستا را آسان‌تر کرده‌اند. در واقع اگر در انتخابات مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری و ریاست‌جمهوری این حلقه بسته و به معیارهای ایدئولوژیک نزدیک می‌شود، در انتخابات شوراهای شهر و روستا برعکس می‌شود. اکتفا به حداقل‌های نامزدی و امکان رقابت سبب می‌شود کمتر شهروندی از مشارکت در انتخابات شوراها

احساس مشارکت در یک رقابت از پیش تعیین‌شده را بکنند. مشارکت بالای جوانان و بخصوص زنان، افزایش نقش خانواده‌ها و صاحبان حرفه و مشاغل و اصناف در این انتخابات و تکثر قابل توجهی که در آن وجود دارد همگی از نشانه‌های نقش فزاینده شوراها در دموکراتیک‌تر شدن ساختار سیاسی ایران است. اما این همه ماجرا نیست. اصلاح‌طلبان در این فرصت بازیافته باید به اصلاح ساختاری شوراها دست بزنند: دموکراسی نیز مانند همه‌ی منابع موجود در حیات بشر اگر از حد تجاوز کند به ضد خود تبدیل می‌شود. مانند پول زیاد که تورم می‌سازد و غذای بسیار که به چربی تبدیل می‌شود و علت باشد که برخی تحلیل‌گران آزادیخواه مجله‌ی اکونومیست در تحلیل جهان در سال ۲۰۵۰ از ضرورت «دموکراسی کمتر» سخن گفته‌اند تا البته «آزادی و توسعه بیشتر» به دست آید. تا دموکراسی بیشتر به پوپولیسم و از بین رفتن ثبات، امنیت و پیشرفت بشر منتهی نشود.

به طور مشخص در مورد نهاد شوراها در ایران می‌توان به اصلاحات زیر فکر کرد: الگوی «شرکت» در اداره شهرداری باید ارتقا یابد. در ساختار فعلی شهرداری یک شرکت سهامی عام است که شورای شهر هیات مدیره آن و شهردار مدیرعامل آن است. اما ترکیب سهامداران این هیات مدیره معلوم نیست. در روستاها و شهرهای کوچک امکان خرید و فروش رای بسیار وجود دارد و در یک حرکت ارتجاعی ممکن است قبایل، طوایف و خانواده‌هایی خاص با حرکات «پیشامدرن» بر شوراهای شهر و روستا چیره شوند. در شهرهای بزرگ مانند تهران و مشهد و اصفهان غلبه احزاب سیاسی (به‌خصوص پس از همزمانی برگزاری انتخابات شوراها با انتخابات ریاست‌جمهوری) به حزبی-سیاسی شدن کامل شوراها منجر شده است. هر چه این پدیده در انتخابات مجلس شورای اسلامی مفید است، می‌تواند در شوراها مضر باشد. چراکه در این صورت ممکن است تا مدت‌ها همه‌ی شورا در اختیار یک حزب یا جناح سیاسی خاص باشند. این در حالی است که اساس دموکراسی به وجود دو جناح اکثریت و اقلیت است تا همواره اکثریت در معرض نقد اقلیت قرار گیرد. بزرگترین خطر برای دموکراسی تبدیل آن به حکومت اکثریت بدون توجه به حقوق اقلیت است. در مجلس شورای اسلامی هر گز امکان حذف مطلق اقلیت وجود ندارد (هر چند که باید نسبت آن را در نهاد پارلمان هم اصلاح کرد) اما در شوراها به علت کم بودن کرسی‌ها و نیز ساختار متصلب حزبی این امکان وجود دارد. چاره کار روشن است: اول، باید کرسی‌های شوراها را افزایش داد. برای شهرداری مثل تهران که بیش از ۱۰ میلیون نفر جمعیت دارد و در مجلس شورای اسلامی نیز ۳۰ نماینده دارد تعداد ۲۱ نفر برای شورای شهر بسیار کم است. نمایندگان پارلمان شهری تهران را باید حتی از تعداد نمایندگان مجلس شورای اسلامی (در حوزه انتخابیه تهران) بیشتر کرد.

دوم، باید کرسی‌های شوراها را دست کم به سه بلوک اصلی تقسیم کرد: **بلوک اصناف** و اتحادیه‌های کسب و کار اعم از ۱. کارگران، ۲. کارآفرینان، ۳. پیشه‌وران، ۴. فرهنگیان، ۵. پزشکان، ۶. مهندسان، ۷. روحانیان و دیگر اقشار اجتماعی به نحوی که جامع و مانع باشند. **بلوک احزاب** و گروه‌های سیاسی به گونه‌ای که شهروندان بتوانند متناسب با برنامه‌های شهری و اداری و اجرایی آنان به یک فهرست مشخص رای دهند.

بلوک افراد و اشخاص منفرد که به هر علت در یکی از دو بلوک بالا نمی‌گنجد اما به عللی (مانند اشتغال محلی) محترم‌اند. می‌توان براساس این بلوک‌بندی چه در قالب قانون انتخابات چه در قالب عرف احزاب سیاسی و اصناف اجتماعی مدلی برای رای دادن طراحی کرد که در نظام‌های انتخاباتی دنیا مرسوم است. **سوم، باید انتخابات شوراهای شهر را به انتخاباتی تناسبی بدل کرد.** بدین معنا که به خصوص در بخش احزاب با در نظر گرفتن حداقل رای برای یک لیست انتخاباتی به آن اجازه معرفی کردن یک سطح حداقل از نمایندگان حزبی را داد. مثلاً اعلام کرد هر حزبی که ۵ درصد آرا را به دست آورد می‌تواند یک کرسی در حوزه انتخابیه داشته باشد. در این صورت هیچ حزبی که دارای پایگاه اجتماعی و مردمی باشد از عرصه دموکراسی حذف نمی‌شود.

چهارم، برای اصلاح رانطه‌ی شهردار و شورای شهر (که در حال حاضر در شرایط صلح مسلح به سر می‌برند) **نظام انتخاب شهردار تهران** را باید تغییر داد. شهردار تهران می‌تواند مانند رئیس‌جمهور برای مستقیم مردم انتخاب شود و یک نظام ریاستی در اداره شهر را رهبری کند. اما از آنجایی که ممکن است این تحول برای ایران زود نباشد و حتی به تضعیف نهاد شورا بینجامد می‌توان از ائتلاف‌های سیاسی و اجتماعی دعوت کرد که فهرست خود را به صورت «X+۱» ببندند که فرد صدر فهرست آنان (یا هر کس دیگری که اکثریت شورا از میان خود برگزیند) به عنوان شهردار و نفر آخر به عنوان عضو علی‌البدل شورای شهر انتخاب شود. در این صورت از یک سو شهردار مانند نخست‌وزیر در نظام‌های پارلمانی عضو شورای شهر خواهد بود و در جریان جزئیات شورا قرار خواهد گرفت و از سوی دیگر با رای مستقیم مردم انتخاب خواهد شد.

آنچه در اینجا نوشتیم، یک پیشنهاد به شورای شهر پنجم (تهران) است تا از فرصت به دست آمده و فراهم‌شده توسط مردم تهران (و شهرهای دیگر) به سود دموکراسی استفاده کند. دموکراسی همیشه فرصت محدودی را در اختیار ما قرار می‌دهد. هر گونه ستکاریسم و فراسکیولیسم، سم اصلاح‌طلبی در این دوره شورای شهر تهران است. مهم نیست که در این دوره اصلاح‌طلبان به چه کسی برای شهرداری تهران رای می‌دهند؛ مهم این است که به صورت یکپارچه، متحد و منسجم رای دهند تا تجربه‌ی شورای شهر اول تکرار نشود. نظریه «حکمرانی به مثابه شهرداری» بنیان همه‌ی دموکراسی‌های موفق جهان امروز است. پیروزی‌های زنجیره‌ای حزب عدالت و توسعه ترکیه از کارنامه‌ی موفق اسلام‌گرایان ترک در شهرداری استانبول آغاز شد و به یک دوره درخشان اصلاحات سیاسی و حقوقی در این کشور انجامید؛ تا جایی که حکومت لائیک و نظامی ترکیه در یک فرآیند مسالمت‌آمیز به حکومتی مدنی و نزدیک به باورهای دینی ملت ترکیه تبدیل شد. شهرداری تهران پیش از دولت دوازدهم آئینه‌ی رفتار اصلاح‌طلبان است. باید برای مردم کار کرد. باید قبل از آنکه مشکل جهان را حل کرد مشکل تهران را حل کرد. شهرداری تهران برای حل مشکل ترافیکی، آلودگی هوا، تراکم جمعیت، ساخت و ساز و... نیازمند فردی است که بتواند در دولت کرسی بگیرد، از مجلس بوجه بگیرد با نیروهای مسلح رابطه خوبی داشته باشد و مورد عتتای رهبری کشور باشد. این فرد تنها با این مختصات است که می‌تواند شایسته‌ی این مقام باشد. فردی که امروز شهردار تهران باشد و شاید فردا رئیس‌جمهور ایران شود. امروز تهران فردا ایران.



ایده‌ی «شورا» در آغاز اندیشه‌ای سوسیالیستی بود که از ناحیه‌ی احزاب چپ و چپ اسلامی وارد قانون اساسی شد و بیش از همه در آرا و افکار و خطبه‌های مرحوم آیت‌الله طالقانی ریشه داشت

از این پس هرماه سخنگوی حزب کارگزاران سازندگی ایران در گفت‌وگوی اختصاصی با هفته‌نامه سازندگی مواضع حزب درباره مسائل روز را بیان خواهد کرد.

سید حسین مرعشی سخنگوی حزب کارگزاران سازندگی ایران:

شهردار تهران با اجماع اصلاح‌طلبان انتخاب می‌شود

زینب صفری خبرنگار سازندگی

آقای مرعشی بعد از نهای شدن نتیجه انتخابات شوراها موضوعی که مرتب در شبکه‌های مجازی و خبری دنبال می‌شود بحث انتخاب شهردار تهران است. حواشی زیادی حول این موضوع و به‌خصوص انتخاب آقای محسن هاشمی به عنوان شهردار مطرح شده است. فکر می‌کنید شهردار شدن ایشان چقدر جدی است؟ اصلا مگر ایشان میناق‌نامه شورای عالی را امضا نکرده است؟ با این وجود می‌تواند شهردار شود؟

بله، اتفاقا ایشان هم مثل بقیه، میناق‌نامه را امضا کرده است. خوشبختانه در مورد شهرداری تهران، با همه دوستان مان در جبهه اصلاحات و با منتخبان مردم در شورای شهر، توافق داریم که این موضوع، باید یک موضوع اجماعی باشد و باید به توافق همگانی برسیم. این هم بستگی دارد به اینکه ببینیم دوستان ما چه کسانی را پیشنهاد می‌کنند. دوستان در شورا هنوز به مرحله مصداق نرسیده‌اند و مشغول تدوین ساز و کارها هستند.

منظوران شورای شهر است؟

بله، در شورای شهر، دوستان مشغول تدوین شرایط و ضوابط هستند.

چند وقت پیش خبری منتشر شد مبنی بر این که ۱۷ نفر از ۲۱ نفر منتخب شورای شهر تهران برای شهرداری به آقای هاشمی رای داده‌اند...

خیر، اصلا هیچ بحث مصداقی تا الان در شورای شهر مطرح نشده. در خارج از شورای شهر در بین اصلاح‌طلبان و گروه‌های مختلف رایزنی می‌کنند و افرادی مطرح شدند. مثلا افرادی مثل آقایان دکتر نجفی، حاجتی، بی‌طرف و حتی خود بنده مطرح شدیم و آقای محسن هاشمی هم در کنار این اسامی مطرح است. این ۵ نفر در برخی محافل سیاسی مطرح شدند. ولی هنوز اینها در مرحله ابتدایی بحث است و هنوز وارد مطالعات کامل نشده‌اند. آنچه برای ما مهم است، بعد از اجماع این است که حتما شهردار یا کارآیی بالا انتخاب شود تا بتواند شهر را به خوبی اداره کند. ما ۴ سال دیگر باید پاسخگوی مردم تهران باشیم. لذا مسئله کارآمدی و داشتن برنامه برای ما خیلی اهمیت دارد.

اجماعی که از آن صحبت می‌کنید ناظر به اعضای شورای عالی و شورای شهر است یا افکار عمومی و پایگاه رای اصلاح‌طلبان را هم شامل می‌شود؟

نه، حتما یکی از موضوعات همین است که مردم هم باید قانع شوند. این شهردار باید به چند خصلت شناخته شده باشد. شهردار آینه‌باید به توانایی و به پاکدستی و به مردمی بودن شهره باشد. بالاخره جنس او باید جنسی باشد که مردم بتوانند با او رابطه عاطفی برقرار کنند.

بین گزینه‌هایی که برای شهردار مطرح هستند و شما هم به آنها اشاره کردید وضعیت محسن هاشمی پرحاشیه‌تر است. فکر نمی‌کنید اگر محسن هاشمی وارد شهرداری شود، حضور ایشان شهرداری را سیاسی می‌کند؟

عرض کردم، ما هنوز خیلی با این بحث فاصله داریم. فعلا فرض اولیه این است که دوستانی خارج از شورا برای این کار کاندیدا شوند. گزینه محسن هاشمی در صورتی جدی می‌شود که از دوستان خارج از شورا و شخصیت‌های شناخته شده مطرح و در دولت مسئولیت‌هایی داشته باشند و شود و یا در دولت مسئولیت‌هایی داشته باشند و حاضر نشوند به شهرداری بروند. مثلا اگر دولت برنامه‌ای برای آقای نجفی داشته باشد و بخواهد ایشان را به سازمان بفرستد همه ما ترجیح می‌دهیم ایشان به سازمان برنامه و بودجه بروند. ولی اگر رفتن ایشان به سازمان برنامه و بودجه

صورت ایشان هم می‌پذیرد و مشکلی هم وجود ندارد. اما الان خود ایشان داوطلب ابتدایی برای این کار نیست.

آزاد کند، این امکان وجود دارد که به شهرداری بروند. بنابراین ما هنوز لزومی ندیده‌ایم کسی از شورا بیرون بیاید. به علاوه این اتفاق زمانی می‌تواند در مورد آقای هاشمی محقق شود که خود اعضای شورا یا شورای اصلاح‌طلبان توافق کنند بر اینکه کسی از درون شورا این مسوولیت را قبول کند. اما ما هنوز با این موقعیت فاصله داریم.

بسر فرض اگر شرایط طوری باشد که محسن هاشمی به شهرداری برود این خلاف میناق‌نامه شورای عالی نیست؟ خود آقای هاشمی اعلام کردند که به هیچ وجه خارج از آن میناق‌نامه عمل نخواهند کرد. اما اگر کسانی که میناق‌نامه را تهیه کردند و بر آن تاکید داشتند و دارند، خودشان به این جمع‌بندی برسند که باید این اتفاق بیفتد و از ایشان بخواهند که به شهرداری بروند در این

صورت ایشان هم می‌پذیرد و مشکلی هم وجود ندارد. اما الان خود ایشان داوطلب ابتدایی برای این کار نیست.

فکر می‌کنید که حضور ایشان شهرداری را سیاسی نمی‌کند؟ نه، آقای هاشمی نسبت به خیلی‌ها و مثلا نسبت به خود من خیلی کمتر سیاسی است. خیلی از دوستان الان به من پیشنهاداتی برای شهرداری می‌دهند، که البته من خودم کامل رد کردم چون آمادگی پذیرش آن را ندارم. ولی رنگ و بوی سیاسی محسن آقا حتما از من کمتر است.

نکنه دیگر اینکه همچنان حاشیه‌های بستن لیست اصلاح‌طلبان ادامه دارد. هنوز در تویتر و شبکه‌های اجتماعی مطالبه شفاف‌سازی بستن لیست مطرح است...

شفاف‌سازی یعنی چه؟! خوب منتقدان لیست شورا معتقدند روابط پنهانی پشت پرده در بستن لیست‌ها وجود داشته است...

شنبه گذشته گفت‌وگو با حسین مرعشی در دفتر محمدرضا باهنر دیر کل جبهه پیروان انجام شد. مرعشی به دفتر باهنر، سیاستمدار اصولگرا، رقیب و همشهری‌اش رفته بود و برای صرفه‌جویی در زمان قرار گفت‌وگو را همانجا گذاشت. بعد از گفت‌وگو هم روانه چند جلسه دیگر بود. مرعشی این روزها سرش شلوغ تر از همیشه است. نامش جز ۵ گزینه اول شهرداری تهران است؛ هرچند می‌گوید قرار نیست به شهرداری برود. به‌علاوه به‌عنوان یکی از گزینه‌های احتمالی معاونت رئیس‌جمهور و ریاست سازمان میراث فرهنگی هم مطرح است. عضو هیات‌رئیس شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان است و حالا با پیروزی روحانی و لیست امید در انتخابات ریاست جمهوری و شوراها در لایه‌ها و رایزنی‌های جنبش کابینه و انتخاب شهردار تهران حضور پررنگی دارد. با این همه اما با حوصله به همه سوالات جواب می‌دهد. از حاشیه‌های بستن لیست شوراها و حملات به کارگزاران، کرباسچی و شهردار شدن احتمالی محسن هاشمی، جنبش کابینه دوازدهم و چالش‌ها و الویت‌های روحانی، انتخابات هیات‌رئیس مجلس و عملکرد فراکسیون امید و رابطه ایران و عربستان و حملات تروریستی هفته گذشته همه را با دقت پاسخ می‌دهد. در خلال همین گفت‌وگو هاست که مرعشی می‌گوید وظیفه مهم روحانی بعد از پیروزی در انتخابات، آرام کردن فضا و مدارا با رقبای شکست خورده و همچنین جلب حمایت رهبری است. او معتقد است فضای تنش آلود میان دولت و دیگر ارکان نظام حتما به ضرر دولت خواهد بود و روحانی با توجه به سابقه رابطه بسیار نزدیک و خویش با رهبری می‌تواند این فضا را تغییر بدهد. گفت‌وگو سازندگی با او را ادامه می‌خوانید.

هیچ چیز پنهانی وجود نداشته. این موضوع به‌خصوص با مطلبی که روزنامه آفتاب یزد درباره آقای کرباسچی مطرح کرد پررنگ‌تر شد. روزنامه مدعی است که آقای کرباسچی در بستن لیست‌ها دخالت کرده، با کاندیداهای صحبت کرده و برای قرار گرفتن نامشان در لیست از آنها دو میلیارد خواسته است...

من فکر می‌کنم این دوستان ما در روزنامه آفتاب یزد به جبهه اصلاحات و به مردم خیلی کم‌لطفی می‌کنند. سر شاخه نشستن و بن شاخه می‌برند. خیلی برای این جریده محترم و گردانندگان آن متأسف هستیم که کار تیمی هماهنگ بی‌نظیر اصلاح‌طلبان (بی‌نظیر نه از نظر اشخاص، از نظر هماهنگی و اتحاد و حمایت سخاوتمندانه آقای خاتمی از یک طرف و از طرف دیگر اعتماد وسیع مردم تهران به این لیست) و آن برد شیرین را تلخ می‌کند.

واقعیت این است که شخصیت‌های توانمند زیادی اعلام آمادگی کردند که وارد انتخابات شورای شهر تهران شوند. جمع زیادی از آنها سیاسیون خوبی بودند. جمع زیادی از آنها مدیران خوبی بودند. ۱۳ نفر از اعضای اصلاح‌طلب شورای چهارم بودند. حدود ۱۵ نفر از اعضای شورای عالی اصلاح‌طلبان بودند. از بعضی از احزاب بیش از ۲۰ نفر کاندیدای خوب وارد صحنه شده بودند. ما باید در کارمان برای بررسی صلاحیت ۷۰۰ نفر ارزیابی انجام می‌دادیم. یک مرحله از ارزیابی توسط کارشناسان انجام شد. ۱۶ کارشناس حدود ۳ هفته کار کردند و توانستند امتیازبندی‌ها را انجام دهند. ما در این مرحله توانستیم ۱۵۰ نفر را بسا امتیازات بالاتر انتخاب کنیم. ولی چون امکان زمانی نداشتیم که راستی‌آزمایی کنیم که آنچه افراد اظهار کردند درست است یا نه، در هیات‌رئیس بحث کردیم و توافق کردیم که بین ۱۵۰ نفر، چند کار را انجام دهیم. یکی اینکه گروه‌بندی کنیم و گروه‌های ده‌گانه‌ای را تعیین کردیم. دو اینکه خودشان را دعوت کنیم و از آنها خواهش کنیم خودشان رای دهند که چه کسانی باشند. آنها را هم دعوت کردیم و توجیه‌شان کردیم، اما آنها حاضر نشدند انتخاب کنند، چون انتخاب سخت است. مثلا ۱۵ نفر حقوقدان بودند، باید از بین ۱۵ نفر ۳ نفر انتخاب و ۱۲ نفر را حذف می‌کردند. خودشان نتوانستند این کار را بکنند. بعد مجبور شدیم در هیات‌رئیس بر مبنای رای آنها را تنظیم کنیم و به ازای هر کرسی دو نفر پیشنهاد ببریم در شورای عالی و در شورای عالی از هر دو نفر یک نفر را انتخاب کنیم.

وقتی مادر یک جمعی رای می‌گیریم دیگر نمی‌توانیم بگوییم شما چرا به این رای دادید و به این رای ندادید؟ رای است، تشخیص او این است که به این رای دهد و به دیگری رای ندهد. نمی‌دانم ابهام این کجا بوده و چه چیز

هیچ چیز پنهانی وجود نداشته. این موضوع به‌خصوص با مطلبی که روزنامه آفتاب یزد درباره آقای کرباسچی مطرح کرد پررنگ‌تر شد. روزنامه مدعی است که آقای کرباسچی در بستن لیست‌ها دخالت کرده، با کاندیداهای صحبت کرده و برای قرار گرفتن نامشان در لیست از آنها دو میلیارد خواسته است...

من فکر می‌کنم این دوستان ما در روزنامه آفتاب یزد به جبهه اصلاحات و به مردم خیلی کم‌لطفی می‌کنند. سر شاخه نشستن و بن شاخه می‌برند. خیلی برای این جریده محترم و گردانندگان آن متأسف هستیم که کار تیمی هماهنگ بی‌نظیر اصلاح‌طلبان (بی‌نظیر نه از نظر اشخاص، از نظر هماهنگی و اتحاد و حمایت سخاوتمندانه آقای خاتمی از یک طرف و از طرف دیگر اعتماد وسیع مردم تهران به این لیست) و آن برد شیرین را تلخ می‌کند.

واقعیت این است که شخصیت‌های توانمند زیادی اعلام آمادگی کردند که وارد انتخابات شورای شهر تهران شوند. جمع زیادی از آنها سیاسیون خوبی بودند. جمع زیادی از آنها مدیران خوبی بودند. ۱۳ نفر از اعضای اصلاح‌طلب شورای چهارم بودند. حدود ۱۵ نفر از اعضای شورای عالی اصلاح‌طلبان بودند. از بعضی از احزاب بیش از ۲۰ نفر کاندیدای خوب وارد صحنه شده بودند. ما باید در کارمان برای بررسی صلاحیت ۷۰۰ نفر ارزیابی انجام می‌دادیم. یک مرحله از ارزیابی توسط کارشناسان انجام شد. ۱۶ کارشناس حدود ۳ هفته کار کردند و توانستند امتیازبندی‌ها را انجام دهند. ما در این مرحله توانستیم ۱۵۰ نفر را بسا امتیازات بالاتر انتخاب کنیم. ولی چون امکان زمانی نداشتیم که راستی‌آزمایی کنیم که آنچه افراد اظهار کردند درست است یا نه، در هیات‌رئیس بحث کردیم و توافق کردیم که بین ۱۵۰ نفر، چند کار را انجام دهیم. یکی اینکه گروه‌بندی کنیم و گروه‌های ده‌گانه‌ای را تعیین کردیم. دو اینکه خودشان را دعوت کنیم و از آنها خواهش کنیم خودشان رای دهند که چه کسانی باشند. آنها را هم دعوت کردیم و توجیه‌شان کردیم، اما آنها حاضر نشدند انتخاب کنند، چون انتخاب سخت است. مثلا ۱۵ نفر حقوقدان بودند، باید از بین ۱۵ نفر ۳ نفر انتخاب و ۱۲ نفر را حذف می‌کردند. خودشان نتوانستند این کار را بکنند. بعد مجبور شدیم در هیات‌رئیس بر مبنای رای آنها را تنظیم کنیم و به ازای هر کرسی دو نفر پیشنهاد ببریم در شورای عالی و در شورای عالی از هر دو نفر یک نفر را انتخاب کنیم.

سوال در آن نباشد. لیست قابل قبولی است. نمی‌گویم بهترین است ولی قابل قبول است. از کارگزاران چند نفر در شورا هستند؟ دو نفر.

بنابراین اتحاد ملت در مبان احزاب اصلاح‌طلب بیشترین کاندیدار در لیست شورا دارد...

خب حزب اتحاد ملت معمولا، گروه‌های هم‌سو با خودش را دارد و آدم‌هایش را با نام‌های مختلف جلو می‌آورد. این دیگر زرنگی آنهاست.

عجیب است که با این حال حملات زیادی به کارگزاران می‌شود...

بله، اتحاد ۵ نفر دارد و جالب اینجاست که خیلی از بزرگان اتحاد ملت مصاحبه می‌کنند که ما خواستار شفافیت در بستن لیست شورا هستیم. این دیگر یک قاعده کلی نهادینه شده است که حاکم-اپوزیسیون هم هست. کسی که حاکم است خودش گل را چیده و خودش هم می‌گوید باید شفاف‌سازی کرد. (خنده)

به موازات بحث‌ها درباره نحوه بستن لیست‌ها، موضوع تجدید نظر در ساختار و عملکرد شورای عالی هم مطرح شد. خود شما هم در اظهارنظرهایتان گفتید که باید تجدید نظری در ساختار این شورا انجام شود. به طور مشخص فکر می‌کنید چه بخش‌هایی نیاز به تغییر دارد، چه قسمت‌هایی از آن مشکل دارد؟

ما چند مسئله داریم که نباید در آن عجله کنیم. پایه شورای عالی، احزابی است که عضو شورای عالی هماهنگی نیروهای اصلاح‌طلب هستند. در آیین‌نامه و ضوابط شورای هماهنگی گروه‌های اصلاح‌طلب کسه قدیمی‌ترین تشکیلات هماهنگی اصلاح‌طلبان است، صرفا هر تشکیلاتی یک رای و یک کرسی دارد. در حالی که این احزاب، هم‌سنگ نیستند. یک حزب داریم که در ۳۱ استان کشور دفتر دارد. هر سال کنگره سراسری خود را برگزار می‌کند، نشریه و چند ده هزار عضو دارد. این با یک انجمن اسلامی که ممکن است فقط ۵۰ عضو در تهران داشته باشد، در شورای هماهنگی فعلی یک وزن دارد. این یکی از موضوعاتی است که باید یک روزی در مورد آن با همه‌ی گروه‌ها به توافق برسیم و این گروه‌ها را رتبه‌بندی کنیم و سهم هر کدام را از امکانات و آورده‌هایی که دارند در جبهه بررسی کنیم. این موضوعی است که نباید منجر به اختلاف شود و باید به یک ایده پخته‌ای برسیم.

موضوع دیگری که مهم است، این است که خیلی از چهره‌ها و اشخاص در شهرستان‌ها و در تهران، عضو هیچ کدام از احزاب نیستند، ولی آدم‌های موثری هستند. یعنی وقتی بخش فرهنگیان جامعه را نگاه می‌کنیم، صرفا نمی‌توانیم بگوییم انجمن اسلامی معلمان یا انجمن اسلامی معلمان به اضافه مجمع اسلامی فرهنگیان نماینده فرهنگیان کشور هستند. نمی‌توانیم بگوییم خانه کارگر نماینده کل کارگران کشور است.

مثلا آقای خاتمی که با یک اشاره می‌تواند یک لیست را در تهران و در خیلی از استان‌ها برنده کند، کجای این تشکیلات است؟ اینها موضوعاتی است که الان با آن مواجه هستیم. منتها تا الان شورای عالی با روش‌های کدخدانم‌شانه، ترکیبی را هر دوره برای شورای عالی تعیین می‌کند. مثلاً می‌گوییم اعضای شورای عالی به اضافه حداکثر تا نصف آنها اشخاص حقیقی که اعتبار ملی دارند،



گزینه محسن هاشمی در صورتی جدی می‌شود که از دوستان خارج از شورای تهران کسی قبول نکند شهردار تهران شود.

کسی که ضرر می‌کند دولت و آقای روحانی است، چون مسئول مسائل کشور است.

۱۰۰. فکر می‌کنید این تنش‌ها چطور ایجاد شده و سهم هر طرف در ایجاد آن چقدر است؟
بخش مهمی از این تنش ناشی از عصبانیت اقلیت از باخت خود است. آقای روحانی باید این مقدار عصبانیت را طبیعی تلقی کند. نباید فکر کند این عصبانیت امری خلاف انتظار است. نه، بالاخره کسی آمده و انتظار داشته برنده شود. خودش را مظهر ارزش‌ها می‌داند (البته جناح را می‌گویم نه شخص آقای رئیس). فکر می‌کردند اگر خودشان نباشند همه ارزش‌ها از بین می‌رود. اینها عصبانی هستند. این شکست تلخ بوده. ما باید ببینیم که اینقدری ممکن است ناراحت باشند. ما جایی باید حتی با آنها همدردی کنیم، همراهی کنیم، بگویم ما خیلی متاسفیم که شما شکست خوردید، کاش شما می‌توانستید ما را قانع کنید و ما هم به شما رای می‌دادیم.

باید با ادبیت درستی با این گروه اقلیت برخورد کنیم. ما امروز حاکم کشور شدیم. حاکم باید حتما ملاحظت را در خیلی از اظهارات آقایان، خیلی از نگرانی‌های آقایان، خیلی از کم‌لطفی‌های آقایان رعایت کند. تبریک نگفتن به آقای روحانی، نباید منجر به رنجش آقای روحانی شود. آقای روحانی باید با کرامت و بزرگواری دست‌محراب خود را بر سر همه بکشد و سایه لطفش را بر همه کشور بیاندازد.

۱۰۱. فکر می‌کنید با توجه به شعارهای انتخاباتی آقای روحانی ایشان در چشمان کابینه چه اولویت‌هایی را باید در نظر بگیرد؟ کابینه در چه بخش‌هایی نیازمند ترمیم است و چه بخش‌هایی باید حفظ شود؟

در مورد وزیران فکر می‌کنم اگر آقای روحانی افرادی را قوی‌تر از افراد موجود پیدا کند نباید در تغییر تردید کند. چون بالاخره مردم انتظاراتی دارند که آن انتظارات باید برآورده شود. اصلا نباید بگویم الزاما کسی برود و نباید بگویم الزاما کسی بماند. اگر آقای روحانی افرادی قوی‌تر از افراد موجود می‌تواند پیدا کند و به ایشان پیشنهاد می‌شود، حتما تغییر را بر تبتیب باید ارجح بداند.

۱۰۲. اولویت‌های اصلی کدام بخش‌ها هستند و رئیس‌جمهور تمرکز اصلی را باید بر روی کدام بخش‌ها داشته باشد؟

آن چیزی که من خیلی روی آن تأکید دارم، مستند اقتصادی دولت است. به دلیل اینکه اولویت کشور، تغییر کرده. من برای ستاد اقتصادی آقای روحانی خیلی احترام قائل هستم. در برنامه‌ای که داشتند، آنها را خیلی موفق ارزیابی می‌کنم. چون بالاخره برنامه آنها متناسب با شرایط ۴ سال پیش، این بود که تورم را کنترل کنند و موفق هم شدند. ولی اولویت کشور امروز دیگر کنترل تورم نیست. اولویت کشور ایجاد رونق اقتصادی است و من فکر می‌کنم باید در سازمان برنامه، در بانک مرکزی و در وزارت اقتصاد، افراد توسعه‌گرا، افرادی با مشی انبساطی که دنبال انبساط در اقتصاد باشند و جسور، باید به کار گرفته شوند تا پروژه رونق اقتصادی و دستیابی به اهداف بالای رشد اقتصادی بتواند محقق شود و بتوانیم مقداری از نیازهای مردم در حوزه اشتغال را تأمین کنیم.

۱۰۳. اولویت‌های بعدی چطور؟ مثلا بحث ضرورت تغییر در وزارت کشور چقدر مهم است؟

در وزارت کشور، هم می‌شود از آقای رحمانی فضلی تجلیل کرد به خاطر اینکه بالاخره انتخابات خیلی مهمی را برگزار کرد و هم می‌شود از بابت ترکیب عمومی فرمانداری‌ها و استانداری‌هایی که جبهه حامیان آقای روحانی را قانع نکرده انتقاد کرد. بالاخره آقای رحمانی فضلی برای برگزاری انتخابات بدون دردسر، با حضور پررنگ شورای نگهبان و سایر نهادها کار مهمی کرد.

۱۰۴. با وجود همه انتقادهایی که در نگرفتن حدود ۳ میلیون رای به ایشان وارد است؟

انتقادات به تعدد صندوق‌های رای در شهرهای بزرگ کاملا وارد ولی به هر حال انتخابات موفق‌تری را توانست برگزار کند، انتخاباتی که بدون دردسر تأیید شد. این کار بزرگی بود. ولی آن طرف هم بالاخره بدنه حامیان آقای روحانی در سراسر کشور از

ترکیب استانداری‌ها و فرمانداری‌ها راضی نیستند. به این هم باید بهایی دهند. اگر آقای رحمانی بخوانند بمانند، به نظر من اشکالی ندارد ولی باید حتما تغییراتی داده شود. یعنی مجموعه وزارت کشور باید هماهنگ شود با جبهه حامیان آقای روحانی که مردم از نتیجه رای خود راضی شوند.

۱۰۵. هفته گذشته رهبری در جمع دانشجویان از عملکرد برخی بخش‌ها راضی نبودند و برای تصحیح عملکرد این بخش‌ها عبارت «آتش به اختیار عمل کردن» را استفاده کردند. فکر می‌کنید کار آقای روحانی به این ترتیب سخت‌تر خواهد شد؟

همه اینها موضوعاتی است که به نظر من آقای دکتر روحانی به خوبی می‌توانند نظرات رهبری را تأمین کنند. آقای دکتر روحانی، همیشه خیلی به رهبری نزدیک بودند. ما در طول سال‌هایی که در دولت بودیم، رابطه آقای روحانی با رهبری همیشه مثال‌زدنی بود. رئیس‌جمهوری که امروز ۲۴ میلیون حامی دارد و آن سابقه نزدیکی به رهبری را دارد، حتما قادر خواهد بود مثل گذشته حمایت رهبری را داشته باشد.

۱۰۶. هفته گذشته انتخابات هیات‌رئیس مجلس برای سال دوم برگزار شد. حواشی زیادی در داشت. فرآیند امید‌آمال دو کرسی کمتر از سال گذشته به دست آورد. عملکرد فرآیند امید در این انتخابات را چطور ارزیابی می‌کنید؟

فرآیند امید، خیلی خوب و صحیح عمل کرد. اشکال در بخشی از دولت است، بخشی از دولت در سال قبل که مجلس شکل گرفت، جای اینکه فرآیند امید را تقویت کنند جریان مقابل را تقویت کردند. مشخصاً من این مسئولیت را متوجه آقای واعظی می‌دانم. آقای واعظی علاقه‌مند است جریان سوم در مجلس راه بیندازد. و این جریان سوم، عمل‌جریانی نمی‌شود جز اینکه برود در ائتلاف با اصولگرایان و امید را تضعیف کند. به نظر من این اشتباه سیاسی بخشی از دولت با محوریت آقای واعظی بود که بخشی از بدنه فرآیند امید را تحت عنوان مستقین جدا کرد و هدیه کرد به اصولگرایان. اتفاقاً فرآیند امید خیلی دقیق عمل کرد وقتی آنها می‌خواستند آقای مطهری را پایین بگذارند، فرآیند امید با طرح به‌موقع ریاست آقای پزشکیان، خیلی خوب توانست قوی عمل کند. و در بخش نواب‌رئیس مجلس توانست مثل گذشته هر دو کرسی را بگیرد ولی در بخش منشی‌ها، ریشه مشکل برمی‌گردد به یک سال تلاش دوستانه تحت عنوان مستقین که به هیچ وجه مستقل نیستند. آنها متحدان قبلی و شرط اصولگرایان هستند و تحت عنوان مستقین، توانستند بخشی از بدنه فرآیند امید را جدا کنند.

۱۰۷. موضوع این است که اگر آن ائتلاف انجام نمی‌شد، شاید فرآیند امید می‌توانست رای خود را داشته باشد. حداقل به گزینه‌های آنها رای نمی‌داد...

نه اینطور نیست. من تجربه حضور در مجلس را دارم و می‌دانم چه اتفاقی افتاده. مجلس را می‌شناسم. فرآیند امید به نظر خوب اداره کرد. ولی ارزیابی آنها از صداقت دوستان مستقل، ارزیابی دقیقی نبود.

۱۰۸. خود عملکرد آقای لاریجانی چطور؟ آقای لاریجانی در انتخابات هیات‌رئیس نماند داد تمایل به سمت جبهه پایداری پیدا کرده است. فکر می‌کنید دو سه سال آینده هم همین مسیر را ادامه دهد؟

این موضوع بستگی به دولت و پیشرفت برنامه دولت دارد. اگر دولت قوی عمل کند، آقای لاریجانی خیلی به سمت آنها نخواهد رفت. چون آنها در اجتماع که خیلی نمی‌توانند به آقای لاریجانی کمک کنند چون پایگاه اجتماعی آنها ضعیف است. اما اگر دولت نیرومند و قوی عمل کند هیات‌رئیس سال بعدی مجلس به نفع اصلاح‌طلبان ترمیم خواهد شد.

۱۰۹. عملکرد دولت؟ منظور تان این است که دخالت نکند؟

ببینید دولت ناموسی دارد که باید ناموش را بشناسد. ناموس دولت، حامیانش است. اگر قرار باشد دولت بگوید برای آنها فرقی نمی‌کند، خیلی حرف نادرستی است. یعنی چه فرقی نمی‌کند؟ شما فردا با این مجلس کار دارید، وزاری شما رای اعتماد می‌خواهند. برنامه‌های شما باید

تصویب شود. دولت در مجلس ناموسی دارد. اگر ناموش را رها نکند مسئله حل می‌شود.

۱۱۰. هفته گذشته در سیاست خارجی هم تحولات مهمی اتفاق افتاد. سفر ترامپ به عربستان و هم آوایی آنها علیه ایران؛ و بعد با فاصله کمی قطع رابطه و تحریم قطر. اول تحلیل شما از این اتفاقات چیست و بعد هم در این فعل و انفعالات ایران باید به چه سمت و سویی برود؟

قطر سال‌هاست که با عربستان دچار مشکل هستند. قطر به اتکال درآمدهای سنگینی که پیدا کرده علاقه‌مند است در همه صحنه‌هایی که قیلا عربستان با پول حضور پیدا می‌کرد، حضور پیدا کند و اتفاقاً حضور پیدا کرده و رقیب خاورمیانه‌ای برای عربستان شده است. این تنش بین عربستان و قطر کاملا قابل پیش‌بینی بود. منتها سعودی‌ها علاقه‌مند بودند قبل از این تنش اگر بتوانند کودتایی را در قطر مدیریت کنند که نتوانستند. لذا حالا به درگیری مستقیم و قطع رابطه رو آورده‌اند. اما ایران و در واقع، آقای ظریف در سیاست‌های منطقه‌ای و در دور جدید، باید تحرک بیشتری داشته باشند.

این نقد به وزارت خارجه آقای روحانی وارد است که در کنار موفقیت‌هایی که در عرصه بین‌المللی و برجام داشته، سیاست‌های منطقه‌ای دولت خیلی قوی و پررنگ نبوده. ما نباید در دام اختلافات عربستان و قطر بیفتیم. به هر حال ما سیاست‌مان باید این باشد که در منطقه با همه کشورها ارتباطات مان را گسترده کنیم. قطعا روابط ایران و عربستان از موضوعاتی است که باید مورد توجه سیاست منطقه‌ای ایران باشد. علی‌رغم اختلافات زیادی که با عربستان داریم، نه ما می‌توانیم عربستان را از صحنه سیاسی منطقه حذف کنیم نه عربستان می‌تواند ما را حذف کند. این واقعیتی است که هم باید در عربستان به‌شدت مورد توجه قرار گیرد و هم در ایران. ولی ترامپ قادر نیست کار قابل توجهی در منطقه ما بکند. چون ترامپ خودش به اندازه کافی در صحنه آمریکا، در همکاری با اروپا دچار مشکلات اساسی است. اگر ترامپ سیاست‌مدار عمیقی بود حتما در اولین مسافرت خارجی خود به کشوری مثل عربستان نمی‌رفت که قرن‌ها با ارزش‌هایی که آمریکا مظهر و مبلغ آن بوده (دموکراسی)، فاصله دارد. و یا بلافاصله هم به اسرائیل برود که خود اسرائیل هم رژیم سرکوبگر منطقه است. اینها نشان می‌دهد که برای ترامپ، بیشتر مسائل مالی اهمیت داشته تا دیپلماسی. ترامپ قادر نیست کار مهمی را سامان دهد علیه ما. او اصلا مسئله ما نیست. فکر می‌کنم در ماه‌های آینده هم گرفتاری عمده خودش این است که باید مسائل مربوط به رابطه با روسیه را توضیح دهد. این موضوع خیلی موضوع جدی است. آن‌قدر مهم بوده که بالاخره آقای پوتین را هم وادار کرد که اعلام موضع کند. مسئله ساده‌ای نیست.

۱۱۱. حمله تروریستی هفته گذشته مجلس را چقدر مرتبط با این فصل و انفعالات اخیر منطقه‌ای می‌دانید؟ و چقدر مرتبط با یک حفره امنیتی در سیستم امنیتی کشور؟

ببینید تا الان داعش بیش از ۵۰ گروه برای خرابکاری در ایران اعزام کرده که همه آنها قبل از عملیات خنثی شدند. اولین بار است که گروهی توانسته از تورهای امنیتی ما فرار کند. نکته جدیدش فقط همین یکی است. البته آنها هم قاعدتا برای روز سالگرد امام اینجا بودند و حتما تورهای امنیتی ما خیلی کارهای آنها را مختل کردند که آنها با تاخیر وارد عملیات شدند. این یک بخش قضیه است. بخش دوم این است که چون سال‌ها هیچ مورد نامنی در کشور نداشته‌ایم، مقداری هوشیاری حفاظت‌های فیزیکی ما، کم شده بود. این کاملا در مجلس محسوس بود. آنها نباید می‌توانستند وارد مجلس شوند. این ناشی از نوعی غفلت حفاظت فیزیکی مجلس بود. اما این موضوع، جدید نیست. به همین دلیل خیلی هم ارتباطی با مسائل جاری و اتفاقات اخیر در منطقه نمی‌تواند داشته باشد. چون تهدید از ناحیه داعش همیشه بود. به هر حال یک جنگ است.

ما به سوریه و عراق کمک مستشاری می‌کنیم. خیلی طبیعی است که وقتی ما به‌درستی و براساس منابع ملی ایران برای پیشگیری از یک خطر بزرگ به نام حاکمیت داعش در عراق و شام به جنگی وارد شدیم در مواردی مختصر هزینه‌هایی را هم باید بپردازیم.

یادداشت

چالش رأی دادن

آسیب‌شناسی انتخابات در ایران

مختار طاهریان

عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران

بدون شک در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۶

یکی از سالم‌ترین انتخابات‌های تاریخ کشور را پشت‌سر گذاشتیم ولی این بدان معنا نیست که ضعف‌های این پروسه جهت جبران در انتخابات‌های آتی بیان نشود؛ به طور قطعی نقص عمده این انتخابات طولانی بودن روند رأی‌گیری بود که این طولانی بودن باعث شد افرادی سه تا چهار ساعت واقع، آقای ظریف در سیاست‌های منطقه‌ای و در دور جدید، باید تحرک بیشتری داشته باشند. این نقد به وزارت خارجه آقای روحانی وارد است که در کنار موفقیت‌هایی که در عرصه بین‌المللی و برجام داشته، سیاست‌های منطقه‌ای دولت خیلی قوی و پررنگ نبوده. ما نباید در دام اختلافات عربستان و قطر بیفتیم. به هر حال ما سیاست‌مان باید این باشد که در منطقه با همه کشورها ارتباطات مان را گسترده کنیم. قطعا روابط ایران و عربستان از موضوعاتی است که باید مورد توجه سیاست منطقه‌ای ایران باشد. علی‌رغم اختلافات زیادی که با عربستان داریم، نه ما می‌توانیم عربستان را از صحنه سیاسی منطقه حذف کنیم نه عربستان می‌تواند ما را حذف کند. این واقعیتی است که هم باید در عربستان به‌شدت مورد توجه قرار گیرد و هم در ایران. ولی ترامپ قادر نیست کار قابل توجهی در منطقه ما بکند. چون ترامپ خودش به اندازه کافی در صحنه آمریکا، در همکاری با اروپا دچار مشکلات اساسی است. اگر ترامپ سیاست‌مدار عمیقی بود حتما در اولین مسافرت خارجی خود به کشوری مثل عربستان نمی‌رفت که قرن‌ها با ارزش‌هایی که آمریکا مظهر و مبلغ آن بوده (دموکراسی)، فاصله دارد. و یا بلافاصله هم به اسرائیل برود که خود اسرائیل هم رژیم سرکوبگر منطقه است. اینها نشان می‌دهد که برای ترامپ، بیشتر مسائل مالی اهمیت داشته تا دیپلماسی. ترامپ قادر نیست کار مهمی را سامان دهد علیه ما. او اصلا مسئله ما نیست. فکر می‌کنم در ماه‌های آینده هم گرفتاری عمده خودش این است که باید مسائل مربوط به رابطه با روسیه را توضیح دهد. این موضوع خیلی موضوع جدی است. آن‌قدر مهم بوده که بالاخره آقای پوتین را هم وادار کرد که اعلام موضع کند. مسئله ساده‌ای نیست.

۱- تعداد شعب اخذ رأی در تهران و کلاشهرها حداقل باید ۲۰ درصد افزایش یابد.

۲- جای‌نمایی شعب اخذ رأی باید با توجه به تجربه‌ای که در خصوص حضور مردم در شعبات انتخابات‌های قبلی به دست آمده تغییر کند.

۳- علاوه بر جانمایی جدید باید تعداد عوامل اجرایی صندوق به همراه سیستم کامپیوتری در شعبات پرجمعیت و قابل دسترس مردم، حداقل دو برابر شود و این هیچ منع قانونی ندارد و از افزایش بی‌رویه شعب اخذ رأی نیز جلوگیری می‌کند.

۴- کسانی که با سیستم کامپیوتر در انتخابات سروکار دارند و در شعب اخذ رأی مستقر می‌شوند باید آموزش کافی را دیده باشند.

۵- از کامپیوترهای در شعب اخذ رأی استفاده شود که سرعت مناسب داشته باشند.

۶- وزارت کشور باید در جلساتی با شورای نگهبان نسبت به توجه دقیق برگزاری انتخابات به شیوه جدید اقدام کند و حتما خطرات یا کاستی‌های برگزاری انتخابات را به اطلاع آنان برساند که اگر در روز انتخابات در روند برگزاری انتخابات پروسه‌ای مانند ثبت اصلاح‌طلبان جای داشت؛ ضمن اینکه حضور بیشتر مردم در صحنه لیبیک به منویات رهبری انقلاب و تقویت پشتوانه و اقتدار ملی را نیز به همراه داشت. کاندیدای پیروز نیز با پشتوانه بیشتر و دلگرمی بالاتری در جهت اهداف بیان‌شده در تبلیغات خود حرکت می‌کرد که این اهداف عمدتا مطالبات اکثریت ملتی بود که به وی رأی داده بودند. شما تصور کنید که اگر کاندیداهای ریاست‌جمهوری یک اختلاف یک یا دو درصدی در پایان شمارش آرا نسبت به هم می‌داشتند، قطعا در آن موقع معضل بسیار جدی‌تر می‌شد. ضمن اینکه نباید از خدمات ارزشمند وزارت کشور در برگزاری

آقای روحانی برنده انتخابات است و نباید عصبانی شود. رئیس‌جمهور باید حمایت مقام معظم رهبری را پشت سر دولت بیاورد.

یک انتخابات پرشور که کمترین حاشیه ممکن را نیز داشت غافل بود؛ همچنین از تلاش ایسن وزارتخانه در جهت ارائه سیستم رأی‌گیری با کارت ملی که برای اولین بار در کشور انجام شد و نیز نباید طرح تجمیع آرا که محاسن و مزایای بالایی داشت غافل بود ولی واقعیت این است که وزارت کشور در کلاشهرها و خصوصا تهران نیاز به اجرای یک برنامه مدون و دقیق و کارشناسی شده برای برگزاری انتخابات‌های آینده دارد.

لذا ضمن انتقاد به حذف نزدیک به سه میلیون رأی‌دهنده که به پای صندوق‌های رأی آمدند و برگشتند، ضروری است که وزارت کشور و استانداری تهران از هم‌اکنون چارچوب کاری خود را برای انتخابات‌های آتی مهیا کنند و در جهت کمک به این آمادگی پیشنهادهای زیر می‌تواند راهگشا باشد:

۱- تعداد شعب اخذ رأی در تهران و کلاشهرها حداقل باید ۲۰ درصد افزایش یابد.

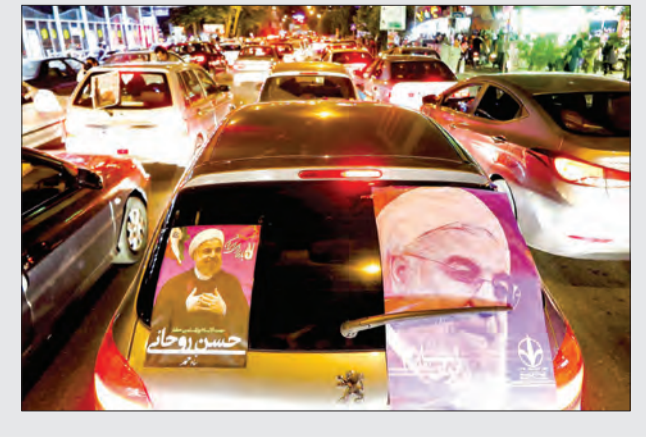
۲- جای‌نمایی شعب اخذ رأی باید با توجه به تجربه‌ای که در خصوص حضور مردم در شعبات انتخابات‌های قبلی به دست آمده تغییر کند.

۳- علاوه بر جانمایی جدید باید تعداد عوامل اجرایی صندوق به همراه سیستم کامپیوتری در شعبات پرجمعیت و قابل دسترس مردم، حداقل دو برابر شود و این هیچ منع قانونی ندارد و از افزایش بی‌رویه شعب اخذ رأی نیز جلوگیری می‌کند.

۴- کسانی که با سیستم کامپیوتر در انتخابات سروکار دارند و در شعب اخذ رأی مستقر می‌شوند باید آموزش کافی را دیده باشند.

۵- از کامپیوترهای در شعب اخذ رأی استفاده شود که سرعت مناسب داشته باشند.

۶- وزارت کشور باید در جلساتی با شورای نگهبان نسبت به توجه دقیق برگزاری انتخابات به شیوه جدید اقدام کند و حتما خطرات یا کاستی‌های برگزاری انتخابات را به اطلاع آنان برساند که اگر در روز انتخابات در روند برگزاری انتخابات پروسه‌ای مانند ثبت اصلاح‌طلبان جای داشت؛ ضمن اینکه حضور بیشتر مردم در صحنه لیبیک به منویات رهبری انقلاب و تقویت پشتوانه و اقتدار ملی را نیز به همراه داشت. کاندیدای پیروز نیز با پشتوانه بیشتر و دلگرمی بالاتری در جهت اهداف بیان‌شده در تبلیغات خود حرکت می‌کرد که این اهداف عمدتا مطالبات اکثریت ملتی بود که به وی رأی داده بودند. شما تصور کنید که اگر کاندیداهای ریاست‌جمهوری یک اختلاف یک یا دو درصدی در پایان شمارش آرا نسبت به هم می‌داشتند، قطعا در آن موقع معضل بسیار جدی‌تر می‌شد. ضمن اینکه نباید از خدمات ارزشمند وزارت کشور در برگزاری



محمدعلی نجفی، عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران و مشاور ویژه روحانی بعد از تجربه تلخ اصلاح طلبان در سال ۸۴ و پس از روی کار آمدن دولت محمود احمدی نژاد پیشنهاد داد تا سازوکاری تحت عنوان «پارلمان اصلاحات» شکل گیرد. پارلمانی برای این جریان فکری با عضویت احزاب آن تا در مقاطع حساسی چون انتخابات همه طیف‌ها تابع تصمیم و خرد جمعی پارلمانی باشند که خود نیز در آن عضویت دارند.



محمد رضا عارف



عبدالواحد موسوی لاری



سیدحسین مرعشی



محمد علی نجفی

لوئی جرگه‌ی اصلاح طلبان

از پارلمان اصلاحات تا شورای سیاست‌گذاری اصلاح طلبان دوازده سال راه طی شده است

مرجان زهرانی
خبرنگار سیاسی سازندگی

روزنامه‌نگاران شهری بود، موضوعی که اصلاح طلبان بارها شورای چهارم را به دلیل حضور همین افراد بی تخصص اما مشهور نقد کرده بودند.

فهرست پارلمان شهری که مدت‌ها بحث اول و اولویت شورای سیاست‌گذاری بود، لیست راضی کننده‌ای نبود. همین موضوع باعث شد بسیاری از رای دهندگان در اولین مواجهه با لیست اعلام کنند «لیستی» رای نخواهند داد. از همین روی هر کدام از کسانی که در بسته شدن لیست نقش داشتند، تلاش کردند تا به سهم خود ماجرای انتخاب اعضا را پیش از انتخابات و حتی پس از آن تشریح کنند.

عبدالواحد موسوی لاری عضو شورای عالی سیاست‌گذاری خیلی پیش‌تر از ثبت نام‌ها و ارائه لیست شورای شهر از سهمیه بندی خبر داده و گفته بود «در شورای سیاست‌گذاری به اجماع رسیده‌ایم که در انتخابات شوراها متخصصین باید گزینش شوند. زنان و جوانان نیز تا ۵۰ درصد سهمیه‌ها را به خود اختصاص دهند. بدون شک پس از تخصص به این سهمیه‌ها توجه خواهیم کرد اما سهمیه حزبی نخواهیم داشت. ممکن است این‌بار تا ۲۰۰ برابر ظرفیت کاندیدا داشته باشیم اما از این سیاست‌ها تخطی نخواهیم کرد.»

این شکل از سهمیه‌بندی پس از انتشار لیست توسط حسین مرعشی عضو هیات رئیسه شورای عالی سیاست‌گذاری بار دیگر تئیین شد. مرعشی توضیح داد «این لیست بر اساس تخصص‌های مورد نیاز شورا و با احتساب سهمیه چهار کرسی برای زنان و دو کرسی برای زنان جوان و چهار کرسی برای مردان جوان تهیه شده است.» او همان روز اعلام کرد که مراحل تهیه این لیست بر اساس فراخوان عمومی و با ارزیابی کارشناسان برجسته خارج از شورا صورت گرفته است.

پس از آن مرعشی در گفت‌وگویی دیگر توضیح داد که قریب به ۷۰۰ نفر متقاضی حضور در شورا به فراخوان پاسخ مثبت دادند که قاعدتاً باید از میان این ۷۰۰ نفر ۲۱ نفر انتخاب می شدند.

محمد رضا عارف، رئیس شورای عالی سیاست‌گذاری هم چند روز مانده تا انتخابات در مورد لیست توضیح داد و گفت: «به همه نامزدهای محترم انتخابات شوراها اطمینان خاطر می‌دهم با همان مکانیزم‌هایی که مورد قبول همه داوطلبین بود لیست نهایی با رأی گیری اعضای شورای عالی تهیه شد و هیچگونه اعمال سلیقه‌ای صورت نگرفت.»

حسن سولی در نشست خبری بعد از ارائه لیست هم مطرح کرد که سه اصل پاکدستی، اصلاح طلبی و تخصص معیارهای اصلی بودند و بسیاری از چهره‌های شناخته شده که نتوانستند به ۲۱ نفر نهایی برسند در گروه‌های تخصصی شورای عالی رای لازم را نداشتند. او حتی در این نشست توضیح داد که مصطفی موسوی لاری که متخصص و جوان است تا لیست ۴۲ نفر پیش رفت اما پدرش

عبدالواحد موسوی لاری که رئیس کمیته ۷ نفره بود اجازه نداد اسم او مطرح شود.

در میان این توضیحات البته حواشی هم مطرح شد. مسائلی همچون درخواست مبلغ دو میلیاردی برای حضور در لیست که البته تکذیب شد. اما با نگاهی کلی به لیست شورا می توان دریافت که این لیست بیشترین سهم را برای حزب اتحاد ملت و احزاب اقمساری نزدیک به آن در نظر گرفته است. برای مثال حضور بهار آروین از پرحاشیه‌ترین چهره‌های لیست شورای شهر تهران به اصرار چهره‌های عضو این حزب اتفاق افتاده است.

بعد از ارائه توضیحات فضای ناراضیاتی تا حدودی تعدیل شد. چهار روز بعد سید محمد خاتمی همان طور که سال ۹۴ با انتشار پیام تصویری از مردم خواست تا به هر دو فهرست امید و خبرگان مردم رای دهند یا پیش گذاشت. او در این پیام تصویری مثل گذشته تأکیدی به لیستی رای دادن نداشت و تنها صحبت خود را با این جمله پایان داد: «این بار این شمایید که باید تکرار کنید، تکرار رأی به روحانی عزیز، برای تقویت امید به آینده بهتر.»

این متن برس شائبه ناراضیاتی لیدر اصلاحات دامن زد. ناراضیاتی از سهمیه‌هایی که به نظر می‌رسید چندان عادلانه میان احزاب عضو تقسیم نشده و از آن مهم‌تر در این فرآیند بسیاری از چهره‌های صاحب صلاحیت کنار گذاشته شدند.

در نهایت روز ۳۰ اردیبهشت با وجود تمام گلایه‌ها تمام فهرست امید در تهران وارد شورای شهر پنجم شدند، اتفاقی که با شکل و شمایل دیگر در برخی استان‌ها هم تکرار شد. مردم با همه دلخوری از فهرستی که روز انتخابات در دست داشتند و با وجود تمام لیست‌های جعلی که منتشر شد به حرکتی تشکیلاتی تن دادند تا بعد از ۳۰ عضو لیست امید مجلس این بار ۲۱ نفر لیست امید شورا بر کرسی‌های پارلمان شهری تکیه بزنند.

● از شورا تا پارلمان

همه گلایه و نقدها به عملکرد شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح طلبان بار دیگر پیشنهادی را یادآوری کرد که شاید در چنین شرایطی می‌توانست مکانیزم و فرایند منطقی‌تر و مقبول‌تری را ایجاد کند. پیشنهادی که با عنوان پارلمان اصلاحات از اوایل سال ۸۴ به نحای مختلف مطرح، سال ۸۷ جدی‌تر طرح و البته در نهایت سال ۹۴ با شکل و شمایل شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح طلبان منتهی شد.

محمدعلی نجفی، عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران و مشاور ویژه روحانی بعد از تجربه تلخ اصلاح طلبان در سال ۸۴ و پس از روی کار آمدن دولت محمود احمدی نژاد پیشنهاد داد تا سازوکاری تحت عنوان «پارلمان اصلاحات» شکل گیرد.

پارلمانی برای این جریان فکری با عضویت احزاب آن تا در مقاطع حساسی چون انتخابات همه طیف‌ها تابع تصمیم و خرد جمعی پارلمانی باشند که خود نیز در آن عضویت دارند.

خرد جمعی پارلمانی باشند که خود نیز در آن عضویت دارند. البته این پیشنهاد مخالفانی هم داشت. برای مثال سعید حجاریان از تئوریسین‌های جریان اصلاحات سال ۹۲ زمانی که بار دیگر موضوع شکل گیری پارلمان اصلاحات بررسی می‌شد چند سوال مطرح کرد: «پارلمان اصلاحات چند خوبی دارد اول اینکه موانع کنونی بر سر فعالیت احزاب پیش‌روی فعالیت پارلمان قرار ندارد. دوم آنکه پارلمان محیطی شیبی به پلاسما را به وجود می‌آورد که احزاب بتوانند داخل آن عضو گیری کنند. ثانیاً، در مواقع انتخابات پارلمان قدرت بسیج کنندگی برای جمع آوری آرا را دارد. منتها مشکل پارلمان این است که قرار باشد جای احزاب را بگیرد. چرا که پارلمان یعنی قوه مقننه. مادامی که نگوئیم قوه مجریه این پارلمان چیست و کیست؛ این طرح ابتر خواهد بود. باید نشان داد بازوی اجرایی پارلمان چیست؟ مصوبات پارلمان اصلاحات را قرار است چه کسی اجرایی کند؟ آیا قرار است پارلمان اصلاحات جایگزین دفتر سیاسی احزاب شود که مجال است یا آنکه می‌خواهد مستقل بازوی اجرایی بسازد که خلاف قانون احزاب است و قانون خاص می‌خواهد.»

او البته بعد از نقد این ایده و تأکید بر پخته‌تر شدن آن پیشنهاد داد سازوکاری تحت عنوان جبهه ملی اصلاحات شکل بگیرد. پیشنهاد پارلمان اصلاحات با وجود موافقان در نهایت به سرانجام روشنی نرسید و حتی انتخابات سال ۸۸ هم کمکی به منسجم‌تر شدن و اجرایی کردن این طرح نکرد. پس از این انتخابات هم به دلیل شرایط حاکم بر کشور و البته تکنکاهای سیاسی برای اصلاح طلبان رفتن به سمت رویه‌های دموکراتیک میسر نشد. در نهایت تنها نهاد شکل گرفته حدود یک سال مانده به انتخابات ۹۲ شورای مشورتی سید محمد خاتمی بود، نهادی که از شکل و شمایل خصوصی در آمد و حمایت از روحانی و پیروزی او در انتخابات هم مهم‌ترین تصمیم دست‌سازد سیاسی این شورا شد. پس از انتخابات کار ویژه شورا به اتمام رسیده بود بنابراین برخی خواستار انحلال آن شدند اما در نهایت با اجماع عمومی اصلاح طلبان سراسر کشور قرار بر این شد که شورای مشورتی فعالیت خود را تا دوام بخشد که البته این تداوم با یک تصمیم جدید همراه نبود، «افزایش تعداد این شورا به بیش از ۸۰ نفر و تشکیل کمیته‌های تخصصی اعم از فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و...»

گرچه تداوم شورای مشورتی با خروجی مثبت توجیه شد اما همچنان نقد مهمی به آن وارد بود. شورای مشورتی مجموعه‌ای بود از چهره‌های حزبی که البته اغلب با شخصیت حقیقی حضور پیدا می‌کردند، موضوعی که شورای هماهنگی جبهه اصلاحات با جبهه

خرد خرداد سابق به آن معترض بود چرا که این جبهه با هدف تعیین تاکتیک‌ها و برنامه‌ریزی برای اتفاقات سیاسی با حضور جمعی از احزاب شکل گرفته بود و تأکید همیشه اصلاح طلبان بر فعالیت تشکیلاتی شائبه موازی کاری شورای مشورتی با شورای هماهنگی جبهه اصلاحات و نادیده گرفتن ماهیت احزاب را دامن می‌زد.

این انتقاد گرچه با افزایش تعداد شورای مشورتی و تشکیل کمیته‌های مرتبط تعدیل شد اما یک سال مانده به انتخابات مجلس، زمانی که شورای هماهنگی در راستای وظایف تعریف شده خود فعالیت انتخاباتی را کلید زد جریان راست تصمیم گرفت تا به شائبه اختلافات در جریان اصلاح طلب دامن بزند و فعالیت همزمان این دو شورا را موازی کاری قلمداد کند.

همین ماجرا پس از انتخابات سال ۹۲ منجر به تشکیل شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح طلبان شد. ترکیب و تلفیقی از شورای مشورتی و شورای هماهنگی جبهه اصلاحات که محمد رضا عارف، گزینه محبوب پس از انتخابات، ریاست آن را برعهده گرفت.

شورای عالی سیاست‌گذاری هم برنامه ریزی برای اسفند ۹۴ را آغاز کرد. لیست‌های امید پارلمان هم خروجی جلسات متعدد در طی این دو سال بود، فهرست شورای عالی سیاست‌گذاری چندان باب میل سیاسیون و البته بدنه اجتماعی اصلاح طلبان قرار نگرفت اما تهیه و تدوین آن قابل درک بود چرا که با وجود محدودیت‌های اعمال شده از سوی نهاد نظارتی شورای نگهبان عملاً اغلب اصلاح طلبان رد صلاحیت شدند. بنابراین حضور چهره‌های ناشناخته یا کمتر شناخته شده و همچنین ائتلاف با اصولگرایان معتدل قابل توجیه بود.

در نهایت بازهم تأیید سید محمد خاتمی کارساز افتاد و نتیجه انتخابات پارلمان دهم همچون ریاست جمهوری دوره یازدهم با موفقیت همراه بود.

گروه‌های اصلاح طلب ترجیح می‌دهند فعالیت‌هایشان را درون همین چارچوب دنبال کنند. ما وقتی می‌خواستیم شورایی را راه بیندازیم تعداد زیادی از احزابی که عضو شورا بودند اعلام کردند که ما دیگر نمی‌خواهیم ادامه بدهیم. به تدریج هر چه پیش رفتیم همه به این نتیجه رسیدند که باید در ترکیب شورای عالی بمانند و در این چارچوب خودشان را تعریف کنند.» عملاً این شورا محور شد و کارآمدی خودش را به شکل بارزی نشان داد. اولین شکل بارزش کاندیداتوری آقای روحانی در انتخابات اردیبهشت ماه بود. قبل از اینکه دیگران چیزی بگویند در یک نشست دوساعته با شرکت آقای شریعتمداری از سوی حسن روحانی، بحث نقدانه‌ای درباره عملکرد دولت یازدهم انجام گرفت و بعد شورای عالی در یک انتخاب اجماعی به آقای روحانی رای داد و از آن به بعد او کاندیدای اجماعی اصلاح طلبان شد. کار دیگری که شورایی انجام داد این بود که تصمیم گرفت در کنار حسن روحانی فرد یا افراد دیگری هم باید در انتخابات شرکت کنند که بتوانند از فرصتی که صادوسیما ایجاد می‌کند از دولت و دستاوردهایش دفاع کنند.

این شورا همچنین از اواخر سال ۹۵ فعالیت برای ارائه لیست شورای شهر تهران را هم آغاز کرده بود، اما ماجرای لیست شورای شهر آن طور که در ابتدا شرح داده شد چندان دلخواه نبود. گرچه هر ۳۰ نفر را شورایی راهی پارلمان شهری کرد اما سوال مهمی را هم ایجاد کرد و آن این بود که آیا وقت آن فرارسیده که اصلاح طلبان بسار دیگر را برای قدمی تشکیلاتی فراتر بگذارند و ایده پارلمان اصلاحات را با به روزرسانی محقق کنند؟ آیا پس از انتخابات بار دیگر زمان ترمیم تشکیلاتی فرارسیه است؟

محمد علی نجفی سال ۸۷ ایده‌های تازه برای فعالیت تشکیلاتی جریان اصلاحات مطرح کرد و پیشنهاد داد تا پارلمانی برای این جریان فکری تشکیل شود تا اتفاق فکر اصلاح طلبان برای تمام رفتارهای سیاسی و انتخاباتی با روشی دموکراتیک در قالب یک نهاد ملی فعالیت کند؛ لوئی جرگه‌ای با عنوان پارلمان اصلاحات یا مجمع ملی اصلاح طلبان که هر حزب با توجه به سابقه و نفوذ و بدنه اجتماعی در آن نقش ایفا و با روندی دموکراتیک همچون پارلمان تصمیمات اصلاح طلبان را رهبری کند.

به نظر می‌رسد با اتمام فعالیت شورایی عالی سیاست‌گذاری برای دو انتخابات ریاست جمهوری و شورای شهر که اتفاقاً با نتیجه مطلوب رقم خورد وقت آن رسیده که سازوکار تشکیلاتی این جریان بار دیگر ترمیم شود. تحقق ایده پارلمان اصلاحات البته با تغییر و اصلاح و به‌روزرسانی شاید اولین قدم بعد از انتخابات ۹۶ باشد تا روند رو به رشد این جریان که از آغاز دهه ۹۰ کلید خورد با رویه‌های دموکراتیک‌تر تداوم یابد.

فراکسیون امید توانست موقعیتش در هیات‌رئیسه کمیسیون‌ها را نسبت به سال گذشته بهبود ببخشد هر چند همچنان در ریاست کمیسیون‌ها از اصولگرایان عقب مانده است.

ناگامی دنباله‌دار اصلاح‌طلبان

آبستراکسیون دو کمیسیون اجتماعی و اقتصادی، انتخابات را به هفته جاری موکول کرد

زینب صفری

خبرنگار پارلمانی سازندگی

هفته گذشته در حالی ۱۲ کمیسیون تخصصی مجلس انتخابات هیات‌رئیسه خود در اجلاسسه دوم را برگزار کردند که سهم فراکسیون امید از ریاست این کمیسیون‌ها ۳ کرسی بود. انتخابات دو کمیسیون دیگر قرار بود چهارشنبه گذشته برگزار شود اما حمله تروریستی در همان روز برنامه آنها را به هفته جاری تغییر داد. دو کمیسیون اجتماعی و اقتصادی هم البته سه‌شنبه گذشته با آبستراکسیون نمایندگان امید انتخابات خودشان را به دوشنبه همین هفته موکول کردند. پیش از برگزاری انتخابات هیات‌رئیسه کمیسیون‌ها، محمدرضا عارف رئیس فراکسیون امید به سازندگی گفت که این فراکسیون برای به دست آوردن کرسی‌های هیات‌رئیسه کمیسیون‌ها برنامه دارد. عبدالکریم حسین‌زاده نایب‌رئیس فراکسیون امید هم در گفت‌وگو با سازندگی پیش‌بینی کرده بود با توجه به رایزنی‌های فراکسیون امید دست کم ریاست چهار کمیسیون به امید‌ها برسد. هر چند هنوز تکلیف هیات‌رئیسه دو کمیسیون اقتصادی و اصل نود مشخص نشده است اما با در نظر گرفتن نتیجه کار تا اینجا به نظر می‌رسد این پیش‌بینی چندان هم دور از واقعیت نباشد. از میان ۱۲ کمیسیون غلامرضا تاجگردون و علی‌نویخت دو نماینده امید هستند که

توانستند برای دومین سال کاری مجلس باز هم ریاستشان بر کمیسیون برنامه و بودجه و بهداشت و درمان را ادامه دهند. به اضافه اینکه امسال علی اکبری نماینده دیگر فراکسیون امید است که توانسته بر کرسی ریاست کمیسیون کشاورزی بنشیند. بنابراین سهم امید‌ها از ریاست کمیسیون‌های مجلس تا اینجا سه کرسی است. امید‌ها در سایر ارکان هیات‌رئیسه این ۱۲ کمیسیون هم توانستند ۲۳ کرسی به دست بیاورند. این در حالی بود که اصولگرایان ولایتی با ۲۲ کرسی و مستقلین با ۱۸ کرسی در رتبه‌های بعدی قرار گرفتند. عددی که ظاهراً امید‌ها چندان هم از آن ناراضی نیستند. آنها به نسبت سال گذشته وضعیت خودشان را بهبود بخشیده‌اند. سال گذشته محمدرضا عارف تلویحا دخالت برخی از عناصر دولتی در انتخابات کمیسیون‌ها و لابی آنها به نفع جریان رقیب فراکسیون امید را در ناگامی امید‌ها موثر دانسته بود. امسال هم اگرچه زمره‌های این دست لابی‌ها باز هم به گوش می‌رسد اما بعد از حاشیه‌های فراوانی که درباره لابیگری‌های واعظی وزیر ارتباطات و از اعضای حزب اعتدال و توسعه علیه فراکسیون امید در انتخابات هیات‌رئیسه مجلس ایجاد شد، عملاً اثربخشی این دست لابی‌ها کمتر شد.

ت ترکیب هیات‌رئیسه ۷ کمیسیون چگونه است؟

اما امسال ترکیب هیات‌رئیسه کمیسیون

فرهنگی معتدل‌تر شده است. اگر سال گذشته پژمانفر و سالک هر دو از چهره‌های نزدیک به جبهه پایداری رئیس و نایب‌رئیس اول این کمیسیون بودند امسال اما امید‌ها موفق شدند کرسی نایب‌رئیس اول را از اصولگرایان بگیرند و یک چهره به نسبت معتدل‌تر را بر کرسی ریاست بنشانند. باقی ارکان هیات‌رئیسه کمیسیون هم تکرار سال گذشته ست. ضمن اینکه امید‌ها در این کمیسیون با یک بداقیالی هم مواجه بودند. چه آنکه در جریان انتخابات کرسی نایب‌رئیس دوم رای پروانه سلجشوری و پژمانفر با هم برابر شد و در نهایت کار به قرعه کشی رسید تا اقبال با اصولگرایان همراه شود و پژمانفر به عنوان نایب‌رئیس دوم انتخاب شود. بنابراین سهم امید‌ها از این فراکسیون مهم تنها دو کرسی نایب‌رئیس اول و دبیر اول بود.

در کمیسیون آموزش و تحقیقات محمدرضا عارف همانند سال پیش کاندید ریاست نشد. داوود محمدی امسال با زاهدی برای ریاست رقابت کرد که در نهایت زاهدی رئیس این فراکسیون باقی ماند. البته نایب‌رئیس داوود محمدی از فراکسیون امید هم تکرار شد. در هیات‌رئیسه جدید کمیسیون آموزش فاطمه سعیدی از فراکسیون امید جای خودش را به فریده اولاد قباد از همین فراکسیون داد. سهم امید‌ها در این کمیسیون باز هم از دو کرسی فراتر نرفت.

در کمیسیون صنایع تقریباً همان ترکیب

قبلی هیات‌رئیسه حفظ شده است. امید‌ها محمدرضا نجفی نماینده تهران را کاندید کرده بودند و با رایزنی‌های انجام‌شده درست تا لحظه رای‌گیری توانسته بودند ۱۲ رای از ۲۳ رای این کمیسیون را جذب کنند. اما با خلف وعده یک نماینده در زمان رای‌گیری یک رای به آرای اکبریان گزینده اصولگرایان اضافه شد تا ترکیب ۱۲ به ۱۱ به نفع آنها شده و اصولگرایان کرسی ریاست را ببرند. سهم امید‌ها دو کرسی از هیات‌رئیسه این کمیسیون شد. امسال حمیده زرابادی از فراکسیون امید کرسی دبیر اولی را به نورقلی پور از همین فراکسیون واگذار کرد.

در ترکیب کمیسیون قضایی هم اگرچه اصلاح‌طلبان نتوانستند کرسی ریاست را به دست بیاورند اما در این کمیسیون سه کرسی از ۶ کرسی هیات‌رئیسه به امید‌ها رسید. در کمیسیون انرژی اما مستقلین دست بالا را دارند و امید‌ها تنها یک کرسی از ۶ کرسی هیات‌رئیسه را مال خود کردند. در کمیسیون برنامه و بودجه ریاست تاجگردون از اعضای فراکسیون امید ادامه پیدا کرد. سایر ارکان آن هم بدون تغییر باقی ماند جز کرسی دبیر اولی که یک امید (فیضی) جای خودش را به امید دیگری (کاظمی) داد. بدترین شرایط برای امید‌ها در کمیسیون عمران رقم خورد. جایی که امید‌ها هیچ سهمی در کرسی‌های هیات‌رئیسه آن ندارند. ریاست رضایی

پزشک اصولگرا بر کمیسیون عمران باز هم تکرار شد و امید‌ها در این دوره یک کرسی نایب‌رئیس را هم از دست دادند تا قلی‌الله قلی‌زاده جایگزین یارمحمدی شود.

ماجرای آبستراکسیون در دو کمیسیون اقتصادی و اجتماعی چه بود؟

اما سه‌شنبه گذشته انتخابات دو کمیسیون اقتصادی و اجتماعی با حواشی همراه شد. برخی اعضای این دو فراکسیون با آبستراکسیون یا از حد نصاب انداختن جلسه، رای‌گیری در این دو فراکسیون را به این هفته (دوشنبه) موکول کردند. در کمیسیون اقتصادی یکی از نمایندگان فراکسیون امید پیشنهاد داد از آنجا که خیلی از اعضای کمیسیون از زمان انتخابات بی‌اطلاع بودند انتخابات به هفته آینده موکول شود. اما عده‌ای دیگر که اغلب حامیان پوراوهیمی رئیس فعلی کمیسیون و کاندید اصولگرایان برای این سمت بودند اصرار داشتند که انتخابات همان روز سه‌شنبه انجام شود. با ادامه کشمکش بر سر این موضوع در نهایت این نماینده امید توانست ۱۰ نفر از نمایندگان امید و اصولگرا را با خود همراه کرده و از جلسه خارج شوند تا جلسه از نصاب بیفتد و انتخابات در عمل به دوشنبه همین هفته موکول شود (البته تا لحظه تنظیم این گزارش سرنوشته این انتخابات هنوز مشخص نشده است). مشابه همین اتفاق در کمیسیون اجتماعی هم رخ داد. جایی که قرار بود محمدرضا بادامچی کاندید فراکسیون

امید برای ریاست با سلمان خداداد رئیس اصولگرای فعلی این کمیسیون و عبدالرضا عزیزی کاندید مستقلین رقابت کند. امید‌ها با اینکه انتخابات را به این هفته موکول کردند اما پیروز انتخابات ریاست عبدالرضا عزیزی کاندید مستقلین بود.

فراکسیون امید اگرچه در انتخابات ۷ کمیسیون در هفته گذشته چندان دستاوردی نداشت اما انتخابات پنج کمیسیون در یکشنبه گذشته برای آنها دلچسب بود. آنها ریاست دو کمیسیون بهداشت و کشاورزی را مال خود کردند. هر چند آنها در کمیسیون شوراها چندان خوش اقبال نبودند. چه آنکه پروانه مافی از اعضای امید نایب‌رئیس اول این کمیسیون را از دست داد تا امید‌ها هیچ سهمی در هیات‌رئیسه کمیسیون شوراها نداشته باشند. به عکس اما در کمیسیون اجتماعی گذشته از ریاست آن که به مستقلین رسید سایر ارکان هیات‌رئیسه در دست نمایندگان فراکسیون امید است. در کمیسیون امنیت ملی هم امید‌ها نایب‌رئیس دوم را به دست آوردند و سایر ارکان آن به نسبت سال گذشته تغییر چندانی نداشت. در دو کمیسیون کشاورزی و بهداشت و درمان هم سهم امید‌ها سه کرسی در هر کمیسیون است.

به این ترتیب فراکسیون امید توانست موقعیتش در هیات‌رئیسه کمیسیون‌ها را نسبت به سال گذشته بهبود ببخشد هر چند همچنان در ریاست کمیسیون‌ها از اصولگرایان عقب مانده است.

کمیسیون	ارکان هیات‌رئیسه کمیسیون	گرایش سیاسی و فراکسیونی	گرایش سیاسی و فراکسیونی
اصولگرایان ولایتی	رئیس	محمدرضا رضایی‌کوچی	اصولگرایان ولایتی
اصولگرایان ولایتی	نایب‌رئیس اول	قلی‌الله قلی‌زاده	اصولگرایان ولایتی
مستقلین	نایب‌رئیس دوم	مجید کیان‌پور	مستقلین
مستقلین	دبیر اول	شادمهر کاظم‌زاده	مستقلین
-	دبیر دوم	حسین نیازآذری	-
مستقلین	سخنگو	صدیف بدری	مستقلین
امید	رئیس	علی اکبری	امید
مستقلین	نایب‌رئیس اول	رضا کریمی	مستقلین
امید	نایب‌رئیس دوم	علی بختیاری	امید
-	دبیر اول	نظر افضلی	-
امید	دبیر دوم	جلال محمودزاده	امید
اصولگرایان ولایتی	سخنگو	علی محمدشاعری	اصولگرایان ولایتی
امید	رئیس	علی نویخت	امید
-	نایب‌رئیس اول	محمدحسین قربانی	-
امید	نایب‌رئیس دوم	همایون یوسفی	امید
مستقلین	دبیر اول	عباس پوریافرانی	مستقلین
اصولگرایان ولایتی	دبیر دوم	یعقوب شیویاری	اصولگرایان ولایتی
امید	سخنگو	احمد همتی	امید
-	رئیس	علاءالدین بروجردی	-
مستقلین	نایب‌رئیس اول	کمال دهقانی	مستقلین
امید	نایب‌رئیس دوم	محمد مهدی برومند	امید
مستقلین	دبیر اول	محمدجواد جمالی	مستقلین
-	دبیر دوم	محمدابراهیم رضایی	-
اصولگرایان ولایتی	سخنگو	حسین نقوی حسینی	اصولگرایان ولایتی
مستقلین	رئیس	عبدالرضا عزیزی	مستقلین
امید	نایب‌رئیس اول	مسعود رضایی	امید
امید	نایب‌رئیس دوم	محمدرضا بادامچی	امید
امید	دبیر اول	روح‌الله بابایی صالح	امید
امید	دبیر دوم	ناهد تاج‌الدین	امید
امید	سخنگو	زهراساعی	امید
مستقلین	رئیس	محمدجواد کولیوند	مستقلین
اصولگرایان ولایتی	نایب‌رئیس اول	سیدحمیدرضا کاظمی	اصولگرایان ولایتی
اصولگرایان ولایتی	نایب‌رئیس دوم	امیر خجسته	اصولگرایان ولایتی
اصولگرایان ولایتی	دبیر اول	احمدرضا علی‌بیگی	اصولگرایان ولایتی
اصولگرایان ولایتی	دبیر دوم	سهراب کیلانی	اصولگرایان ولایتی
مستقلین	سخنگو	اصغر سلیمی	مستقلین

کمیسیون	ارکان هیات‌رئیسه کمیسیون	گرایش سیاسی و فراکسیونی	گرایش سیاسی و فراکسیونی
اصولگرایان ولایتی	رئیس	جمشید جعفرپور	اصولگرایان ولایتی
امید	نایب‌رئیس اول	اصغر مسعودی	امید
اصولگرایان ولایتی	نایب‌رئیس دوم	نصرالله پژمانفر	اصولگرایان ولایتی
امید	دبیر اول	سیده فاطمه ذوالقدر	امید
مستقلین	دبیر دوم	علیرضا ابراهیمی	مستقلین
اصولگرایان ولایتی	سخنگو	احد آزادی‌خواه	اصولگرایان ولایتی
اصولگرایان ولایتی	رئیس	محمد مهدی زاهدی	اصولگرایان ولایتی
امید	نایب‌رئیس اول	داود محمدی	امید
مستقلین	نایب‌رئیس دوم	قاسم احمدی لاشکی	مستقلین
امید	دبیر اول	فریده اولادقباد	امید
اصولگرایان ولایتی	دبیر دوم	علیرضا سلیمی	اصولگرایان ولایتی
مستقلین	سخنگو	میرحمایت میرزاده	مستقلین
اصولگرایان ولایتی	رئیس	عزیز اکبریان	اصولگرایان ولایتی
اصولگرایان ولایتی	نایب‌رئیس اول	رضا علیزاده	اصولگرایان ولایتی
اصولگرایان ولایتی	نایب‌رئیس دوم	فریدون احمدی	اصولگرایان ولایتی
امید	دبیر اول	رامین نورقلی‌پور	امید
اصولگرایان ولایتی	دبیر دوم	سیدجواد حسینی‌کیا	اصولگرایان ولایتی
امید	سخنگو	سعید باستانی	امید
اصولگرایان ولایتی	رئیس	اللهیار ملک‌شاهی	اصولگرایان ولایتی
امید	نایب‌رئیس اول	حسین رضازاده	امید
امید	نایب‌رئیس دوم	محمد کاظمی	امید
امید	دبیر اول	جلیل رحیمی جهان‌آبادی	امید
-	دبیر دوم	یحی کمالی‌پور	-
اصولگرایان ولایتی	سخنگو	حسن نوروزی	اصولگرایان ولایتی
مستقلین	رئیس	فریدون حسونوند	مستقلین
مستقلین	نایب‌رئیس اول	هدایت‌الله خادمی	مستقلین
اصولگرایان ولایتی	نایب‌رئیس دوم	سیدعلی ادیبانی	اصولگرایان ولایتی
اصولگرایان ولایتی	دبیر اول	قاسم سعادی	اصولگرایان ولایتی
امید	دبیر دوم	گوروش کریم‌پور حقیقی	امید
مستقلین	سخنگو	اسدالله قره‌خانی	مستقلین
امید	رئیس	غلامرضا تاجگردون	امید
-	نایب‌رئیس اول	جهانبخش محبی‌نیا	-
مستقلین	نایب‌رئیس دوم	هادی قوامی	مستقلین
امید	دبیر اول	علی کاظمی	امید
مستقلین	دبیر دوم	محسن بیگلری	مستقلین
مستقلین	سخنگو	محمد مهدی مفتح	مستقلین

توهم قدرت

چرا عربستان سیاست محاصره قطر را پیگیری می کند؟

احمد نقیب زاده
استاد دانشگاه تهران
شورای مرکزی حزب کارگزاران

اینکه کسی در اوج ضعف نمایش قدرت بدهد نکته تازه‌ای نیست ولی در مورد عربستان هیچ تحلیلی را ندیدیم که به واقعیتی که در پشت نمایش‌ها و کوشش‌های اخیر سعودی‌ها پنهان ننگه داشته شده است اشاره‌ای کرده باشد. نگاهی به مقالات جدی روزنامه‌های مهم دنیا که در یکی دو سال اخیر در مورد عربستان نوشته شده است تا حد زیادی مقصود ما را آشکار می‌سازد. پیش از این هم ما گزارشی از یک کنفرانس که زیر عنوان «جامعه مدنی در خاورمیانه» در ژانویه ۲۰۱۶ در پاریس برگزار شد ارائه کردیم و گفتیم که شرکت کنندگان هیچکدام از سیاستمداران نبودند بلکه همه آکادمیسین یا روزنامه‌نگار بودند. سخنرانی‌ها هم به راستی بی‌حب و بغض ارائه می‌شد. وقتی نوبت به عربستان رسید کارنامه دولت‌ش چنان سیاه می‌نمود که دو سه نفر که از سفارت این کشور آمده بودند اعتراض کردند که این کنفرانس را برای بی‌آبرو کردن عربستان ترتیب داده‌اید و چنان و چنان. واقعیت این بود که هر کسی از هر زاویه‌ای به دولت و جامعه در حال انفجار این کشور می‌پرداخت آینده‌ای برای آن قابل تصور نبود. یکی از شگردهای تکرار شده دولت‌های در حال سقوط جنگ و دشمن تراشی است، و همه آنها هم از یاد برده یا ترجیح داده‌اند فراموش کنند که ایمن راه‌حل هیچگاه رژیم در حال سقوطی را نجات نداده بلکه برعکس زوالش را تسریع کرده است. نمونه آن در جنگ جهانی اول، امپراتوری رومانی‌های روسیه بود که به پای انقلاب گرفتار شد و دیگری امپراتوری هابسبورگ‌ها در اتریش که آن‌هم جای خود را به نظام جمهوری داد. امروز مشاهده می‌کنیم که همه سیاستمداران و تحلیلگران مشکل اساسی سعودی‌ها را ندیده و چنان پنداشتند که مشکل آنها به راستی ایران است و اگر مداخلات ایران نبود آنها هیچ

مشکلی نمی‌داشتند. کسی نیست بپرسد حضور ایران در عراق یا در سوریه آن هم به دعوت دولت‌های این کشورها یا کمک‌های انساندوستانه به یمن چه ضرباتی به حیات و هستی عربستان می‌زند که به مشکل فوری و فوری آنها تبدیل شده است؟ «چو تیره شود مرد را روزگار/ همه آن کند کش نیاید به کار» سعودی‌ها ابتدا جنگ داخلی یمن را بهانه کرده و خسود را در رأس ائتلافی قرار دادند که شماری از کشورهای متزلزل و محتاج منطقه را که چشم به دلارهای نفتی عربستان بسته بودند در خود جای می‌داد ولی در عمل غیر از خود سعودی‌ها کشور دیگری در بمباران این کشور درآمده و فقیر شرت نداشت. سعودی‌ها در این جنگ جلوه‌هایی از بی‌تدبیری، ناکارآمدی و در همان حال بی‌رحمی و بی‌اخلاقی را به نمایش گذاشتند. هزاران کودک و مرد و زن یمنی زیر بمباران‌های کور عربستان جان باختند یا دست و پای خود را از دست دادند. چنان نکتی بر مردم یمن روا داشتند که آنها به دیکتاتور معزول خود حسرت خوردند. رسوایی سعودی‌ها در این جنگ حامیان غربی آنها را که مشوقان اولیه آنها هم بودند به اعتراض واداشت. پاره‌ای از آنها مانند انگلستان و آلمان خواهان توقف ارسال اسلحه به سعودی‌ها شدند. حاصل این جنگ علاوه بر رسوایی، بی‌کفایتی، بی‌زاری و دلچر کینی ابدی مردم یمن بود که هرگاه چشم بر خرابه‌های شهرهای خود می‌انداختند یا کودکان فلج و آواره خود را می‌دیدند در دل هزاران نفرین و لعنت نثار سعودی‌ها می‌کردند. توهم حضور ایران در این جنگ آفتد بر اعتبار بود که هرگز به اثبات نرسید ولی گویا سعودی‌ها به چنین دشمن خیالی بیش از هر چیز نیاز داشتند. انتخابات آمریکا که به پیروزی ترامپ انجامید لبخندی بر چهره نوید سعودی‌ها نشانده ولی این ناجی نابخرد حتی در کشور خود هم اعتباری نداشت. اکنون تمام مفسران در این نکته هم سخن هستند که ترامپ هیچ برنامه مشخص یا ایده‌ای در حوزه سیاست خارجی ندارد. این

تاجر گچی و پرحرف اولین سفر خارجی خود را از خاورمیانه و از عربستان آغاز کرد. آنها در یک چیز هم اندیشه بودند و آن توهم خطر ایران بود. سعودی‌ها به راحتی از مواضع ضد اسلام و مسلمانان ترامپ گذشتند و ترامپ هم به کلی چشم بر پرونده حقوق بشری عربستان بست و دسته‌جمعی به رقص شمشیر پرداختند. چنان سعودی‌ها از پشتیبانی ترامپ به وجد آمدند که گویی به هیچ چیز دیگر نیاز ندارند در حالی که انسان را به یاد ضرب المثل «کوری عصا کش کور دگر شود» می‌اندازد. البته سنت تکیه کردن به یک قدرت خارجی مربوط به امروز و دیروز عربستان نمی‌شود. آنها در زمان رژیم شاهنشاهی هم چشمشان به دست آمریکا بود که رسالت ژاندارمی منطقه را به آنها بسپارند ولی هرگز از خود نپرسیدند به چه دلیلی باید بتوان به آنها تکیه کرد.

آیا جنگجویان ماهری بودند یا ارتش کارآمدی داشتند یا از عمق لجستیک لازم برخوردار بودند؟ در عین حال سفر ترامپ مجوز ائتلاف دیگری به رهبری سعودی‌ها را صادر کرد که هدف آن جنگ علیه تروریسم و ایران باشد. شریک دزد و رفیق قافله چگونه می‌توانند هم القاعده و داعش به‌وجود آورند و هم علیه تروریسم بجنگند. ظاهر قضیه بسیار زیباست زیرا همه کشورهای منطقه در این ائتلاف شرکت دارند ولی باطن قضیه به گونه‌ای است که همه را از کرده خود پشیمان خواهد کرد. عربستان تصمیم گرفت گربه را دم حجله بکشد. به همین دلیل کشوری را پیدا کرد که سیاست خارجی سردرگمی دارد و بسان ترامپ و سعودی‌ها دست به هر کاری می‌زند. هم با آمریکا دوست است و هم از اخوان المسلمین حمایت می‌کند. این کشور که هیچ عقیده نظامی یا

دیپلماتیکی هم ندارد قطر است که مورد تحریم عربستان قرار گرفته است. عربستان که عرصه سیمرخ را جولانگه خود قرار داده بی‌شک از عهده این تحریم برنخواهد آمد و باعث شرمندگی و زحمت متحدان خود خواهد شد. در عین حال از آنجا که هیچ دشمنی را نباید دست کم گرفت و همان طور که پیش از این هم اشاره کردیم همیشه این آدم‌های سردرگم و رژیم‌های در حال سقوط هستند که مسئله‌آفرین می‌شوند، ایران باید با دقت حرکت‌های سعودی‌ها و متحدانشان را زیر نظر بگیرد. اولاً جهان در بحران به سر می‌برد و سرمایه‌داری قصد فراقکتی مشکلات خود را دارد و ای‌بسا برای بیرون رفتن از بن‌بست حاضر دست به پیدایش جنگ دیگری بزند؛ دیگر اینکه خاورمیانه چنان به هم ریخته است که هیچ سناریو و برنامه‌ریزی‌ای را ممکن نمی‌سازد و دهها عامل و نکته دیگر، باید

به دقت از ورود به سناریوهای بی‌باعتبار دقیق‌تر از افساندن به دام‌هایی که دیگران تدارک دیده‌اند پرهیز کرد. آنها قصد دارند توان ایران را در بحران‌های منطقه به تحلیل برده و با بالا و پایین بردن قیمت نفت دامنه بحران را به داخل ایران بکشانند. ایران باید یکی از این دو مسیر را انتخاب کند. یا خود را از بحران‌های منطقه کنار کشیده و تضاد و خصومت با پاره‌ای کشورهای مانند آمریکا را به صف رسانده و بیطرفی فعال در پیش گیرد یا اینکه با دو رقیب منطقه‌ای خود یعنی عربستان و ترکیه به توافق رسیده و منافع یکدیگر را به رسمیت بشناسند. در حالت اخیر باید صرفاً به منافع استراتژیک فکر کرد و به حداقل‌ها اکتفا کرد. در عوض توان مالی و نظامی ما به نفع سازندگی داخل ذخیره می‌شود و ما دانش خود را از درون می‌گیریم که همانا رضایت و حمایت مردم است.

سوءاستفاده جناحی از تراژدی ۱۷ خرداد

صادق زیباکلام
استاد علوم سیاسی

اگر پژوهشگری از سیاره دیگری بعد از عملیات تروریستی داعش به ایران می‌آمد و ادبیات تندروها را رصد می‌کرد یقیناً دچار این باور می‌شد که میان داعش و اصلاح‌طلبان، دولت روحانی و انتخابات اردیبهشت ماه رابطه معناداری وجود دارد. اصلاح‌طلبان و دولت روحانی داعش را ترغیب کرده‌اند که به ایران بیاید و در مجلس و مرقد امام عملیات تروریستی انجام دهد. بخش دیگر ادبیات تندروها مملو از سرکوفت، توهین و تحقیر ۲۳ میلیونی بود که به روحانی رای دادند. اینکه آنها لیاقت دفاع از خاک ایران را ندارند، میهن پرست نیستند و این فقط دلوپسان و تندروها هستند که در شرایط خطر به دفاع از میهن برمی‌خیزند. اساساً آن ۲۳ میلیون بزدل و ترسو هستند و در حالی که روز ۱۷ خرداد از ترس پنهان

شده بودند، دلاورمردان سپاهی و مدافعین حرم بلافاصله به مقابله با داعش شتافتند. همان‌ها که در سوریه هم در مقابل داعش ایستاده‌اند و دارند با آن می‌جنگند و از شرف و ناموس ایرانی ما در داخل کشور دفاع می‌کنند. اگر آنها نبودند داعش وارد خاک ایران می‌شد و جدای از قتل عام مردم به زنان، دختران و خواهران ما تجاوز می‌کرد. اما اصلاح‌طلبان با بی‌تفاوتی و بعضاً حتی با انتقاد به این مدافعان جان برکف می‌نگرند.

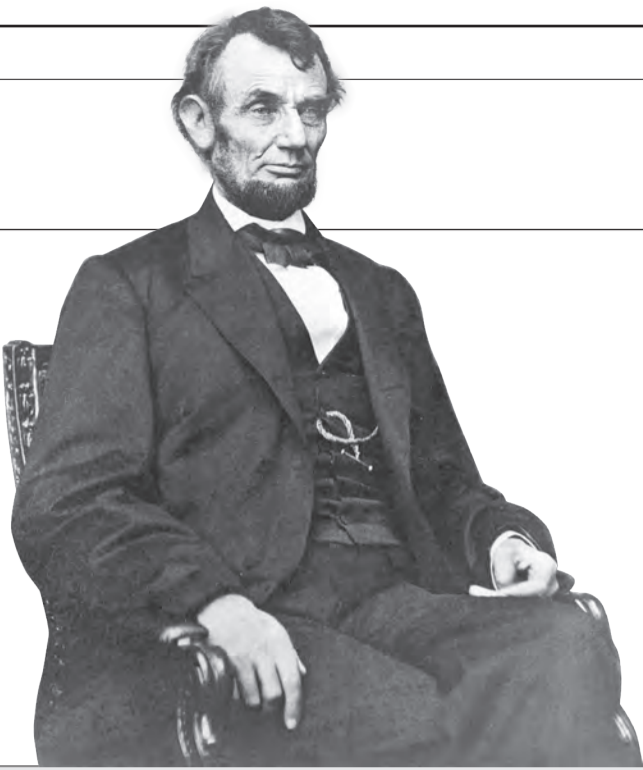
همه ما شاهد عملیات تروریستی داعش یا القاعده در کشورهای دیگر بوده‌ایم. اما دست کم بنده در هیچ کشوری سراغ ندارم که پس از انجام یک عملیات تروریستی، طرفداران حکومت در آن کشور برای خودشان دسته گل بفرستند و مدال ایثار و فداکاری به گردنشان ببویزند و در مقابل منتقدین، ناراضیان یا مخالفین حکومت را متهم به «بی‌غیرتی»، «بی‌تفاوتی» و «ترسو بودن» کنند. خیلی‌ها در آمریکا مخالف

مداخله نظامی کشورشان در افغانستان یا عراق بوده و هستند. ایضا در انگلستان یا کشورهای دیگر. اما وقتی داعش یا القاعده در آمریکا یا یکی دیگر از کشورهای غربی دست به عملیات تروریستی می‌زند، دولت‌های فرانسه، آمریکا یا انگلستان مخالفین و منتقدین سیاست‌های نظامی‌شان در کشورهای دیگر را متهم به همدستی غیرمستقیم با تروریست‌ها نمی‌کنند. یا به مخالفین‌شان نمی‌گویند که شماها بی‌غیرت هستید و بروید وطن پرستی را از سربازان ما که سرگرم نبرد با داعش یا طالبان هستند یاد بگیرید. اما در ایران تو گویی اگر کسی مخالف سیاست‌های کشور در سوریه یا لبنان باشد، «بی‌غیرت»، «وطن‌فروش» و «ترسو» است. حتی در دوران جنگ هم چنین تقسیم‌بندی وجود نداشت. نه همت، نه مهملی با کبری و نه حاج حسین خرازی که دلوطلبانه به جبهه رفته بودند، به سایر هموطنان‌شان که داوطلب جنگ نشده و یا اساساً با ادامه جنگ مخالف

بودند «ترسو» و... سایر توهین‌هایی که تندروها به دیگران می‌گویند را هرگز نثار نمی‌کردند. اساساً معتقد بودند که آنچه می‌کنیم برای رضای خداست و از احدی احساس طلبکاری نداشتند. ضمن آنکه ماهیت و مسئله جنگ از اساس متفاوت از همکاری با رژیم بشار اسد در سوریه بود. بعد دیگری که ۱۷ خرداد گذشته یورش به سیاست تنش‌زدایی آقای روحانی با غرب و بالاخص آمریکا است. در اینجا نیز تندروها به گونه‌ای با عملیات تروریستی داعش در تهران روبه‌رو شده‌اند که گویی سیاست خارجی اعتدالی پرهیز از دشمنی با آمریکا در دولت یازدهم مسیب به وجود آمدن ۱۷ خرداد شده. گویی اگر روحانی همسو با تندروها اصرار بر صدور انقلاب، رویارویی با نظام سلطه و دشمنی با آمریکا سیاست خارجی ایران را حراست می‌کرد، داعش هرگز به خود اجازه نمی‌داد که بیاید در قلب تهران و دست به عملیات تروریستی بزند. تفاوت بارز دیگری که میان واکنش

مسئولین ایران در مقایسه با مسئولین سایر کشورهای وجود دارد پیرامون عملکرد سازمان‌های مسئول پیشگیری و مبارزه با تروریسم است. در کشورهای دیگر بعضاً پرسش‌هایی در خصوص چگونگی نفوذ تروریست‌ها و اینکه چگونه موفق شده بودند که از دایره شناسایی تشکیلات امنیتی عبور کنند مطرح می‌شود. اما در ایران به جز تقدیس از قوای مسلحه و تشریح فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها، رشادتها، جان‌برکف‌گرفتن‌ها و از خودگذشتگی این نیروها سخن دیگری نمی‌رود. به جای پرداختن به اینکه چگونه آن شش نفر توانسته بودند خود را به تهران رسانده و به مجلس راه یابند، همه جاسخ از رشادت و فداکاری این نیروها و در مقابل «بی‌غیرتی» اصلاح‌طلبان و طرفداران دولت روحانی بود. علی‌رغم همه تیغ و تیشه‌ها که تندروها بسا بهره‌برداری از آب گل آلود حوادث ۱۷ خرداد نمودند، علی‌رغم همه تاج‌گل‌هایی که برای رشادت، دلاوری و

قهرمانی‌های خودشان فرستادند و متقابلاً همه سرزنش‌هایی که به اتهام «بی‌غیرت» بودن مخالفین و منتقدین‌شان کردند، چند نکته همچنان باقی خواهد ماند. نخست آنکه قریب به ۲۳ میلیون نفر به رادیکالیسم در سیاست خارجی در ۲۹ اردیبهشت «نه» گفتند. اگرچه تندروها این ۲۳ میلیون را «بی‌غیرت» می‌خوانند، اما آنان به جای نشان دادن مشت گره کرده به دنیا، ترجیح می‌دهند با لبخند و شاخه زیتون با دنیا روبه‌رو شوند. سیاست خارجی رادیکال، ظرف قریب به ۴ دهه گذشته هزینه‌های هنگفتی برای منافع ملی مان به بار آورده. ۱۷ خرداد نمی‌تواند به هیچ روی توجیه‌گر سیاست‌های افراطی باشد. به هر حال مردم‌سالاری را هر طور که تعریف کنیم نصف به علاوه یک مردم در ۲۹ اردیبهشت با رای دادن به آقای روحانی تمایل و انتخاب‌شان را نسبت به دوستی و تعامل با دنیا به جای دشمنی و آرزوی مرگ و نیستی برای دیگران نشان دادند.



● ساختار حزب

مدیریت محافظه‌کارانه

است. در این میان دو نهاد وجود دارد، اول نهادی موسوم به کمیته ملی جمهوری خواهان موسوم به (ان‌آرسی‌سی) که مهم‌ترین فعالیتش کمک به حزب برای تدوین برنامه‌ها و استراتژی‌هایش در کنگره است و نهاد دیگر کمیته ملی سنای جمهوری خواهان موسوم به (ان‌اراس‌سی) است که به اعضای جمهوری خواه در مجلس سنا کمک می‌کند. هر کدام از این دو نهاد در هر چرخه انتخاباتی بودجه‌ای به اندازه‌ی صد میلیون دلار در اختیار دارند، این دو نهاد در جذب نامزدهای قدرتمند دولتی برای نمایندگی حزب در سنا و کنگره نقش مهمی ایفا می‌کنند، این در حالی است که حزب بسا تکیه به نهاد انجمن فرمانداران جمهوری خواه موسوم به RGA در رقابت‌های فرمانداری تلاش می‌کند تا نامزد خود را بر کرسی فرمانداری بنشانند.

توسط کمیته دولتی حزب جمهوری خواه برگزیده خواهد شد. کمیته ملی تحت نظارت مستقیم نهاد نظارت مستقیم نامزد حزب برای ریاست جمهوری و همچنین، بر مبنای کنوانسیون ملی جمهوری خواهان، بودجه لازم برای فعالیت‌های انتخاباتی نامزد مورد نظر را هماهنگ می‌کند، این کمیته در سطوح محلی و در ایالات مختلف نیز دارای شعبی است، شعبی که فعالیت‌هایشان در زمینه‌های دیگر در قیاس با بنده اصلی این نهاد محدودتر است و از منظر مالی نیز از بودجه گسترده‌ای که در اختیار کمیته ملی قرار دارد، برخوردار نیستند. جمهوری خواهان برای فعالیت‌هایشان در کنگره و سنا نیز انجمن‌ها و نهادهای متفاوتی را ایجاد کردند، نهادهایی که هدف از ایجادشان جمع‌آوری کمک‌های مالی است و طراحی استراتژی‌های خاص برای این حزب

حزب جمهوری خواه دارای یک کمیته ملی است، کمیته‌ای موسوم به (آران‌سی) که هدف از ایجاد آن ترویج برنامه‌های انتخاباتی حزب در سراسر خاک ایالت‌های آمریکا است. این نهاد علاوه بر ترویج برنامه‌های سیاسی این حزب استراتژی انتخاباتی جمهوری خواهان را نیز تدوین کرده و برنامه‌های مالی و کمک‌های مالی مربوط به این حزب را هماهنگ می‌کند، رون رامنی مک دانیل، مسئول اصلی این نهاد است، اگر یکی از جمهوری خواهان در به کسب و کارها صدمه می‌زند و باعث می‌شود هزینه افزایش حقوق از طریق مشتریان تأمین شود. را بر کنار کرده و فرد مورد نظر خود را بر کرسی ریاست بنشانند، در غیر این صورت، اگر جمهوری خواهان در راهیابی به کاخ سفید ناکام شوند، آنگاه رئیس این نهاد

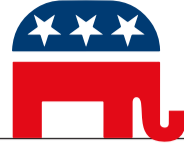
● ترکیب حزب

لیبرال‌های کلاسیک

موسسه گالوپ انجام شد، ۴۲ درصد از جمهوری خواهان در تدوین سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی محافظه‌کارند، در این میان ۲۴ درصد از آنها در تدوین برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی رویکردی معتدل‌تر دارند و در ارتباط با برخی مسائل موضعی چون دموکرات‌ها اتخاذ می‌کنند، در این میان ۲۰ درصد دیگر از اعضای حزب جمهوری خواه در ارتباط با مسائل مربوط به حوزه اجتماعی موضعی لیبرال و معتدل دارند اما در ارتباط با مسائل اقتصادی کاملاً از مشی محافظه‌کاری پیروی می‌کنند. ۱۰ درصد دیگر رویکردی متفاوت دارند، آنها در ارتباط با مسائل اجتماعی محافظه‌کارند اما در حوزه اقتصاد تا حدودی به مشی لیبرال‌ها و دموکرات‌ها متمایل هستند.

اعضای گروه کوکلووس‌کلان عمدتاً از دموکرات‌های سفیدپوست تشکیل شده بودند و به دلیل نارضایتی نسبت به عملکرد ضعیف شمالی‌ها نسبت به این موضوع، تصمیم به لغو سیاست‌های بازسازی (Reconstruction) گرفتند. براساس نتایج نظرسنجی‌هایی که اخیراً توسط موسسه گالوپ انجام شده است، ۲۵ درصد از شهروندان آمریکایی جمهوری خواه هستند و ۱۶ درصد دیگر از برنامه‌ها و سیاست‌های این حزب حمایت می‌کنند، این در حالی است که براساس نتایج همین نظرسنجی، ۳۰ درصد آمریکایی‌ها دموکرات هستند و ۱۶ درصد از شهروندان آمریکایی از اصول و اهداف دموکرات‌ها حمایت می‌کنند. براساس نتایج نظرسنجی دیگری که توسط

پیش از تشکیل ائتلاف موسوم به محافظه‌کاران، ائتلافی که به دو حزب جمهوری خواه و دموکرات برای تبیین ایدئولوژی‌شان در اواسط سال ۱۹۶۰ کمک کرد، حزب جمهوری خواه به لحاظ تاریخی یکی از حامیان سرسخت لیبرالیسم کلاسیک و اصول توسعه‌گرایانه بود. از منظر تاریخی سنگ‌بنای ابتدایی حزب جمهوری خواه در ابتدا توسط پروتستان‌های ساکن در سراسر ایالات متحده پایه‌ریزی شد، پس از جنگ داخلی و به دنبال صدور قانون آزادسازی برده‌ها، بخش اعظم سیاه‌پوستان آمریکایی به حامیان حزب جمهوری خواه تبدیل شدند. جنوب آمریکا که حامی حزب دموکرات بود، همچنان طرفدار برده‌داری بود. به علاوه



از دهه ۱۹۹۰ تاکنون هسته اصلی طرفدارانشان را مردمان جنوب، دشت بزرگ، غرب و مناطق روستایی شمالی آمریکا تشکیل می‌دهند. آن‌ها همچنین از حمایت کانولیک‌های محافظه‌کار، مسیحیان انجیلی (شاخه‌ای از پروتستانسیسم) و مورمون‌ها برخوردارند.

درس‌نامه احزاب سیاسی

میراث‌داران لینکلن

حزب جمهوری خواه در آمریکا از آزادی‌های فردی و اقتصاد بازار آزاد دفاع می‌کند

استفاده کرد. نسبت که خود جمهوری خواه بود با این کاریکاتور، همکاری‌اش را در این حزب به سخره گرفت که برای فرار از ال‌اچ‌دموکرات‌ها که پوست شیر مرده را به تن کرده و بال‌گد به فیل حمله می‌کنند، حرفه‌ای در زمین حفری می‌کنند.

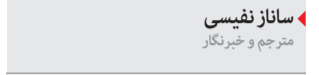
ایدئولوژی

● آزادی‌های فردی

به‌طور کلی جمهوری خواهان بر خلاف دموکرات‌ها از فلسفه‌ی محافظه‌کارانه‌تری پیروی می‌کنند. به‌طور اعضای این حزب درست است که دولت وظیفه نظارت بر اخلاقیات را برعهده دارد اما نباید وارد حریم خصوصی افراد شده و یا زمینه را برای اعمال محدودیت بر این حوزه فردی فراهم کند. در همین راستا باید گفت که اصول این حزب مبتنی بر اصل مسئولیت فردی است، یعنی این که هر فرد آزاد است هرگونه که می‌خواهد زندگی کند. به‌عنوان نمونه جمهوری خواهان معتقدند این که فردی بخواهد تحصیلاتش را ادامه دهد یا خیر به تصمیم شخصی آن فرد بستگی دارد، به‌همین دلیل دولت نباید در فرآیند این تصمیم‌گیری دخالتی داشته باشد. فلسفه این حزب که همانا قرار دادن بازارهای اقتصادی در مرکز و کم‌رنگ کردن نقش دولت است زمینه را برای اوج‌گیری تنش‌ها میان اعضای این حزب و دموکرات‌ها فراهم کرده است و همین باور موجب شده دموکرات‌ها بیش از جمهوری خواهان به دلایل مسائل اقتصادی در معرض اتهام قرار بگیرند. در همین راستا همانگونه که ران پاول، یکی از نامزدهای جمهوری خواه ریاست جمهوری در نشریه وال استریت گفته بود کماکان فلسفه جمهوری خواهان در احترام به قوانین فردی ثابت مانده است. به‌همین دلیل است که از منظر جمهوری خواهان بهترین دولت دولتی است که کم‌ترین حضور را در عرصه‌های مختلف داشته باشد. جمهوری خواهان بر این عقیده هستند که هر کس باید مسئولیت شرایط خود را بپذیرد و همچنین معتقدند که بخش خصوصی در کمک به فقرا از طریق سازمان‌هایی مانند خیریه‌ها مفیدتر از برنامه‌های رفاهی دولت عمل می‌کند. جمهوری خواهان به ساختارگرایی اکید اعتقاد دارند و می‌گویند که قانون اساسی تا جایی که عملی است باید بر اساس هدف اصلی‌اش تفسیر شود. در این زمینه آن‌ها به خویش‌داری قضایی پایبندند و معتقدند که قضات باید در صدور احکام از قدرتشان استفاده نکرده یا محدودیت‌هایی را بر قدرتشان اعمال کنند

● اقتصاد

جمهوری خواهان به شدت معتقدند که بازار آزاد و موفقیت‌های فردی از عوامل اصلی رشد اقتصاد است. به این منظور آن‌ها از محافظه‌کاری مالی حمایت می‌کنند که فلسفه‌ای اقتصادی سیاسی است و از کاهش تجارت آزاد، خصوصی‌سازی،



حزب جمهوری خواه آمریکا که از آن تحت عنوان حزب بزرگ قدیمی (GOP) نیز یاد می‌شود، یکی از دو حزب اصلی ایالات متحده و رقیب اصلی و تاریخی حزب دموکرات محسوب می‌شود. نام این حزب از فلسفه جمهوری خواهی گرفته شده که در خلال انقلاب آمریکا طرفداران زیادی داشت. نماد این حزب فیلی قرمز و آبی با ستاره‌هایی سفید است. این حزب با سیاست‌های ضد برده‌داری، عمل‌گرایی و نوگرایی خود در سال ۱۸۵۴ توانست مکان سیاسی کشور را در دست بگیرد و بین سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۹۳۲ اکثریت کرسی‌های مربوط به ایالت‌های شمالی را از آن خود کند. تا به حال از بین ۲۵ رئیس‌جمهور تاریخ آمریکا، ۱۹ تن از آن‌سان جمهوری خواه بوده‌اند که اولین آنها، آبراهام لینکلن، شانزدهمین رئیس‌جمهور آمریکا بود که بعدتر به قتل رسید. آخرین رئیس‌جمهور جمهوری خواه نیز دونالد ترامپ است که اکنون بر مسند قدرت تکیه زده است. ایدئولوژی فعلی حزب جمهوری خواه به محافظه‌کاری نزدیک است که با نظرات ترقی‌خواهانه (یا به عبارتی لیبرالیسم مدرن) دموکرات‌ها در تضاد است. علاوه بر آن، جمهوری خواهان از طرفداران بازارهای آزاد سرمایه‌داری، تجارت آزاد و محافظه‌کاری مالی، دفاع ملی قدرتمند، مقررات‌زدایی و محدودیت برای اتحادیه‌های کارگری‌اند. علاوه بر سیاست‌های محافظه‌کارانه اقتصادی، جمهوری خواهان از نظر فرهنگی اجتماعی نیز محافظه‌کار محسوب می‌شوند و از احیای ارزش‌های سنتی بر پایه‌ی اصول اخلاقی یهودی-مسیحی حمایت می‌کنند.

جمهوری خواهان از زمان تاسیس تا دهه ۱۹۳۰، که حامیانشان اکثراً از مناطق صنعتی شمال شرق و غرب میانه آمریکا بودند، به شدت از تولیدات داخلی و تعرفه‌های گمرکی حمایت می‌کردند. با این حال از سال ۱۹۵۲ با چرخشی صد و هشتاد درجه‌ای به مخالفان حمایت از تولیدات داخلی پیوستند و از دهه ۱۹۹۰ تاکنون هسته اصلی طرفدارانشان را مردمان جنوب، دشت بزرگ، غرب و مناطق روستایی شمالی آمریکا تشکیل می‌دهند. آن‌ها همچنین از حمایت کانولیک‌های محافظه‌کار، مسیحیان انجیلی (شاخه‌ای از پروتستانسیسم) و مورمون‌ها برخوردارند.

در حال حاضر حزب جمهوری خواه حزب برتر آمریکا محسوب می‌شود؛ زیرا دولت، اکثریت مجلس سنا و مجلس نمایندگان را در اختیار دارد. همچنین اکثریت فرمانداران و قانون‌گذاران ایالتی در این کشور در حال حاضر از حزب جمهوری خواه هستند. نماد سنتی این حزب فیل است و به نظر می‌رسد اولین فردی که به نوعی از این لوگو استفاده کرد توماس نست (Thomas Nast) بود. وی در هفتم نوامبر ۱۸۷۴ از این تصویر کارتونی در هفته‌نامه هارپر

● تاریخچه حزب

حزب جمهوری خواه در سال ۱۸۵۴ و با تفکرات عمل‌گرایانه و ضد برده‌داری از خاکستر احزاب ویگ (Whig) و سرزمین آزاد (Free Soil) به وجود آمد. این حزب به سرعت از نظر خط مشی سیاسی مقابل حزب دموکرات قرار گرفت و به خصوص در ایالت‌های شمالی محبوبیت پیدا کرد. اولین قدرت‌گیری سیاسی جمهوری خواهان سال ۱۸۶۰ رقم خورد، جایی که توانستند هم اکثریت کرسی‌های مجلس نمایندگان را به دست آورند و هم نامزد ریاست جمهوری‌شان، آبراهام لینکلن، برنده انتخابات شود و نتیجه‌ی آن پایان عصر برده‌داری و فراهم کردن حقوق برابر برای تمامی افراد طی جنگ داخلی آمریکا و دوره بازسازی پس از آن بود. ایدئولوژی سال‌های ابتدایی جمهوری خواهان را می‌توان در شعار آن‌ها «کار آزاد، زمین آزاد، مردان آزاد» مشاهده کرد. «کار آزاد»

منجر شود. قرن ۲۱ با ریاست‌جمهوری جرج دبلیو بوش آغاز شد. سیاست‌های جمهوری خواهان در این قرن بیشتر بر محافظه‌کاری اجتماعی، جنگ پیش‌دستانه به منظور شکست تروریسم و گسترش جهانی دموکراسی، قوه مجریه قدرتمندتر، حمایت از قانون مالکیت اسلحه و مقررات‌زدایی استوار بود. نتیجه این سیاست‌ها حمله به عراق و افغانستان بود. جمهوری خواهان پس از جورج بوش دو دوره ریاست‌جمهوری را به دموکرات‌ها واگذار کردند و حال با مهرمی جدیدی به قدرت برگشته‌اند: دونالد ترامپ، تنها با گذشت ۱۹ هفته از ریاستش در آستانه استیضاح قرار دارد و از زمانی که به کاخ سفید راه یافت به دلیل رویکرد غیرواقع‌گرایانه و مواضع ژن‌دپرستانه‌اش آماج حملات منتقدان قرار گرفته است.

به‌گونه‌ای که نامزدهای جمهوری خواهان پس از ریگان بیشتر نظرات او را دوباره مطرح می‌کردند و سیاست‌های پیشنهادی‌شان به سیاست‌های ریگان نزدیک بود. از دوره ریگان به بعد آرای دو حزب بزرگ آمریکا بسیار به یکدیگر نزدیک شد. به عبارتی دیگر ایدئولوژی جمهوری خواهان پس از ریاست جمهوری رونالد ریگان شکل گرفت. هنگامی که وی در اوایل دهه ۱۹۸۰ به قدرت رسید کشور دچار رکود اقتصادی بود و شکست آمریکا در برخی از سیاست‌های خارجی‌اش آینده این کشور را با تردید مواجه ساخته بود. تصمیم ریگان به کاهش گسترده مالیات‌ها و اتخاذ سیاست‌های خشن در عرصه خارجی باعث شد که این دو مورد به عنوان نماد فلسفه جمهوری خواهان شناخته شده و در نهایت به رشد اقتصادی آمریکا و سقوط شوروی

تا سال ۱۹۴۰ همچنان بحران بیکاری وجود داشت، اقتصاد آمریکا تحولی عظیم پیدا کرد. در نتیجه موفقیت این برنامه‌ها، جمهوری خواهان بیش از گذشته کرسی‌های مجلس نمایندگان را به دموکرات‌ها واگذار کردند. سال ۱۹۶۸ و در پایان ریاست جمهوری لیندون بنیز جانسون و پس از ناکامی در جنگ ویتنام، مردم بسار دیگر به جمهوری خواهان روی آوردند و ریچارد نیکسون را به ریاست جمهوری انتخاب کردند. نیمه دوم قرن بیستم بیشتر باب میل جمهوری خواهان بود و از میان رئیس‌جمهوران منتخب از این حزب، رونالد ریگان با افکار محافظه‌کارانه‌اش و حمایت از کاهش مالیات‌ها، کاهش هزینه‌های دولت و کاهش دخالت‌های دولت در امور بخش خصوصی به محبوبیت خاصی رسید و تبدیل به نماد محافظه‌کاری جمهوری خواهان شد.

ریاست جمهوری، رقابت درون‌حزبی را به نامزد دیگر جمهوری خواه، ویلیام هاوارد تافت، باخت (در آن زمان هنوز قانون می‌توانستند تمامی زمین‌های خوب را بخرند و باقیمانده زمین‌ها به کشاورزان مستقل می‌رسید و این حزب برای رسیدن به این اهداف کوشید توسعه برده‌داری را متوقف کند تا قدرت برده‌داران کاهش یافته و آزادی گسترش یابد. لینکلن قانون لغو برده‌داری در آمریکا را امضا کرد و تنها ۵ روز پس از آن به دست یک ژن‌ادپرست به قتل رسید. پس از لینکلن تا اوایل قرن بیستم میلادی، جز دو دوره چهارساله قدرت آمریکا در دستان جمهوری خواهان قرار داشت. دهه اول قرن بیستم با ریاست‌جمهوری تئودور روزولت همراه بود. او با حمایت از قانون رقابت، به کسب و کارهای کوچک رونق بخشید، با این حال پس از هشت سال

به مخالفت جمهوری خواهان با برده‌داری اشاره داشت. «زمین آزاد» اشاره به مخالفت با سیستم مزرعه‌داری داشت، جایی که برده‌داران می‌توانستند تمامی زمین‌های خوب را بخرند و باقیمانده زمین‌ها به کشاورزان مستقل می‌رسید و این حزب برای رسیدن به این اهداف کوشید توسعه برده‌داری را متوقف کند تا قدرت برده‌داران کاهش یافته و آزادی گسترش یابد. لینکلن قانون لغو برده‌داری در آمریکا را امضا کرد و تنها ۵ روز پس از آن به دست یک ژن‌ادپرست به قتل رسید. پس از لینکلن تا اوایل قرن بیستم میلادی، جز دو دوره چهارساله قدرت آمریکا در دستان جمهوری خواهان قرار داشت. دهه اول قرن بیستم با ریاست‌جمهوری تئودور روزولت همراه بود. او با حمایت از قانون رقابت، به کسب و کارهای کوچک رونق بخشید، با این حال پس از هشت سال

کار آزاد، زمین آزاد، مردان آزاد

فارین افروز

سیاست خارجی «کینزی» چین



برای جاه‌طلبی‌های شنی چین پینگ، رئیس‌جمهوری چین پایانی نیست. درست در شرایطی که این کشور درگیر رکود اقتصادی و تنش‌های منطقه‌ای چون درگیری در مورد جزایر مورد مناقشه دریای جنوبی چین است، وقایع بین‌المللی را رصد کرده و در تلاش است تا با حضوری برجسته در عرصه سیاست خارجی زمینه را برای قدرت‌نمایی‌اش فراهم کند. رهبران پکن می‌خواهند با توسل به دو تاکتیک ارائه کمک‌های خارجی و سرمایه‌گذاری در دیگر کشورها به این مهم دست یابند. در همین راستا نشریه فارین افروز طی گزارشی به قلم آدم رات زیلا در این باره نوشته است که چین در شرایط کنونی درگیر بحران اقتصادی است. با این حال براساس ارزیابی‌های صورت گرفته این کشور بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴ بیش از ۱۳ تریلیون دلار از بودجه کشور را برای کمک‌های خارجی و انجام سرمایه‌گذاری در دیگر کشورها صرف کرده است. حال سوالی که مطرح می‌شود این است که چرا چین برای قدرت‌نمایی به چنین تاکتیکی روی آورده است، تاکتیکی که برخی از تحلیلگران آن تحت عنوان سیاست خارجی «کینزی» یاد می‌کنند. در پاسخ به این سؤال در ابتدا باید شرایط داخلی حاکم بر چین را لحاظ کرد، این کشور طی یک برهه زمانی سیاست تک‌فرزندی را برگزید و حالا با تئوهی از نیروی کار جوان فاقد شغل روبه‌روست. پکن در تلاش است تا با سرمایه‌گذاری در کشورهای خارجی، فرصت‌های شغلی لازم را در اختیار این گروه قرار داده و معضل بیکاری شهروندان چینی را حل کند. این در حالی است که اتخاذ چنین رویکردی هزینه‌های زیادی را بر دولت چین تحمیل کرده است. با این حال چین از این تاکتیک که همان اصل استراتژی اقتصادی «کینزی» است استفاده کرده و آن را به عرصه بین‌المللی نیز تعمیم داده است تا از این طریق قدرتش در عرصه جهانی را تثبیت کند. به بیانی دیگر رهبران پکن بسا اتخاذ چنین استراتژی‌ای با یک تیر دو هدف را نشانه گرفته‌اند، از یک طرف در تلاشند تا اندکی از مشکلات داخلی‌شان را حل کرده و محرکی ایجاد کنند برای احیای رشد اقتصاد و از طرف دیگر با ارائه کمک‌های مالی آن‌ها در قالب وام‌های سنتی به کشورهای خارجی در تلاشند تا به اهداف خویش در عرصه بین‌المللی دست یابند. چین در شرایط کنونی درگیر رکود اقتصادی است، این حقیقتی است که همه از آن آگاهند و حتی رهبران این کشور بارها نسبت به پیامدهایش هشدار دادند، با این حال پکن کماکان با تکیه بر ذخایر ارزشی سیاست ارائه کمک‌های خارجی را ادامه داده تا حداقل جای پایش را در کشورهای در حال توسعه برجسته‌تر کند.

اکونومیست

پارادوکس ترامپ



تصمیم اخیر دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا مبنی بر خروج از پیمان پاریس بار دیگر پس‌لرزه‌هایی را به دنبال داشت. در همین راستا نشریه اکونومیست طی یادداشتی ضمن اشاره به این تصمیم جنجال‌برانگیز رئیس‌جمهوری آمریکا نوشت که بیش از ۱۹ هفته از ورود ترامپ به کاخ سفید می‌گذرد. طی این مدت بسیاری از تحلیلگران و کارشناسان بر مبنای حدس و گمان برنامه‌ها و سیاست‌های رئیس‌جمهوری آمریکا را در عرصه سیاست بین‌الملل تجزیه و تحلیل می‌کردند. شاید به همین دلیل است که بسیاری از این برهه زمانی، تحت عنوان «برهه‌های از آشوب و تنش» یاد کرده و بر این باورند که دونالد ترامپ درگیر نوعی پارادوکس است، تضادهایی که می‌تواند تهدیدی جدی علیه منافع ایالات متحده و جامعه جهانی قلمداد شود. در جریان این ۱۹ هفته، بسیاری از پیش‌بینی‌ها در مورد اهداف ترامپ درست نبود. با آغاز سفر رئیس‌جمهوری به اروپا، بسیاری از تحلیلگران با علم به تنش‌های حاکم میان ایالات متحده و ناتو در مورد افزایش هزینه‌های نظامی این نهاد نظامی-منطقه‌ای، تصور می‌کردند که ترامپ با هدف نزدیکی بیشتر به متحدانش به اروپا سفر کرده، تحلیلی اشتباه. ترامپ سیاستمداری غیر قابل پیش‌بینی است، کسی تصورش را هم نمی‌کرد که وی در جریان این سفر با خروج از پیمان پاریس بر تنش‌های میان آمریکا و اروپا دامن بزند. در چنین شرایطی رئیس‌جمهوری آمریکا عربستان را به عنوان اولین مقصد سفرهای خارجی‌اش برگزید و قرارداد تسلیحاتی سابقه‌ای را با این کشور منعقد کرد، کشوری که مهم‌ترین متحد منطقه‌ای ایالات متحده در خاورمیانه است. در جریان این سفرها پارادوکس ترامپ در عرصه بین‌المللی بیش از گذشته نمایان شد، رئیس‌جمهوری آمریکا در جریان این سفرها، از متحدان اروپایی ایالات متحده بیش از گذشته فاصله گرفت و در مقابل به کشوری چون عربستان و مصر نزدیک‌تر شد؛ دو کشوری که به دلیل سیاست‌هایشان در دو عرصه داخلی و بین‌المللی هدف حملات تند جامعه جهانی قرار دارند. تصمیم‌های اخیر رئیس‌جمهوری آمریکا نشان می‌دهد که وی در عرصه سیاست خارجی درگیر تضادی آشکار است و علیرغم آن که از منافع شهروندان آمریکایی دم می‌زند، با اجرای تصمیم‌های جنجال‌برانگیزش ایالات متحده، دموکراسی و ارزش‌های حاصل از آن را بر لبه پرتگاه خطرناکی قرار داده است. به نظر می‌رسد ترامپ درصدد بر هم زدن نظام موجود است، نظامی جهانی که ایالات متحده با کمک متحدان اروپایی‌اش پس از جنگ جهانی دوم ترسیم کرد، اما حالا تصمیم‌های رهبر یکی از بنیانگذاران این نظم، بازی با حاصل جمع صفر را رقم زده است و همین مسئله کار متحدان آمریکا برای حفظ وضع موجود را اندکی سخت کرده است.

تایم

خط مقدم تروریست‌ها



شرایط امنیتی حاکم بر افغانستان به یکی از دغدغه‌های جامعه جهانی تبدیل شده است. این کشور در شرایط کنونی به میدان یکه‌تازی‌های گروه‌های تروریستی چون طالبان، داعش و حتی شبه‌نظامیان وابسته به القاعده تبدیل شده و به واسطه فعالیت این گروه‌ها روزبه‌روز ضریب امنیتی حاکم بر این کشور کاهش می‌یابد. در همین راستا نشریه تایم طی مصاحبه‌ای با اشرف غنی زئی، رئیس‌جمهوری افغانستان، به چالش‌های کنونی این کشور پرداخته است. به گفته غنی احمدزی، در حال حاضر تنها ۶۰ درصد از خاک افغانستان در اختیار نیروهای دولتی است، دامنه فعالیت‌های گروه‌های تروریستی روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود تا جایی که طی سال گذشته بیش از ۲۴۰۰ غیرنظامی در عملیات انتحاری جانشان را از دست دادند. رئیس‌جمهوری افغانستان در میانه صحبت‌هایش به تلاش‌های ایالات متحده آمریکا و ناتو برای افزایش حضور نظامیان‌شان در این کشور اشاره کرد و گفت، جهان باید میان حقیقت و واقعیت تفکیک قائل شود، حقیقت یعنی نابودی گروه‌های رادیکال، اما واقعیت چیز دیگری است. افغانستان برای گروه‌های تروریستی همچون خط مقدم است و در همین راستا جهان باید در گام اول به تروریسم در افغانستان پایان دهد. برای تحقق چنین پایانی برگزاری مذاکرات صلح کافی نیست، افغانستان در همسایگی روسیه، چین و هند و پاکستان قرار دارد، مسکو از هم‌پیمانان پاکستان است و به واسطه کالاهای مخفیانه با شبه‌نظامیان طالبان رابطه دارد، چین میلیاردها دلار برای تأمین تسلیحات گروه‌های تروریستی هزینه کرده است و پاکستان نیز به یکی از حامیان گروه‌های رادیکال کمک‌های نظامی و مالی به شبه‌نظامیان طالبان در تلاشند تا ثبات حاکم بر افغانستان را متزلزل کنند. در این میان هند به واسطه روابط پر تنش که با پاکستان دارد رویکرد دیگری را برگزیده و در تلاش است تا با دولت افغانستان همکاری کرده و زمینه را برای مرادوت تجاری محقق کند. با این حال آن‌گونه که اشرف غنی زئی در مصاحبه با تایم گفت، برای ایجاد این مسیر تجاری نیز پاکستان از موانع اصلی تبدیل شده است. از منظر رئیس‌جمهوری افغانستان تنها راه خروج از بحران تروریسم پایان دادن به یکه‌تازی‌های ایسن‌گروه در افغانستان است و مقابله با کشورهای چون پاکستان، روسیه و چین که برای تحقق منافع ملی‌شان سلاح و سرمایه در اختیار این گروه‌ها قرار می‌دهند. به باور وی برگزاری نشست صلح یا فراتر از آن حضور برجسته نظامیان آمریکایی و ناتو در خاک افغانستان شاید در اندک‌زمانی بتواند فعالیت گروه‌های تروریستی را مهار کرده و گستره تصرفاتشان را محدود کند، اما راه‌حل نهایی این بحران نیست، بحرانی که در شرایط کنونی پس‌لرزه‌هایش جهان را فرا گرفته است.

بلومبرگ

رونمایی از تنشی پنهان



تنش‌ها میان عربستان سعودی و قطر اوج گرفته است، دو کشوری که زمانی ظاهراً در یک جبهه واحد قرار داشتند اما در خفا درگیر اختلافاتی پنهان بودند، اختلافاتی که در تحولات ناشی از بهار عربی ریشه داشت و زمینه شد و به واسطه فعالیت این گروه‌ها در جهان عرب فراهم کرد، ایدئولوژی «سلفی» به حمایت و رهبری عربستان و ایدئولوژی اخوانی تحت حمایت قطر. درست در شرایطی که قطر نیز همگام و هم‌صدا در قالب ائتلاف عربی در کنار عربستان و سایر هم‌پیمانان این کشور یمن را هدف حمله قرار می‌داد، رهبران دو طرف درگیر اختلافات سیاسی‌شان بودند، اختلافاتی که از سال ۱۹۹۵ کلید خورد و پس از آن با شروع بهار عربی و ایجاد آشفتگی در کشورهای منطقه و شمال آفریقا قطر و عربستان را درگیر نوعی رقابت پنهان کرد، رقابتی که در جریان آن هر کدام در تلاش بودند تا سهمی از دگرگونی‌های به وجود آمده را از آن خود کنند. با این حال سفر دونالد ترامپ به منطقه، معادلات را به هم زد و زمینه را برای رونمایی از اختلافات این دو کشور فراهم کرد. در همین راستا نشریه بلومبرگ طی گزارشی به قلم آنتونی دیپالا از منظر دیگر به تنش‌های میان قطر و عربستان سعودی پرداخت و در این باره نوشت، ریشه درگیری‌های میان دو طرف سیاسی است، به عبارتی دیگر قطر و عربستان مدت‌ها است در تلاشند تا از هرج و مرج حاکم بر منطقه سود برده و از ایسن آب گل‌آلود ماهی بگیرند، اما آنچه در این میان نادیده گرفته شده، روابط متقابل اقتصادی میان قطر و متحدان ریاض است، کشورهایی که حالا در کنار عربستان ایستاده‌اند اما ممکن است در آینده برای تحقق خواسته‌ها و منافع اقتصادی‌شان معادلات را بر هم بزنند. در این میان می‌توان به روابط امارات متحده با عربستان اشاره کرد. امارات متحده به گاز وارداتی قطر نیازمند است تا از این طریق بتواند انرژی مورد نیاز شیخ‌نشین دبی را تأمین کند. با ادامه این تنش‌ها، امارات متحده دو گزینه پیش رو دارد، یا این که گاز و سایر انرژی‌های مورد نیازش را با قیمتی بالاتر از کشوری دیگر تأمین کند یا این که زمینه را برای تحقق آشتی میان عربستان و قطر فراهم کند، قطر به لحاظ ذخایر گاز در سطح جهانی رتبه سوم را به خود اختصاص داده و روزانه در حدود دو میلیارد فوت مکعب از سوختش را از طریق لوله ۳۶۴ کیلومتری به دیگر کشورها ارسال می‌کند. با این حال به نوشته این نشریه تحقق صلح میان عربستان و قطر به سادگی امکان‌پذیر نیست و شاید امارات ناچار شود برای تحقق منافعش میان عربستان و قطر یکی از این دو را انتخاب کند، دو کشوری که روزی به ظاهر متحد بودند و حالا خصم یکدیگرند.

آتلانتیک

رئیس‌ غیر قابل پیش‌بینی



پس‌لرزه‌های برکناری جیمز کومی، رئیس اداره تحقیقات فدرال (اف‌بی‌آی)، کماکان ادامه دارد، ماجرای که حتی زمینه‌ساز تشکیل اتاق فکر در کاخ سفید شد تا حلقه نزدیکان ترامپ بتوانند شرایط را برای بقای رئیس‌جمهوری جدید آمریکا فراهم کنند. در همین راستا نشریه آتلانتیک طی یادداشتی به قلم جان دیکرسون، ترامپ را رئیس غیر قابل پیش‌بینی توصیف کرد، به نوشته دیکرسون، ترامپ، نه سیاستمدار خوبی است و نه رهبری موفق، چرا که وی به درستی با الگوهای حاکم بر کشورش و حتی فراتر از آن الگوهای ترسیم شده در عرصه بین‌المللی آشنا نیست، اما حقیقتاً نمی‌توان از مهارتش برای مدیریت بحران چشم‌پوشی کرد. مسئله این است که رئیس‌جمهوری آمریکا تصور می‌کند با برکناری کومی قادر خواهد بود جلوی تحقیقات سازمان فدرال در مورد پرونده دخالت روسیه در فرآیند انتخابات آمریکا را بگیرد، اما کیش و مات شد، چون برخلاف تجارت، قواعد و معادلات حاکم بر دنیای سیاست را به خوبی نمی‌شناخت. یک شطرنج باز ماهر روی بازی تمرکز می‌کند، مهره‌ها را براساس الگوها و قواعد از پیش تعیین شده روی صفحه شطرنج تکان می‌دهد، اما در نهایت خود را برای راند آخر بازی آماده نگاه می‌دارد، جایی که رقیب می‌تواند تنها با حرکت یک مهره، نتیجه بازی را تغییر دهد. ترامپ فاقد خلاقیت در عرصه سیاست است و در اتخاذ تصمیم‌هایش پیرو هیچ‌گونه قاعده و قانونی نیست و به همین دلیل تصمیماتش نه‌تنها هزینه‌های سنگینی را برای خودش ایجاد می‌کند، بلکه مشاورانش را هم در تنگنای بدی قرار می‌دهد. مشاورانش همیشه به دلیل تصمیم‌های عجولانه آقای رئیس‌جمهور قافیه را باخته‌اند، یا به شکلی تلاش کرده‌اند تا موضوع را به شکل دیگری جلوه دهند. در همین راستا است که می‌توان گفت، ترامپ با اتخاذ تصمیم‌هایی عجولانه، نه‌تنها خودش را در موضع ضعف قرار می‌دهد، جایگاه مشاورانش را هم تضعیف می‌کند. به عنوان نمونه، سفر اخیرش به اروپا و بحث‌هایی که در مورد هزینه‌های تدافعی ناتو و خروج ایالات متحده از پیمان پاریس مطرح کرد، نه‌تنها زمینه را برای اوج‌گیری تنش‌ها میان ایالات متحده و متحدانش فراهم کرد، بلکه مشاوران و حتی سایر نهادهای آمریکا را با چالش‌های جدی مواجه ساخت. تصمیم‌های ترامپ همچنین زمینه را برای تضعیف ساختار بوروکراسی این کشور فراهم کرده، اگر یک بار دیسوان قضایی ایالات متحده مانع از اجرای تصمیم ترامپ مبنی بر ورود شهروندان اتباع هفت کشور شد، این بار شاید به راحتی نتواند زمینه را برای خروج ایالات متحده از بن‌بست کنونی فراهم کند.

اسپکتاتور

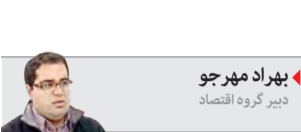
رقابتی که برنده‌ای نداشت



انتخابات پارلمانی بریتانیا برگزار شده همان‌گونه که ترزا می خواست، زودتر از موعد رقابت اصلی میان دو حزب محافظه‌کار و کارگر به رهبری ترزا می و جرمی کوربین بود، رقابتی فشرده که در نهایت بر خلاف پیش‌بینی خانم نخست‌وزیر با برابری آرای دو طرف پایان یافت. هیچ‌کدام از دو حزب اصلی بریتانیا نتوانستند اکثریت آرا را به خود اختصاص دهند و در نتیجه پارلمان بریتانیا در شرایط معلق قرار دارد. در همین راستا نشریه اسپکتاتور طی گزارشی به قلم جیمز فورسیف درباره انتخابات پارلمانی بریتانیا نوشت، فارغ از نتیجه نهایی این کارزار، نه کورمی و نه ترزا می هیچ‌کدام نمی‌توانستند پیروز این رقابت باشند. نخست‌وزیر بریتانیا تلاش داشت تا جاکم پای سیاستمدارانی چون مارگارت تاچر و تونی بلر گذاشته و به خیال خود بریتانیای مدرنی را بسازد. این همان هدفی است که کوربین نیز در صدر تحقق آن است، با یک تفاوت، در رهبر هر کدام به دو تاکتیک متفاوت متوسل شدند، ترزا می شمشیر از رو بست اما کوربین از تاکتیک ملایم‌تری پیروی کرد. با این حال بدون توجه به نتیجه انتخابات باید به برنامه کاری دو رقیب توجه کرد، مانیفست انتخاباتی‌شان، هر دو رقیب در برنامه کاری‌شان بیش از آن که به جزئیات بپردازند، به کلیات اشاره کردند، طبیعتاً هر دو در مورد یک موضوع متفق‌القول بودند و آن خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا است. با این حال نه ترزا می و نه کوربین، هیچ‌کدام به آینده بریتانیا پس از خروج از اتحادیه اروپا نپرداختند، آن‌ها در شرایطی که به باور بسیاری از تحلیلگران با توجه به وضعیت اقتصادی و امنیتی حاکم بر بریتانیا، آینده این کشور آن‌هم پس از خروج از این اتحادیه منطقه‌ای در راه‌های از ابهام است و اندکی نگران‌کننده. با این تفسیر می‌توان گفت که دو رقیب انتخابات بریتانیا هر کدام از فلسفه خاصی پیروی می‌کردند، اما در مورد آینده این کشور چشم‌اندازی را ترسیم نکردند، طبیعتاً ترزا می و کوربین باید میان دو اصل جهانی شدن و ناسیونالیسم، اصل سومی را نیز لحاظ کنند، آن‌ها در شرایطی که کشورهای همسایه با چالش‌های جدی چون رشد گروه‌های پوپولیستی روبه‌رو هستند. انتخابات پارلمانی بریتانیا برنده‌ای نداشت. اگر ترزا می هم می‌توانست اکثریت آرا را به خود اختصاص دهد در حقیقت وارد میدان جنگ می‌شد، چرا که طرف بازنده با اختلاف اندکی بازی را باخته و می‌توانست با داشتن اکثریت کرسی‌های پارلمان در قامت اپوزیسیون عمل کند. از طرفی نکته‌ای که هر دو حزب از پرداختن بدان غفلت کردند آینده طبقه متوسط بریتانیا است، طبقه‌ای که در شرایط کنونی تحت فشار است و با تلاطم این محدودیت‌ها و فشارها می‌تواند به تهدیدی جدی علیه ثبات این کشور تبدیل شود.

عذاب تفکیک

بخش خصوصی ایران موافق ایده تفکیک وزارت‌خانه‌ها نیست



تابلوهای نقاشی از مناظر طبیعی تا پرتره‌های آب‌رنگ به دیوار چسبیده‌اند و در کنار هر کدام از آنها عکس سیاه و سفیدی در قاب‌های چوبی و ساده روی دیوار جا خوش کرده‌اند. روی زمین تا سرحد امکان گلدان قرار گرفته و مبل‌ها و صندلی‌های راحتی طوری چیده‌شده‌اند که آرامشی را در کنار این منظره طبیعی و هنری بسازند. چند قدم دورتر از سالن پذیرایی، پیانوی چوبی و قدیمی جاخوش کرده‌است. بالای پیانو بازمه چند عکس سیاه و سفید و نقاشی آب‌رنگ پرتره جانمایی شده‌است.

کتاب‌خانه در اتاق دیگری مجاور به همین سالن است. قفسه‌ها مملو از کتاب‌های مختلف و تالیفات رضا نیازمند است. پیرمرد کمتر از جایش بلند می‌شود و همه کسانی که با او قراری دارند به منزل مسکونی او در شمال تهران می‌روند. او در دهه ۴۰ و ۵۰ کمتر در خانه بود و بیشترین زمان کاریش را در کویر اطراف کرمان برای راه‌اندازی مس سرچشمه و مدتی بعد در جنگل‌های شمال برای احیای نرساجی مازندران گذراند. از وزیر و وکیل تا رئیس اتاق بازرگانی، هرازگاهی به منزل او سر می‌زند و پای خاطرات و نصیحت‌هایش می‌نشیند. شایه‌ت تمام خاطرات نیازمند هم از میان همان عکس‌های سیاه و سفیدی می‌آیند که به دیوار خانه میخکوب شده‌اند:«مهمترین ویژگی علیخانی جوانی و دانش بود. با اینکه جوان بود بیش‌تر از خیلی از وزرای مسن و کار کرده دانش داشت و کار دقیق و حساسی

۲ فصل : تازه‌های اقتصاد و صنعت

توسعه

کرد.» مدام به کسانی که نزدش می‌روند توصیه می‌کند که جوانانی کارآموده و دانش‌آموخته را به کار گیرند و کمتر اطراف پیرمردهای دهه‌های گذشته بچرخند. رضا نیازمند چند دهه قبل، دقیقاً در دورانی که قاب عکس‌های سیاه و سفید اعتبار و منزلتی داشت به همراه تیمی جوان مهمترین مجموعه‌های صنعتی ایران را پایه‌گذاری کرد. چندین دهه بعد از آن اتفاقات، رئیس وقت سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران باید به اششاره به تمام کتاب‌های پشت سرش و عکس‌های روی دیوار، مدیران کشور را مجاب کند که دست از کارمندپوروری بردارند و همان سیاست‌های قدیمی را در دورانی نواجرا کنند. البته که کارنامه حداقل یک دهه گذشته نشان می‌دهد، این توصیه نیازمند به جان مدیران ایرانی ننشسته و به کام‌شان خوش نیامده‌است.

اقتصاد ایران در دورانی که بیش از هر زمان دیگری تمنای رشد دارد، اسیر نظام مدیریتی دولتی مطلق شده و این کارمندان قوه مجریه هستند که به جای تمام مقامات ارشد نظام تصمیم می‌گیرند و با کمک بیش از ۲ هزار نوع قانون و ۱۸۰ هزار آیین‌نامه و بخش‌نامه کار ملت را می‌خوابانند. گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد ۴۵ میلیون کارمند دولتی سالیانه ۱۲۰ هزار میلیارد تومان از منابع کشور را در اختیار دارند و بیش از ۲ هزار شرکت، سازمان و بنیاد و نهاد دولتی ۸۵ درصد اقتصاد ایران را قبضه کرده‌اند. کارمندان دولتی با میانگین بهره‌وری روزانه ۲ ساعت و هفتگی ۱۱ ساعت برآورد شده‌است.

به گفته محمدعلی نجفی، مشاور رئیس‌جمهوری ۴۰درصد نیروی انسانی شاغل در بخش دولتی را نیروهای مازاد یا ضعیف

عنوان (ارقام میلیارد ریال)	قانون بودجه سال ۱۳۹۳	قانون بودجه سال ۱۳۹۴	قانون بودجه سال ۱۳۹۵	رشد (درصد)
بودجه شرکت‌های دولتی	۵٬۹۷۱٬۲۵۸	۶٬۰۱۹٬۳۷۷	۶/۸۱۶/۹۴۶	۱۳/۲
بودجه کل کشور	۸٬۰۳۳/۴۸۵	۸/۴۶۷/۴۱۱	۹/۵۲۶/۳۷۶	۱۲/۵
نسبت بودجه شرکت‌های دولتی به بودجه کل (درصد)	۷۴/۳۳	۷۱/۰۸	۷۱/۵۵	۰/۶۶

عنوان شرکت	قانون بودجه سال ۱۳۹۳	قانون بودجه سال ۱۳۹۴	قانون بودجه سال ۱۳۹۵	
شرکت‌های سودده دولتی	۲۲۰	۲۴۹	۳۶۱	
شرکت‌های زیاده دولتی	۹	۹	۹	
بانک‌های دولتی	۹	۹	۹	
مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت	۲	۲	۲	
جمع	۲۴۰	۲۶۹	۳۸۱	
شرکت‌های دولتی در حال واگذاری	۱۴۰	۸۹	-	
جمع کل	۳۸۰	۳۵۸	۳۸۱	

تفکیک به نفع چه کسانی؟

آیا وزارت‌خانه‌های جدا شده به کمک اقتصاد ایران می‌آیند؟



در میانه‌های بهار، هنوز در بالاترین نقطه‌های کوه‌ها برف نشسته است و در هر پیچی از جاده، تصویر تازه‌ای از دره‌آمیزی بهار و زمستان، خود را نشان می‌دهد. هرچه جاده کن-سولقان در دل کوه بیشتر پیچ می‌خورد و ارتفاع به سمت امام‌زاده داوود بالاتر می‌رود، خانه‌های روستایی در دامنه‌های کوه‌ها ریزتر می‌شوند و سازه‌هایی عظیم، رخ می‌نمایند. چرتقیل‌های غول‌پیکر، دل‌کوه را کاویده‌اند و در میان فاصله‌های ایجاد شده میان زمین و آسمان، در ترد هستند. صدای کار آن‌ها بر روی آزاد راه تهران-شمال بعد از مدت‌ها سکوت، بلند شده و فاز اول این آزاد راه را بالاخره به آخرین قدم رسانده است. آزادراهی که طی ۲۲ سال گذشته، در خوش‌آب‌وهواترین

تشکیل می‌دهند. در ایران به‌ازای هر ۲۶ تا ۲۸ نفر یک کارمند دولت و در دنیا به‌ازای هر ۶۰۰ تا ۸۰۰نفر یک کارمند دولت وجود دارد. ایران در حالی بسا ۸۰میلیون نفر جمعیت ۲میلیون و ۵۵۰هزارنفر کارمند دارد که کشوری همچون ژاپن با جمعیت ۱۲۸میلیون نفر تعداد کارمندان تنها ۳۵۰هزار نفر است. کارمندان ژاپن تنها ۰٫۲۷درصد از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، درحالی‌که کارمندان ایرانی ۳۰٫۱درصد از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند.

به جز ۲۵ میلیون جمعیت کارمند مشغول به کار، تعداد کل حقوق‌بگیران دولتی اعم از کارمندان و بازنستگان، حدود ۸۵ میلیون نفر تخمین زده شده است. برای این گروه تفکیک و سپس ادغام و تداوم این‌چرخه چندان تفاوتی ندارد. آنها بی‌توجه به منازعات اداری در زمین سفت اقتصاد ایران می‌تازند. از پس جدال‌های رسانه‌ای و قانونی برای تعیین سرنوشت وزارت‌خانه‌ها نیز این گروه کمترین توجه را به حواشی اطرافشان دارند و همچنان به همان سیاق سابق پیش می‌روند. مدیرانی همچون رضا نیازمند بازگشت روح جوانی به اقتصاد فرسوده ایران را چاره حل بحران می‌دانند و مدیران بروکرات وزارت‌خانه‌های دولتی به جست‌وجوی بی‌پایان برای یافتن چهره‌ها از میان مدیران ۴ دهه گذشته دست زده‌اند.

تاریخ اقتصاد ایران نشان می‌دهد که تقریباً در هیچ دوره ای روند اصلاح ساختارهای وزارت‌خانه‌های دولتی به سرانجام نرسیده‌است. اولین بار وزارت صنعت و معادن و فلزات طعم ادغام را چشیدند. مدتی بعد وزارت مسکن و تأسیس و چند دهه بعد با وزارت راه ادغام شد.

سال ۵۳، نام این وزارت‌خانه نیز تغییر کرد و به وزارت «مسکن و شهرسازی» تبدیل شد و با این تغییر نسام، وظایف جدیدی نیز برای این وزارت‌خانه تعریف و سیاست‌گذاری‌های جدید هم در دستور کار قرار گرفت. در دهه ۹۰ محمود احمدی‌نژاد ایده‌های جدیدش برای تغییرات کلی در نظام مدیریتی کشور را براساس برخی بندهای برنامه توسعه در دستور کار قرار داد و محصول این اندیشه ادغام‌ها و تأسیس‌های گسترده شد. وزارت صنعت و وزارت بازرگانی درهم آمیخته شدند و وزارت مسکن و راه هم یک عنوان پیدا کردند. در این دوره هر دو وزارت‌خانه با بحرانی مواجه شدند که چند دهه قبل دامن وزارت جهاد کشاورزی را گرفته‌بود.

دهه هفتاد در میان مخالفت‌های مدیران جهادی جبهه رفته، نهاد متبوع و انقلابی آنها با وزارت در اختیار کارشناسان و تکنوکرات‌های کشاورزی ادغام شد و محصولی متفاوت داد. وزارت جهادکشاورزی نه‌انقلابی و رزمنده‌محور بود و نه کارشناسانی که از سال‌های پیش از انقلاب در بخش کشاورزی حضور داشتند، همچنان در این نهاد باقی ماندند. محصول یک دوره فعالیت این وزارت‌خانه تبدیل شدن آن به نهادی عادی و خالی از کارکردهای گذشته شد. همین الگو در وزارت صنعت هم پیاده شد و بخصوص بخش‌هایی که مدیران و کارشناسان کارکشته دهه ۵۰ در آن حضور کم‌رنگی داشتند از ساحت اقتصاد ایران حذف شد. دولت یازدهم حداقل در یکسال اول ایده‌ای برای ادغام نداشته و حتی وزیرراه هم تأکید کرده بود:«بنده خیلی اصراری به ادغام یا تفکیک نداشته‌ام و ندارم.» دردی‌ماه سال ۹۲ یعنی ۵ ماه بعد از تکیه آخوندی بر صندلی وزارت، غلابی، معاون او

سال ۵۳، نام این وزارت‌خانه نیز تغییر کرد و به وزارت «مسکن و شهرسازی» تبدیل شد و با این تغییر نسام، وظایف جدیدی نیز برای این وزارت‌خانه تعریف و سیاست‌گذاری‌های جدید هم در دستور کار قرار گرفت. در دهه ۹۰ محمود احمدی‌نژاد ایده‌های جدیدش برای تغییرات کلی در نظام مدیریتی کشور را براساس برخی بندهای برنامه توسعه در دستور کار قرار داد و محصول این اندیشه ادغام‌ها و تأسیس‌های گسترده شد. وزارت صنعت و وزارت بازرگانی درهم آمیخته شدند و وزارت مسکن و راه هم یک کابینه دوازدهم اضافه کند.

فعالان اقتصادی بریده از نظم بروکراتیک اقتصاد ایران، تفکیک دوباره وزارت‌خانه‌ها را غذایی کشنده برای خود می‌دانند. دولت حسن روحانی نه تنها نصیحت مدیران عصر طلایی اقتصاد ایران را بی‌پاسخ می‌گذارد که وزرای جدید، کارمندانی جدید و قواعدی تازه دو وزارت‌خانه درهم شُددند بیش از سه هزار نفر پرسنل به آنها افزود شد و این‌بار که قرار است آنها در زایمان تفکیک را تحمل کنند، احتمالاً به تعداد کارمندان بازهم افزوده می‌شود. در جمعی خودمانی، یکی از تحلیل‌گران بخش خصوصی با طعنه‌ای گزنده می‌گفت:«قضیه تفکیک و ادغام ساده است. زمانی که فحطالرجال باشد، وزار‌خانه‌ها را ادغام می‌کنند. زمانی هم که آدم زیاد باشد و ندانند با آدم‌ها برای پست‌ها چه کنند، دوباره تفکیک می‌کنند.»

بخش مهمی از زمان کاری نیازمند در میان همان گلدان‌ها و نقاشی‌های آب‌رنگ می‌گذرد. او در ساعات بیکاری هم به گلدان‌ها می‌رسد و هم نقاشی‌های جدیدی با دست لرزان می‌کشد و به نظر می‌رسد که این هر دو کار مفیدتر از نصیحت مدیران دولتی ایران باشد.

جدول وضعیت ساعات کار مفید در ۱۱ کشور جهان		
کشور	ساعات‌کار مفید(سالیانه)	
ایران	۸۰۰ ساعت	
ژاپن	۲۴۲۰ساعت	
کره جنوبی	۱۹۰۰ساعت	
چین	۱۴۲۰ ساعت	
آمریکا	۱۳۶۰ ساعت	
ترکیه	۱۳۳۰ ساعت	
پاکستان	۱۱۰۰ ساعت	
افغانستان	۹۵۰ ساعت	
آلمان	۱۷۰۰ ساعت	
کویت	۶۰۰ ساعت	
عربستان	۷۲۰ ساعت	

عنوان شرکت	قانون بودجه سال ۱۳۹۳	قانون بودجه سال ۱۳۹۴	قانون بودجه سال ۱۳۹۵	
شرکت‌های سودده دولتی	۲۲۰	۲۴۹	۳۶۱	
شرکت‌های زیاده دولتی	۹	۹	۹	
بانک‌های دولتی	۹	۹	۹	
مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت	۲	۲	۲	
جمع	۲۴۰	۲۶۹	۳۸۱	
شرکت‌های دولتی در حال واگذاری	۱۴۰	۸۹	-	
جمع کل	۳۸۰	۳۵۸	۳۸۱	

در محدوده ۲۱ تا ۲۵ سال با هفت هزار و ۷۲۲ نفر و کمترین‌شان در محدوده ۳۰ سال و بالاتر با تعداد ۶۷۵ نفر است. حدود ۳ هزار نفر نیز تنها طی سال‌های ۸۷ تا ۹۲ به صورت رسمی و پیمانی در این وزارت استخدام شده‌اند.

اما تعداد کارکنان این وزارتخانه عریض و طویل، تنها به این‌جا محدود نمی‌شود. در هر کدام از شرکت‌ها و سازمان‌های وابسته به این وزارت، دریایی از کارمند جریان دارد.

تا سال ۹۲، در سازمان هواپیمایی جمهوری اسلامی ۱۰ هزار و ۷۴۳ نفر کار می‌کردند. در راه‌آهن جمهوری اسلامی ۱۰ هزار و ۴۸۵ نفر و در شرکت فرودگاه‌ها نیز ۸ هزار و ۴۷۶ نفر مشغول به کار بودند. اطلاعات تازه‌ای از وضعیت سازمانی وزارت راه‌وشهرسازی بعد از این ۴ سال وجود ندارد، اما آمار این کارمندان در بهترین حالت، تنها بیشتر نشده است. بررسی ماموریت، فراوانی سنوات خدمتی پرسنل رسمی و پیمانی

دیدگاه

کدام تفکیک؟



در سال‌های گذشته مسئولان صنعتی کشور همیشه از وزارت بازرگانی گلایه می‌کردند و معتقد بودند این وزارت‌خانه در وضع مقررات صادرات و واردات هوای صنایع داخلی را ندارد. تکرار این گلایه از سوی حامیان صنایع داخلی و متصدیان وزارت صنعت باعث شد بعد از ۳۰ سال امور بازرگانی صنعت به این وزارت‌خانه واگذار شود اما پس از مدتی معلوم شد که این واگذاری اشتباه بوده و با تجمع کار بازرگانی در وزارت صنعت و معدن غولی ساخته‌شده که هر کسی نمی‌تواند آن را حرکت بدهد. در مورد مسائلی که امروز وزارت صنعت، معدن و تجارت به آن مبتلاست نمی‌توان تنها به ضعف مدیریتی اشاره کرد. نقصان‌های مدیریتی هم محدودصری دارد. آنچه باعث بی‌تحرکی این وزارت‌خانه شده، تجمع وظایف است. بنابراین ادغام وزارت‌خانه‌ها درست نبوده و حالا تفکیک آن می‌تواند وضعیت را اصلاح کند.اگر دوباره گلایه‌هایی مثل سابق درباره عدم هماهنگی بازرگانی در حمایت از صنایع داخلی مطرح شود باید گفت، صنایع ما نباید همیشه به دنبال جایگزینی واردات باشند. صنعت باید صادرات محور باشد و محصولی تولید کند کسه علاوه بر بازار داخلی، در بازارهای جهانی با کالاهای مشابه رقابت کند. توسعه کشورها درگرو توسعه صادرات است نه جایگزینی واردات. بازرگانی باید افزایش صادرات را دنبال کند و صنعت، روش مدیریتی جدید و پیشرفت‌های تکنولوژیکی را کشف کند.

دیدگاه

بحران کسب‌وکار



متأسفانه نظام اقتصادی کشور به شکل شدیدی فضای کسب‌و کار را مختل کرده‌است. آنچه اقتصاد ایران امروز به آن نیاز دارد، فضای کسب‌و کار مناسب برای توسعه فعالیت‌های بخش خصوصی است. به همین جهت بیش از موضوع تفکیک و ادغام وزارت‌خانه‌ها باید به این موضوع فکر کرد. درحال حاضر موضوع انتزاع یا ادغام وزارت‌خانه‌های دولتی اولویت اصلی کشور نیست. برخی صاحب‌نظران به تخصصی شدن امور در وزارت‌خانه‌ها به عنوان اولویت نگاه می‌کنند ولی باید توجه داشت که دلیل اصلی رکود حاکم بر اقتصاد ایران نه نگاه تخصصی یا غیرتخصصی که موضوع موانع محیط کسب‌وکار است. هر اقدامی که زمینه‌ها برای فعالیت موثر و بیشتر بخش خصوصی کشور را مهیا کند بر موضوع انتزاع وزارت‌خانه‌ها مقدم است. اقتصاد ایران در دوره کنونی به شدت به سرمایه نیاز دارد. درحالی‌که ساختار دولتی پیچیده و فرسوده کشور اجازه جلب این سرمایه‌ها را نمی‌دهد. به همین دلیل هم باید توجه و دقت داشت که بهبود فضای کسب‌وکار می‌تواند مقدم برهر تصمیم دیگری باشد. در حال حاضر هم نگرانی اصلی این است که حاصل انتزاع وزارت‌خانه‌های دولت به تولید قواعد جدید منجر شود.

رقیب اصلی تلویزیون

پخش زنده از انحصار شبکه‌های تلویزیونی خارج شده است



امیرحسین محمدباقری
خبرنگار

این روزها همه‌جا پر از ویدئوهای متنوع است و طبق پیش‌بینی‌های سازمان‌های متولی امور تا پایان سال ۲۰۱۷ حدود ۸۰ درصد تمام دیتای جهان ویدئو خواهد بود. انگار که جهان ناگهان پخش زنده اینترنتی را کشف کرده، چیزی که اولین بار در سال ۲۰۰۷ رخ داد. حتی اپلیکیشن‌های پخش زنده موبایلی هم از سال ۲۰۰۹ معرفی شدند، هر چند همین یکی دو سال پیش بود که با قابلیت اپلیکیشن‌ها، پخش زنده موبایلی در جهان رنگ و بوی تازه‌تری به خود گرفت. حالا پخش زنده ویدئویی کمک می‌کند که شرکت‌ها محصولات جدید خود را رونمایی کنند، شبکه‌های موسیقی کنسرت‌ها و اجراهای هنرمندان و خوانندگان را پخش کنند، خبرنگاران رویدادها را گزارش کنند و اعضای خانواده لحظات خاص خود را به طور زنده با هم به اشتراک بگذارند. در این بخش به بررسی این تکنولوژی جدید می‌پردازیم:

استریمینگ

هر فایل ویدئو دارای رشته‌هایی از صوت، تصویر و احتمالاً زیرنویس و... است. استریمینگ یا استریم کردن ویدئو، به معنای دریافت و نمایش هم‌زمان این استریم‌ها، توسط کاربر نهایی است. برخلاف گذشته که پس از درخواست کاربر، در ابتدا ویدئو به طور کامل دریافت شده و سپس نمایش داده می‌شد، در فرآیند استریمینگ این دریافت و نمایش هم‌زمان صورت می‌گیرد. در پلتفرم کیومری با استفاده از استاندارد HLS ویدئو به صورت هم‌زمان دریافت و نمایش داده می‌شود، به گونه‌ای که طی این فرآیند استریم‌های فایل ویدئویی به بخش‌های بسیار کوتاه (TS) سه تا پنج ثانیه‌ای قسمت شده و پلیر به جای دریافت کل فایل به بخش‌ها را به صورت جداگانه دریافت می‌کند.

مشکلات استریمینگ

از آنجایی که استریمینگ دیتا را وقتی ارائه می‌دهد که به آن نیاز دارید، کانکشن کند اینترنت یا قطع شدن اینترنت می‌تواند مشکلاتی را به وجود آورد. مثلاً، اگر تنها ۳۰ ثانیه اول آهنگ را استریم کرده باشید و سرعت ارتباط اینترنت شما در ثانیه ۳۱ دچار افت شود، پخش آهنگ متوقف می‌شود. رایج‌ترین خطا در هنگام استریمینگ که رخ می‌دهد مربوط به بافرینگ است. بافر، حافظه موقت برنامه برای محتوای استریم شده

اولین استریمینگ

در سال ۱۹۵۰ اولین تلاش‌ها برای نمایش عکس و فیلم در کامپیوتر صورت گرفت و در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ نمایش مدیا در کامپیوتر محقق شد. در بین سال‌های ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۰ با افزایش پهنای باند اینترنت، افزایش تعداد کاربرهای اینترنت و استفاده از پروتکل‌ها و زبان‌های استاندارد مثل HTTP/TCP/IP و HTML و همچنین تجاری شدن اینترنت زمینه‌های مساعد برای انجام ویدئو استریمینگ شکل گرفته و ایجاد شد، به طوری که در میانه این دهه یعنی سال ۱۹۹۵ اولین استریمینگ زنده تاریخ انجام شد. این استریمینگ یک گزارش رادیویی از بازی بیسبال بین دو تیم Yankees و Seattle Mariners بود. دو سال پس از آن نیز اولین ویدئو استریمینگ انجام شد و در سال‌های بعد با پیشرفت سریع اینترنت، استریمینگ بسیار فراگیر شده و سایت‌هایی نظیر YouTube به وجود آمدند. در همین سال‌ها HLS که یک پروتکل ارتباطی پخش ویدئو است به عنوان بخشی از نرم‌افزار QuickTime، iOS و Safari، OS X برای اولین بار، پیاده‌سازی شد.

Live Instagram



قابلیت لایو ویدئو اینستاگرام نیز به جمع لایو استریمینگ‌ها اضافه شد. هرچند خیلی‌ها اعتقاد داشتند قابلیت استوری در اینستاگرام کپی‌برداری از اپلیکیشن اسنپ‌چت بوده، اما این ویژگی بسیار محبوب شده و کاربران زیادی در حال استفاده از اینستاگرام استوری هستند. اینستاگرام برای نزدیک کردن ارتباطات و محبوبیت بیشتر اپلیکیشنش حالا از ویژگی لایو ویدئو هم پرده‌برداری کرده است. در این برنامه شما می‌توانید به صورت یک ساعت متوالی فیلم‌برداری کنید و به صورت زنده برای دوستان یا طرفدارانتان پخش کنید. همچنین پس از آنکه پخش زنده شما به پایان رسید هیچ اثری از این پخش باقی نمی‌ماند و در حافظه شما ذخیره نمی‌شود و قابلیت دسترسی به آن غیرممکن است.

Live youtube



به نظر می‌رسد که قابلیت لایو استریم محتوای ویدئویی از طریق اپلیکیشن موبایل یوتوب، حالا در دسترس قشر عظیمی از کاربران قرار گرفته و بنابر گزارش‌های جدید، کمپانی گوگل دیگر محدودیتی برای کاربران قائل نیست. تا امروز، تنها در صورتی قادر به استفاده از این قابلیت بودید که کانال یوتوبی تان حداقل از ۱ هزار مشترک برخوردار می‌بود اما حالا حتی اگر یک مشترک هم نداشته باشید می‌توانید محتوای مورد نظرتان را لایو استریم کنید. با این همه، کماکان پیش‌نیازهای خاصی برای استفاده از قابلیت مورد اشاره وجود دارد: کانال شما باید مورد تایید قرار گرفته باشد و طی ۹۰

استریمینگ در جهان

در جهان از سرویس‌های لایو برای تمام موضوع‌های مختلف استفاده می‌شود و از طرفی که آزادی در پخش آنها بسیار بیشتر است تفاوت خاصی در بین این پخش زنده با شبکه‌های تلویزیونی شان احساس نمی‌شود. در ایران به دلیل ممیزی‌های بسیار زیاد در صدا و سیما بسیاری از افراد برای دیده شدن و به نمایش در آوردن فعالیت‌های خود از لایو استریمینگ استفاده می‌کنند تا شامل آن ممیزی‌ها نشوند. یکی از بخش‌هایی که بسیار مورد استقبال قرار گرفت بخش سیاست بود؛ به طور خاص و ویژه در دوران انتخابات. کاندیداها با وجود زمان‌های مشخص برای تبلیغ خود در صدا و سیما علاقه بسیار زیادی برای فعالیت جانبی آن‌ها در بستر ویدئو لایو استریمینگ داشتند. اولین لایو استریمینگ تبلیغاتی که در آن کاندیدا مستقیماً با مخاطبانش گفت‌وگو کرد

در جهان از سرویس‌های لایو برای تمام موضوع‌های مختلف استفاده می‌شود و از طرفی که آزادی در پخش آنها بسیار بیشتر است تفاوت خاصی در بین این پخش زنده با شبکه‌های تلویزیونی شان احساس نمی‌شود. در ایران به دلیل ممیزی‌های بسیار زیاد در صدا و سیما بسیاری از افراد برای دیده شدن و به نمایش در آوردن فعالیت‌های خود از لایو استریمینگ استفاده می‌کنند تا شامل آن ممیزی‌ها نشوند.

استریمینگ بازی‌ها و اپلیکیشن‌ها

شاید چهار مرحله اول آن را در هنگام دانلود اولیه قرار دهد و بعد مراحل پنج و شش را وقتی که شما شروع به بازی کردن مرحله چهار می‌کنید، به صورت اتوماتیک دانلود کند. این رویکرد از این نظر مفید است که دانلودها سریع‌تر هستند و دیتای کمتری مصرف می‌کنند، که به ویژه اگر محدودیت حجمی دیتا در اینترنت موبایل خود داشته باشید بسیار کاربردی است. همچنین اپلیکیشن‌ها در هنگام نصب فضای کمتری را نیز اشغال می‌کنند.

استریمینگ به طور سنتی برای پخش صوت و تصویر استفاده می‌شد، ولی اپل اخیراً نوعی تکنولوژی را پیاده‌سازی کرده که اجازه می‌دهد استریمینگ با بازی‌ها و اپلیکیشن‌ها هم کار کند. این تکنیک، که به آن on-demand resources می‌گویند، گیاه و اپلیکیشن‌ها را قادر می‌سازد که مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و کارکردها را وقتی که کاربر برای اولین بار آن را دانلود می‌کند، قرار دهند و بعد محتوای جدید را در هنگام نیاز کاربر استریم کنند. برای مثال، یک بازی

Live Twitter



ارسال ویدئوی زنده به تویتر، باعث ایجاد پرسش‌هایی در مورد آینده پرسکوپ شده است. پرسکوپ سال گذشته و به مبلغ نامشخصی توسط تویتر به عنوان یک برنامه‌ی مستقل خریداری شد. پرسکوپ در کنار برنامه‌ی میرکت (Meerkat) باعث افزایش محبوبیت ویدئوهای موبایلی به عنوان یکی از ابزارهای مخابراتی اخبار شد. اما چیزی که در آن زمان به عنوان یک پدیده تلقی می‌شد، حالا به نظر می‌رسد یک پدیده‌ی زودگذر و موقتی بوده است. میرکت اوایل سال جاری از رده خارج شد؛ این اتفاق پس از آن روی داد که مشخص شد اغلب افرادی که از این برنامه استفاده کرده‌اند، پس از مشاهده چند ویدئوی نخست‌اسالی خودشان، دیگر به این سرویس بازنگشته‌اند. هنگامی که پرسکوپ از سوی کمپانی تویتر خریداری می‌شد، انتظار می‌رفت آنها بتوانند به‌طور قاطع و کاملاً مستقل از تویتر عمل کنند و از سوی امیدوار بودند این انتقال بتواند به پرسکوپ در مسیر تبدیل شدن به یک محصول پرطرفدار و کاملاً کارآمد و در عین حال مستقل کمک کند. این مدل در واقع همان روندی است که در مورد برنامه‌ی اینستاگرام رخ داد و با خریداری آن توسط فیسبوک، اینستاگرام همچنان به مسیر توسعه و پیشرفت خود ادامه داد. تویتر در قیاس با فیسبوک، به نظر می‌رسد جایگاه بهتر و طبیعی‌تری برای پخش ویدئو باشد. در واقع شبکه‌ی شما در تویتر معمولاً از افرادی تشکیل می‌شود که به‌طور خالص به نگرش شما علاقه دارند؛ برخلاف فیسبوک که شاید برای نمونه با فردی دوست باشید که او را صرفاً یک‌بار در مهمانی دیده‌اید. از این رو به نظر می‌رسد به اشتراک گذاشته شدن یک ویدئوی زنده از سوی کسی که او را فالو کرده‌اید، در قیاس با ویدئوی زنده از سوی یک آشنای دور برایتان کشش بیشتری داشته باشد.

تویتر به‌تازگی یک بروزرسانی منتشر کرده است که به کاربران اجازه می‌دهد بتوانند از داخل برنامه‌ی کاربردی تویتر در محیط اندروید و iOS اقدام به پخش ویدئو به‌صورت زنده کنند. این قابلیت جدید توسط برنامه‌ی پرسکوپ (Periscope) پشتیبانی می‌شود. پرسکوپ در واقع برنامه‌ی ویدئوی زنده‌ی تویتر است. اما نکته‌ی جالب توجه در رابطه با قابلیت جدید این است که شما بدون نیاز به نصب پرسکوپ روی گوشی یا ایجاد حساب کاربری در این برنامه، می‌توانید از خدمات آن استفاده کنید.

حرکت جدید تویتر احتمالاً به‌منظور رقابت با امکان اخیر فیسبوک انجام گرفته است. در حال حاضر برتری اصلی فیسبوک نسبت به تویتر در این است که هر کاربری که برنامه‌ی فیسبوک را به‌صورت فعال در گوشی خود داشته باشد، می‌تواند بدون دانلود هیچ برنامه‌ی جداگانه‌ی دیگری، به پخش ویدئو به‌صورت زنده در فیسبوک اقدام کند. برای انتشار یک ویدئوی زنده در تویتر، شما باید کلید مربوط به ایجاد توییت جدید را فشار دهید و در ادامه گزینه‌ی live را انتخاب کنید. از این طریق می‌توانید بعد از فریم‌بندی، شروع به ارسال ویدئو کنید. در طول زمان مخابراتی ویدئو، بیننده‌هایی که در حال مشاهده‌ی شما در تایم‌لاین خود هستند نیز می‌توانند به کمک گزینه‌ی کامنت نظراتشان را ارسال کنند یا اینکه ایموجی قلب بفرستند. اگر تجربه‌ی استفاده از پرسکوپ داشته باشید، احتمالاً چنین روندی برای شما آشنا خواهد بود و اگر پیش از این با پرسکوپ کار نکرده باشید، قابلیت جدید تویتر کاملاً قابل لمس است. باید اشاره کنیم که تویتر پیش از این هم کلید مربوط به پرسکوپ را به برنامه‌ی خود اضافه کرده بود. اما زدن این کلید کاربر را به محیط پرسکوپ یا استور (برای دریافت برنامه) هدایت می‌کرد. افزوده شدن قابلیت خود پرداختند.



کار آفرین

سند خوانی

کار آفرینی خوش بو

«هیچ لذتی برای من با ۸۶ سال سن بزرگ‌تر از این نیست که در کارخانه قدم بزنم و کار کردن ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر کارگر زن و مرد را ببینم، این کار همیشه لبخند را روی لب‌هایم می‌آورد و انعکاس شادی آن را در قلبم احساس می‌کنم، من با کارخانه زنده هستم، در این سن نه دنبال کسب درآمد بیشترم و نه پول می‌خواهم و هر کاری در زندگی دوست داشته‌ام انجام داده‌ام؛ الان چرخیدن چرخ کارخانه، پیچیدن بوی عطر در فضا و چهره خوشحال کارگرها من را شاد می‌کند. کار کردن بزرگ‌ترین عشق زندگی‌ام، هست.» این جمله‌ها را رفوگران، در حالی می‌گویند که در سالن کارخانه تولید عطر بیک قدم می‌زنند. تنها کارخانه‌ای که از سال‌ها فعالیتش به یادگار مانده است. کارخانه‌ای که احتمالاً همه با تولیداتش آشنا هستند. اودکلن‌های رنگی کوچک که همیشه به همین شکل تولیدشده‌اند و اسانس‌های مختلفی دارند.

رفوگران ۸۶ سال این کارخانه را همراه بسا خواهرزاده‌اش مهندس کاتوزیان راه‌اندازی کرده است. کارخانه‌ای که گفته می‌شود هر سال ۶ میلیون عدد عطر بیک تولید می‌کند و به گفته مهندس کاتوزیان ۳۰ درصد سهم بازار تولید عطرها همراه (جیبی) را در اختیار دارد. زمانی که رفوگران در کارخانه تولید خود کار دچار مشکل می‌شود، به فکر راه‌اندازی کاری دیگر می‌افتد. او می‌گوید: «حدود ۲۰ سال پیش خودکارسازی به دلایل مشکلاتی فعالیتش متوقف شد و کارخانه از دست ما خارج شد و تنها نمایندگی برای باقی مانده به این فکر اقتصاد که کاری را دوباره شروع کنیم؛ همه زندگی من کار هست و با تولید زنده هستم؛ هم‌زمان با این اتفاقات که استرس‌های بسیاری هم به من داد، شنیدم که رئیس کارخانه بیک فرانسه، مرحوم بارون بیک که سال‌ها بود او را می‌شناختم قصد دارد تا واحد تولید عطرش را به یک شرکت خاور دوری که فکر کنم مالزیایی بود، بفروشد، تصمیم گرفتم تا معامله انجام‌نشده به فرانسه بروم و من کارخانه را بخرم، سریع بلیتی خریدم و رفتم پاریس و با او قرار ملاقاتی گذاشتم و پیشنهاد خرید خط تولید عطرسازی بیک را دادم که اتفاقاً کارخانه چندان موفق هم نبود»

خوب یاد هست که اول آقای بیک مخالفت کرد و گفت وقتی من بارون بیک نتوانستم این کار را پیش ببرم تو چطور می‌توانی؟ (با خنده) به بارون بیک گفتم تو ۳۰ سال است که از نزدیک من را می‌شناسی و با توانایی‌هایم آشنا هستی دوباره به من اعتماد کن و کارخانه را به من بفروش، وقتی دید که در تصمیم جدی هستم، باوجوداینکه در مذاکره با شرکت دیگری بود، کارخانه را به من فروخت. آن زمان خانه ۵ هزار متری در زعفرانیه تهران داشتم که حالا حدود ۲۵۰ میلیارد تومان قیمت دارد، آن را فروختم و با پولش در کنار خرید یک‌خانه هزار متری در لواسان این کارخانه را راه‌اندازی کردم و خط تولید را از فرانسه به ایران آوردم.»

کارخانه بیک که در آذر سال ۱۳۷۶ با حدود ۱۵ نفر اولین محصولات خود را تولید کرد حالا حدود ۳۰۰ نفر کارگر و کارمند دارد. در کنار بازار داخلی کارخانه به کشورهای مختلف به‌خصوص حاشیه خلیج‌فارس سالانه حدود ۲۰۰ هزار دلار عطر صادر می‌کند. کارخانه‌ای که در کنار عطرها جیبی بیک عطرها بزرگ دیگری نیز دارد که با مارک‌های خودش مثل میلانو تولید و روانه بازار می‌شوند.

آلمانی هم کمک گرفت و آنها را به ایران آورد؛ کلاً شاید دو سه ماه طول کشید که کارخانه در تهرانپارس راه‌اندازی و تولید شروع شد و نمونه‌ای از خودکار را هم برای آقای بیک به فرانسه فرستادم. یادم نمی‌رود یک روز تلگراف آمد که فوراً به پاریس بیا، پاشدم رفتم فرانسه پیش آقای بیک، به من گفت از چه موادی استفاده می‌کنی؟ گفتم نمی‌گویم؛ گفت چرا؟ گفتم شما مجوز تولید را بدهید تا جواب را بدهم، خنده‌اش گرفت و گفت مجوز را دادم، بگو؛ بعد گفتم که مواد این چیزها است و درجه حرارت و شرایط تولید هم این گونه است؛ خیلی خوشش آمد و دیگر از آن موقع تولید ما در ایران شروع شد. واقعاً آن روزی که اولین خودکار را در کارخانه بیک تهران تولید کردم، زیباترین و غرورانگیزترین روز زندگی من بود؛ هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم آن روز را، از صبح زود به کارخانه رفته بودم و مهندس‌های آلمانی هم آمده بودند؛ خیلی عجله داشتم و از شدت هیجان تپش قلب گرفته بودم تا اینکه بالاخره اولین لوله خودکارها از دستگاه بیرون آمد. البته الان کارخانه تولید خودکار بیک دیگر تولید ندارد و من تنها نمایندگی بیک را در ایران دارم؛ کارخانه‌ای که حیف است و یک سرمایه ملی محسوب می‌شود که اگر دست من بود بازهم راه‌اندازی‌اش می‌کردم و کلی جوان را می‌بردم سر کار.»

مشکلات دامن گیر

کتاب سرگذشت پنجاه کنشگر اقتصادی ایران، نوشته فریدون شیرین کام و ایمان فرجام‌نیا، در بخشی به زندگی علی اکبر رفوگران پرداخته است. این کتاب درباره مشکلات پیش آمده در زندگی رفوگران و سرنوشت کارخانه خودکار بیک در ایران می‌نویسد: بعد از پیروزی انقلاب، اتفاقات تلخی برای این کارخانه رخ داد. آن روزها خودکار بیک در ایران حرف اول را می‌زد، اما بعدها خودکارهای خارجی، جای تولید داخلی را گرفت و کارخانه بیک با تولید کمی به فعالیت خود ادامه داد. بخشی از ماجرا از زبان ناطق‌نوری، رئیس اسبق مجلس شورای اسلامی اینگونه به نقل شده است: «... تعزیرات با پیچهای وزارت، اینها (علی اکبر و جعفر رفوگران) را به اتهام سواستفاده از ارز دریافتی و وارد نکردن مواد اولیه دستگیر کرده و با وجود سن بالایی که داشتند به شدت اذیت کرده بودند.» البته که ماجرا در نهایت حل می‌شود، اما کارخانه بیک تقریباً از بین می‌رود. به این ترتیب برخلاف بسیاری از خانواده‌های تجاری و صنعتی در اوایل سال ۱۳۵۸ مشکلی برای کارخانه‌های رفوگران روی نداد، بلکه مداخله برخی نهادهای سواستفاده از قدرت (بین سال‌های ۱۳۷۷-۱۳۷۸) صاحبان بیک را دچار مشکل کرد. اما با این حال، او هنوز می‌گوید: «اگر همین الان یک خط تولید به من بدهند، می‌توانم کارخانه بیک را سرپا کنم.»

مردی از جنس تولید

۱۳۰۹ علی اکبر رفوگران در سال ۱۳۰۹ به دنیا آمد. او چهارمین فرزند خانواده بود. نام فامیلی آنها ابتدا «حزیریان» بود و بعد به «رفوگران» تغییر دادند. ۱۳۲۱ رفوگران پس از پایان تحصیل در مقطع ابتدایی وارد بازار و در حجره پدرش مشغول به کار شد. ۱۳۳۰ با پایان سربازی ازدواج کرد و دوباره در حجره پدرش در بازار مشغول به کار شد. ۱۳۳۲ رفوگران در بازار بین‌الحرمین پاساژ مهتاش یک مغازه خرید و به مدت سه سال در آنجا کار کرد. ۱۳۴۲ با گرفتن مجوز از مسئولان فرانسوی شرکت بیک، کارخانه تولید خودکار را در کشور تأسیس کرد. ۱۳۷۴ سال سرریز شدن مشکلات و مداخله برخی نهاد و سوءاستفاده از قدرت کارخانه تولید خودکار را به تعطیلی کشاند. ۱۳۷۵ رفوگران فعالیت‌های خودش را گسترش داد و به فکر تولید عطر بیک در ایران افتاد. به‌این ترتیب در این سال خط تولید عطر بیک را خریداری کرد. ۱۳۷۷ رفوگران با هدف تأمین مواد اولیه موردنیاز و ایجاد زمینه‌های صادرات به بازار کشورهای همسایه و هم‌جوار کارخانه تولید نوک خودکار بیک را با مشارکت بیک فرانسه در شهرستان فیروزکوه احداث کرد. ۱۳۹۶ رفوگران در ۸۶ سالگی، هفته‌ای دوباره به کارخانه عطر بیک سر می‌زند و هنوز هم آرزوی تولید در ایران را دارد.



علی اکبر رفوگران

مرد بیک و نوشت افزار ایران

علی اکبر رفوگران مردی از جنس کار و تولید

فریده عنایتی

خبرنگار

او گفتم اصغرا آقای یک چیزی آورده‌ام برام بفروشی، گفت چی هست؟ چمدان را باز کردم، وقتی دیدم مداد است؛ قبول نکرد و گفت بگذار کاسی‌مان را بکنیم. کمی جا خوردم ولی زود بهش گفتم تو صبح تا شب چقدر کار می‌کنی؟ من و من کرد و بالاخره گفت ۵ تومن؛ همسان موقع پول را از جیبم در آوردم و به او دادم و گفتم این هم فروش کل روز، حالا این ساعت‌ها را جمع کن و روی طبق (سینی خیلی بزرگ) این مادها را بریز؛ او هم این کار را کرد و شاید باور نکند در عرض چند دقیقه جمعیتی دورش را گرفتند که من را پس زدند و اصلاً طبق خالی شد. بعد به اصغرا آقای گفتم دیدی؟ حالا پولم را بده. او هم گفت بیا برویم در قهوه‌خانه حرف بزنیم؛ باید با من قرارداد ببندی و فروش این مادها را به من بدهی. خلاصه آنجا یک قهوه‌خانه‌ای بود به اسم قنبر و ما رفتیم آنجا، اصغرا برای خودش یک قلیان سفارش داد و از کار حرف زدیم. بعدش هم من خوشحال رفتم پیش پدرم و همه پارتنی‌هایم را خبر کردم. کارخانه بیک در نزدیکی پاریس است در منطقه‌ای به نام کلیشی؛ خلاصه رفتم پاریس و با زحمت وقت ملاقات از او گرفتم و بهش گفتم که می‌خواهم خودکار بیک در ایران تولید کنم؛ او هم تعجب کرد و چند لحظه بعد یک خودکار از کشش بیرون آورد و نوکش را روی میز گذاشت و فشار داد و شکست؛ گفت این ساخت آمریکاست! آنوقت تو در ایران می‌خواهی چه کار کنی؟ جا خوردم و چیزی نتوانستم بگویم؛ می‌دانید آن کسی که متصدی و رابط بیک فرانسه با ما در ایران بود و اتفاقاً وقت را هم گرفته بود قبل از جلسه به من گفت اگر آقای بیک چیزی گفت همان است و اصلاً بافشاری نکن، اگر گفت نه، نه است و اگر گفت آره، آره. به همین خاطر هم در آن جلسه یک‌دفعه باهم خوردیم و این شد که در نهایت بسندون حاصل از آتافش آدم بیرون و به‌قول معروف تیرم به هدف نخورد و به سنگ خورد. البته منصرف و ناامید نشدم. من عاشق تولید بودم و هر جور شده می‌خاستم تولید خودکار را شروع کنم؛ در این بین رفتم آلمان و آنجا در برگشت دوباره به فکر این اقدام که یک‌بار دیگر پیش آقای بیک بروم و سعی خودم را بکنم، یادم هست یک چمدان کوچک از آلمان خریدم و کلی هم پول نقد در آن گذاشتم و بار دیگر به پاریس رفتم و به رابطمان گفتم که هر جور شده فقط دو دقیقه وقت برایم بگیر؛ اولش گفت نمی‌شود ولی در نهایت گرفت و دوباره رفتم پیش آقای بیک؛ تا وارد اتاق شدم بلافاصله در چمدان را باز کردم و گفتم آقای بیک این پول‌ها برای شما در عوض یک دستگاه قالب به من بدهید و اگر خود کاری بهتر از چیزی که آمریکایی‌ها تولید کردند، ساختم به من اجازه تولید بدهید و گرنه من قالب‌ها را به خرج خودم برمی‌گردانم و ماشین پلاستیک‌سازی را هم در ایران می‌فروشم؛ پول‌ها هم برای شما؛ آقای بیک خندید، گفت پول را چرا این‌جوری آوردی؟ گفتم می‌خاستم چشم شما به پول‌ها بیفتد و ببینید که من جلدی هستم؛ بازهم خندید و بعد پول را گرفت و شروط را قبول کرد. آقای بیک همان روز من را با خودش به کارخانه برد و یک ماشین قالب به من داد. بعد از آن به ایران آمدم تا با نصب دستگاه‌ها و فراهم کردن شرایط، تولید را شروع کنم؛ البته برای بالا بردن کیفیت از دو نفر مهندس

و گرفت اصغرا آقای یک چیزی آورده‌ام برام بفروشی، انجام دادم و پیگیر تهیه جنس‌هایم شدم؛ در خیال خودم هم به این فکر می‌کردم که چه فروش خوبی داشته‌ایم و پدرم حتماً من را تشویق می‌کند؛ خلاصه جنس‌ها را حاضر کردم تا اینکه پدرم آمد و متوجه فروش شد و کلی تشویق کرد تا اینکه رفت سر صورت حساب‌ها و گفت این چی هست؟ آن چی هست؟ و اینکه چشمش افتاد به آن حساب که دو برابر نوشته بودم، گفت این چیست؟ گفتم مشتری جنس‌ها گفته دو برابر بنویسم؛ تا این را گفتم و برگه را دید یک کشیده محکم زد در گوشم... آن مشتری هم وقتی آمد و برخورد پدر را دید پولش را پس گرفت و در رفت و جنس‌ها ماند در مغازه ما.»

اولین جهش

علی اکبر بعد از سربازی ازدواج کرد و در کنار پدر همان مسیر را ادامه داد. احتمالاً جرعه کاری نو دقیقاً همان زمان در ذهنش جا خوش کرد. زمانی که سال ۱۳۳۳، پدرش محموله بزرگ مداد ژاپنی را خریداری کرد و بسرای فروش آنها علی اکبر چاره‌ای اندیشید. او بعد از این‌همه سال، هنوز هم آن دوره را به خوبی به یاد دارد و زمانی که تعریف می‌کند، تک تک وقایع را با جزئیات به خاطر دارد. او درباره داستان اولین سرمایه‌اش با برقی در چشمان و خنده‌ای از شیفتن می‌گوید: «هی‌دائید از خودم کمتر کارخانه می‌روم و کار را سپردم به خواهرزاده‌ام که مدیرعامل کارخانه است. غروب‌ها که برمی‌گردم خانه بیشتر مطالعه می‌کنم و خاطرات و داستان می‌نویسم. من خیلی اهل تلویزیون دیدن نیستم و شب‌ها را بیشتر با خانم صحت می‌کنم و گپ می‌زنم و راستش زودتر از ۱۲ نمی‌خوایم.»

علی اکبر رفوگران، سال ۱۳۰۹ به دنیا آمد؛ در خانوادگی مذهبی و بازاری مسلک، البته پیشه خانوادگی‌اش هم به فروش لوازم‌التحریر برمی‌گردد، شاید اصلاً به همان دلیل هم در جوانی به فکر ایجاد کسب‌وکاری به‌روزتر و مدرن‌تر از خانواده‌اش در همین حوزه افتاد.

او ۱۲ ساله که شد، در حجره پدرش کار را آغاز کرد و تا جوانی و سن سربازی هم این مسیر را ادامه داد. این مسیر در کنار درس خواندن‌های شش‌ماهه همراه بود. رفوگران در بیان خاطراتی از کودکی‌اش می‌گوید: «پدرم خیلی آدم معتقدی بود و از اینکه مال مردم در زندگی‌اش بیاید می‌ترسید و همیشه این موضوع را به ما گوشزد می‌کرد و حتی یک‌بار یک کتک مفصل برای همین به من زد. من از کودکی تابستان‌ها در حجره پدرم در بازار، که کارش فروش لوازم‌التحریر بود کار می‌کردم. او ظهر که می‌شد معمولاً برای خوردن ناهار، خواندن نماز و استراحت به خانه می‌رفت و مغازه را به من می‌سپرد؛ یک روز که رفته بود خانه، فردی آمد به حجره ما و گفت که مقداری جنس می‌خواهد و صورتی هم از اجناسی که می‌خواست داد که حدود ۱۰ هزار تومان می‌شد، فکر کنید یعنی حدود یک میلیارد تومان حالا (با خنده)؛ مقداری از جنس‌ها را خودمان داشتیم و نصف دیگر را هم باید تهیه می‌کردیم، به او گفتم که همه را آماده می‌کنم و چند ساعت بعد بیاید برای بردنشان؛ اما نکته مهم اینجا بسود که مرد به من گفت برایش یک صورت بنویسم به دو برابر قیمت جنس‌ها و

بیک وارد می‌شود

احتمالاً نقطه عطف دوم در زندگی رفوگران هم این نقطه باشد. زمانی که او با واردات لوازم‌التحریر از کشورهای مختلف با تولیدکنندگان بزرگ جهان آشنا شد. همان زمان علی اکبر به فکر تولید خودنویس افتاد، اما موفق نشد. بعد از این ناکامی او سراغ خودکار بیک رفت و با رفت‌وآمدهای زیاد توانست نمایندگی فروش آن را به مدت ۱۰ سال در اختیار بگیرد.

البته او تنها به واردات راضی نبود و دوست داشت کالایی تولید کند. به همین دلیل هم بالاخره سال ۹۲ توانست مجوز تولید خودکار را از مسئولان فرانسوی شرکت بیک بگیرد و کارخانه تولید خودکار را در کشور تأسیس کند.

رفوگران درباره خاطرات گرفتن مجوز از آقای بیک می‌گوید: «یک روز پدر به مغازه‌ام در بازار بین‌الحرمین آمد و گفت که نماینده شرکت بیک فرانسه که ما فروشنده خودکارهایش بودیم به نام آقای لوک از فرانسه آمده برای بازدید بازار؛ من هم چون انگلیسی بلد بودم سریع رفتم و پیداش کردم

ارز

شوگ حمله تروریستی
زندانی ۲۰ تومانی بازار

از حدود سه ماه گذشته که قیمت دلار به کانال ۳ هزار و ۷۰۰ تومانی وارد شد، تاکنون نوسان چندانی نداشته و کمی روند نزولی به خود گرفته است. دلار از اولین شنبه پس از انتخابات ریاست جمهوری، قیمت بالای ۳ هزار و ۷۵۰ تومان را تجربه نکرد. تحلیلگران بازار ارز بر این باورند که یکی از اصلی ترین دلایل روند کاهشی قیمت دلار عرضه بیشتر دلار قیمت پایین توسط بانک مرکزی بوده است. از طرف دیگر برخی بر این باورند در ماه رمضان فعالان بازار، تحرک کمتری را در بازار دارند، به همین ترتیب فعلا تقاضای چندانی در بازار وجود ندارد و موجب روند کاهشی قیمت دلار در هفته های اخیر شده است. روز چهارشنبه هفته گذشته کمی وضعیت تغییر کرد. بازار ارز از همان ابتدای روز تحت تاثیر اخبار مربوط به حوادث تروریستی تهران قرار گرفت و معامله گران را شوکه کرد. به همین ترتیب قیمت ها افزایش یافت اما مجدداً بازار به روند عادی خود بازگشت. عامل افزایشی خاصی در بازار برای دوام افزایش قیمت وجود ندارد و با توجه به عرضه بازار ساز، زمینه ای برای بالا رفتن قیمت وجود نخواهد داشت. از طرف دیگر پیش بینی می شود با شروع تقاضاهای تجاری و مسافرتی در روزهای پایانی ماه رمضان، به ریزش قیمت دلار نیز پایان داده شود.



علی اصغر حسینی

رئیس اسبق کانون صرافان ایران راجع به متوقف شدن قیمت دلار بر ۳ هزار و ۷۰۰ تومان، باید ملاحظه و عرضه و تقاضا را قرار دهیم. با توجه به ضعیف بودن بازار، رکود نسبی در ماه مبارک، کم نشدن تزریق توسط صرافان بانک ها، بالا رفتن قیمت و... اندکی پایین آمدن آن طبیعی به نظر می رسد. ولی با توجه به تفاوت نرخ تورم و نرخ بهره ما با کشورهای صاحب ارزهای معتبر منطقی باید معادل تفاضل خارجی و داخلی این نرخ ها به قیمت ارز افزوده شود، یعنی اگر حداقل نرخ بهره و تورم در کشوری ۲۰ درصد و در کشور دیگری ۵ درصد است طبعاً چارهای نیست این اینکه آن ۱۵ درصد به نرخ ارز افزوده شود، یعنی از ارزش پول کشوری که تورم بیشتری دارد کاسته شود. بدین طریق است که اقتصاد آن کشور راه سلامت را طی می کند، و گر نه اگر با فشار تزریق و به طور دستوری و مصنوعی ارزش پول را بالا نشان دهیم مانند حباب روی آب با یک طوفان و حتی گاهی یک نسیم این بنای روی آب ویران خواهد شد.

پیش بینی

افزایش یا کاهش قیمت ها بستگی به عوامل زیادی دارد. این عوامل عبارتند از درآمدهای نفتی، تصمیم مسئولان اقتصادی کشور، بازی توازن ارزهای خارجی با یکدیگر، واقعی شدن یا نشدن علامت ها و... ولی در فروردین سال ۵۷ این نرخ ۷۰ ریال بوده. اگر آن نرخ را صحیح بدانیم و تفاوت نرخ تورم داخلی و خارجی به طور متوسط ۲۰ درصد بوده باشد، طبعاً قیمت کنونی دلار نمی تواند پایین تر از این باشد.

طلا

طلا جایگزین اسکناس
ترکش های سیاست ترامپ
به بازار

بازار مسکن روزهای متفاوتی را پشت سر می گذارد. تغییرات احتمالی کابینه و سیاست های دولت ممکن است به خروج مسکن از رکود کمک کند. از طرف دیگر این نگرانی وجود دارد که با توجه به عدم افزایش قدرت خرید شهروندان و گرانی ستنی فصل تابستان، وضعیت بازار با رکود بیشتری همراه شود. با این حال گزارش ها از بازار نشان می دهد که وضعیت فعلی تداوم نخواهد داشت. انتشار آمارهای ناامیدکننده اشتغال در آمریکا طی ماه گذشته موجب شده تا قیمت طلا در بازارهای بین المللی به بالاترین سطح در شش هفته اخیر برسد و ارزش دلار با افت محسوسی روبه رو شود. قیمت جهانی طلا در هفته ای که گذشت برای چهارمین بار متوالی با افزایش روبه رو شده و حدود یک درصد رشد داشته است. قیمت طلا اکنون به سطح روانی و حساس ۱۲۸۰ دلاری رسیده است. تحلیلگران معتقدند زمان زیادی نخواهد گذشت که بازار طلا به سطح بالاتری صعود کند. سطح ۱۳۰۰ دلار هدف بزرگ بعدی به نظر می رسد و اکثر فعالان به این افزایش قیمت خوش بین هستند. به نظر می رسد تنش های سیاسی بین المللی به خصوص نگرانی نسبت به اقدامات و رفتارهای غیرمنتظره دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا می تواند تاثیر زیادی بر تقاضا و قیمت طلا داشته باشد. این در حالی است که در بازارهای داخلی روند کاهشی قیمت سکه های کوچک نیم و ربع در هفته گذشته نیز ادامه یافت. کارشناسان بر این باورند که سقوط بهای سکه های کوچک تر بیشتر به دلیل کاهش تقاضای فیزیکی در ماه مبارک رمضان بوده است و فعلا تغییراتی در این روند پیش بینی نمی شود.



عبدالله محمدولی

رئیس اتحادیه تولیدکنندگان و صادرکنندگان طلا و جواهر ایران جایگاه طلا در سبد خرید مردم به خصوص در کشورهای رو به توسعه هر روز بیشتر می شود. طی هفته گذشته قیمت ها تفاوت نسبی نسبت به هفته قبل داشتند. به این ترتیب طلا از قیمت ۱۲۲۸ دلار ۲۰ روز قبل به ۱۲۹۰ دلار رسیده است و طی یک ماه گذشته گرمی ۲ هزار تومان رشد در بازار داشتیم. این روند نشان می دهد باید به آینده بازار خوش بین بود. بیشتر کشورهای بخشی از ذخایر خودشان را از اسکناس به طلا تبدیل می کنند و این اتفاق در بازار داد و ستد تاثیرات منفی یا مثبتی را می گذارد. روند اتفاقات بازار نشان می دهد که احتمالاً طی ماه های آینده برخی کشورها ترجیح می دهند ذخایرشان را از اسکناس به طلا تبدیل کنند.

پیش بینی

اوضاع فعالان کسب و کار طلا یعنی سازندگان و فروشندگان خوب نیست. کسب و کار صنف طلا سالهاست که به دلیل رکود حال و روز خوبی ندارد. با این حال امیدواریم که رونق باز هم به بازار برگردد.

مسکن

ثبات قیمت مسکن
امیدواری وزیر به رونق

هفته گذشته بانک مرکزی در گزارش خود از اوضاع دادوستد در بازار مسکن از رشد معاملات مسکن شهر تهران و افزایش متوسط قیمت فروش یک مترمربع زیربنای واحد مسکونی در اردیبهشت امسال در مقایسه با ماه مشابه پارسال خبر داد. هم چنین عباس آخوندی، وزیر راه و شهرسازی با بیان این که «تمام شاخص های پیش نگر اقتصادی می گویند که بازار مسکن در حال رشد است و این رونق بازار بدون افزایش قیمت های جهشی و نهایت افزایش قیمت ها در حوزه مسکن هم سطح نرخ تورم خواهد بود.» مهر تایید را بر رونق بازار مسکن زد. از طرف دیگر گفته می شود معاملات خانه های با متراژ حدود ۷۰ متر زودتر به رونق می رسند چرا که در حال حاضر متقاضی و نیاز واقعی بازار مسکن قدرت خرید خانه با این متراژ را دارد. همچنین اظهار نظرهای کارشناسی نشان می دهد انبوه سازان هم معتقد هستند که امسال، سال رونق بازار مسکن است و به نظر می رسد پس از چهار سال رکود شدید در بازار مسکن و حتی افزایش ۱۹ درصدی قیمت مسکن در سال ۹۲ بالاخره به این بحران خاتمه داده شده است.



اریح رهبر

عضو هیات مدیره انجمن انبوه سازان در گذشته به طور معمول برای افزایش قیمت اگر قرار بود تحولی یا تغییری در بخش معاملات یا افزایش قیمت مسکن پیش آید به دو عامل بستگی داشت. عامل اول این بود که هر چند سال یک بار به اندازه یک سال و نیم تا دو سال رکود در بازار مسکن داشتیم و بعد از آن یک دوره رونق صورت می گرفت و بعد از رونق، افزایش قیمت در بازار رخ می داد. دلیل این موضوع نیز فشرده گی و انباشته شدن تقاضا است که در اثر رکود ایجاد شده و بلافاصله هجوم برای خرید آغاز می شود. به همین ترتیب افزایش قیمت اتفاق می افتد. نگرانی ما این است که مسئله رکود بیش از ۴ سال طول کشید. چون مدت رکود زیادتر از گذشته شده است و نگرانی هایی برای افزایش قیمت وجود دارد. از طرف دیگر عامل دوم وجود زمینه افزایش قیمت در بازار است. مساعد بودن شرایط به معنای توان و قدرت خرید مردم است. اگر بعد از ایسین رکود تغییر و تحولی در اقتصاد کشور و در قدرت خرید مردم به وجود آید قیمت ها افزایش پیدا می کند.

پیش بینی

فعلاً به نظر نمی رسد شرایط افزایش قیمت در بازار وجود داشته باشد. بنابراین هنوز نمی شود تشخیص داد که افزایش قیمت در بازار رخ می دهد یا خیر. چون هنوز دو عامل برداشته شدن رکود و مساعد بودن زمینه برای افزایش قیمت فراهم نشده است. کارهای سیاسی دولت یا دولت جدیدی که روی کار آمده با برنامه هایی که می خواهد ارائه دهد مزید بر علت می شود تا قیمت ها روندی صعودی به خود بگیرند. البته که این عامل مجهول است.

نفت

اوج گرفتن تولید
ناامیدی فعالان از افزایش
قیمت نفت

هفته گذشته دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا کشور خود را از پیمان زیست محیطی پاریس خارج کرد و نگرانی های بازار را به همراه داشت. این خروج ممکن است منجر به آزادی فعالیت های حفاری برای همه فعالان بخش نفت در آمریکا شود و دیگر امضا کنندگان این پیمان نیز تعهدات خود را نادیده بگیرند. به همین ترتیب نتیجه این خروج می تواند موجب افزایش نقش آمریکا در بخش عرضه بازار نفت شود و در آینده اوپک با مشکل شدیدتری روبه رو شود. از طرف دیگر نفت خام ۵۰ دلاری واقعی است که رؤسای شرکت های بزرگ تولیدکننده نفت باید پس از افزایش نفت آمریکا با آن کنار بیایند. به طوری که شرکت های بزرگ نفتی مانند رویال داج شل، بی پی، لوسک اوپل و گاز پروم که در مجمع انرژی در سن پترزبورگ جمع شده بودند، خود را برای نفت ۵۰ الی ۵۵ دلاری آماده کردند. اما در مجموع بحث های مختلفی بر سر قیمت نفت تا سال ۲۰۲۰ مطرح است، برخی معتقدند که قیمت نفت به طور ناگهانی افزایش می یابد اما برخی دیگر می گویند اتفاق عجیبی در بازار نخواهد افتاد.



رضا بیدار

عضو هیات نمایندگان اتاق بازرگانی از زمان روی کار آمدن ترامپ در آمریکا خبرهای متعددی در مورد مواضع جنجالی اش نسبت به محیط زیست و همین طور گمانه زنی هایی برای آزادسازی صنعت نفت آمریکا منتشر و ایجاد شد که هر از گاه قیمت نفت جهانی را تحت تاثیر قرار می داد. با خروج آمریکا از پیمان پاریس قیمت نفت روندی کاهشی به خود گرفت. این عملاً در وضعیت غیرمعمول رخ داده است. از طرفی بخشی از ذخایر استراتژیک نفتی آمریکا نیز کاهش پیدا کرده است اما با توجه به اینکه در حال حاضر سفرهای تابستانی در آمریکا آغاز شده این کاهش ذخایر نمی تواند با دوام باشد.

پیش بینی

مسن پیش بینی می کنم با توجه به توافقی که بین کشورهای عضو اوپک برای ادامه فریز نفتی به وجود آمده و تغییر و تحولات جدیدی که بازارهای جهانی را در خصوص قیمت نفت سال ۲۰۱۸ آماده کرده اند، قیمت نفت می تواند در دامنه ای بین ۵۵ تا ۶۰ دلار در سال آینده میلادی تثبیت شود و منافع تمام کشورهای تولیدکننده از جمله ایران را تضمین کند. از طرف دیگر ایسین قیمت نفت می تواند اتحاد بین کشورهای اوپکی و غیر اوپکی را برای فریز نفتی پایدارتر کند. پیش بینی من این است که با توجه به شرایط حال حاضر بازار جهانی دامنه قیمت نفت ایران بین ۵۵ تا ۵۷ دلار باشد و در بازار به فروش برود. به عبارت دیگر حداقل حدود ۱۰ تا ۱۵ میلیارد مازاد درآمد نسبت به عدد پیش بینی شده در بودجه در داخل کشور ایجاد خواهد شد.

بورس

افق نامعلوم رشد بازار
فروش سود سهامداران

شاخص بورس از ابتدای امسال تاکنون ۳۲۸۳ واحد رشد داشته و افزایش ۳/۴ درصدی را به ثبت رسانده است. به طوری که از ابتدای امسال تاکنون ۵۵ میلیارد و ۱۴۱ میلیون نوع اوراق بهادار به ارزش ۱۳۹ هزار و ۵۲۹ میلیارد ریال بیش از ۳ میلیون و ۹۰ هزار و ۲۹۷ دفته مورد معامله قرار گرفته است. بورس اوراق بهادار تهران هفته گذشته اولین هفته نزولی از ابتدای سال را رقم زد. به طوری که کارشناسان بر این باورند که بسیاری از سهامدارانی که با شروع سال ۹۶ به دلیل هیجانات ناشی از انتخابات و خوش بینی نسبت به نتایج آن به خرید سهام اقدام کرده بودند، بعد از کسب سودهای مناسب کوتاه مدت هم اکنون اقدام به عرضه سهام های خود کرده اند. در این بین با توجه به حلات تروریستی ای که در ایران و جهان صورت گرفته بازارهای داخلی و خارجی به ایسین اتفاق ها واکنش نشان دادند و افت شدیدی را در لحظه تجربه کردند.



علیرضا کدبور

کارشناس بورس

در هر جای دنیا از جمله ایران یکی از نکاتی که باعث رفتارهای هیجانی در بازار سهام از طرف سرمایه گذارها می شود تغییر ناگهانی شرایط است. این تغییر ناگهانی می تواند تحت تاثیر شرایط و عوامل اقتصادی یا سیاسی باشد. هر کدام از ایسین متغیرها هر نوسان شدیدی پیدا کنند، باعث یک رفتار هیجانی از طرف سرمایه گذارها می شود. هرگونه بحران یا اتفاق نامساعد سیاسی و اجتماعی مانند حملات تروریستی می تواند بازار را تکان دهد و یک بحران و یک بی ثباتی را هرچند غیردائمی می تواند ایجاد کند. سرمایه گذاران در این شرایط به سمت فروش سهام شان هجوم می روند. اما معمولاً تجربه نشان داده است که سرمایه گذارانی که رفتار هیجانی در بازار نوسان می دهند متضرر می شوند. چه آنهایی که هیجانی اقدام به خرید می کنند و چه آنهایی که سریع دست به فروش می زنند. رفتارهای هیجانی در روزهای آینده اتفاق های هیجانی در کشور رخ ندهد بازار دوباره به روند گذشته خود بازمی گردد.

پیش بینی

شرایط کلی بازار سهام شرایطی است که هیچ رشدی را نمی توان در آینده انتظار داشت. در حال حاضر نرخ سود بانکی بالا است و این باعث می شود که سرمایه گذاری در بورس با قیمت های فعلی جالب نباشد. اکثر متغیرهای اقتصادی تاثیر گذار در بازار سهام چه متغیرهای کلان داخلی و چه خارجی مانند نرخ ارز، نرخ سود بانکی، قیمت های جهانی مواد خام، نفت، محصولات پتروشیمی، معدنی و فلزی در کوتاه مدت افق را برای اینکه به نحوی تغییر و نوسان داشته باشند که به نفع بازار سهام تمام شود، نشان نمی دهند. با توجه به این موارد فعلاً به نظر می رسد بازار امکان رشد ندارد.

اقتصاد جهان

خروج بحرانی

خروج آمریکا از توافق پاریس
اقتصاد آمریکا را نابود خواهد کرد؟

هفته گذشته دونالد ترامپ، رئیس جمهوری آمریکا اعلام کرد که آمریکا را از موافقت نامه زیست محیطی پاریس خارج می کند. این موافقت نامه که ۱۹۵ کشور جهان در دسامبر ۲۰۱۵ آن را امضا کرده اند، برنامه دارد که کره زمین را از گرم شدن مرحله ای که به گفته دانشمندان می تواند تبعات جبران ناپذیری به همراه داشته باشد، حفظ کند. ترامپ در توضیح خود برای این چنین تصمیمی گفته که برنامه دارد جایگاه آمریکا را در این توافق بهبود دهد و به نفع کشورش عمل کند. این خروج بخشی از تلاش وی برای حفظ فرصت های شفلی در آمریکا است و توافق پاریس «مانعی بر سر راه اقتصاد آمریکا است.» اقتصاددان ها می گویند هرچند تصمیم اخیر ترامپ می تواند برخی تاثیرات مثبت اقتصادی را در کوتاه مدت به دنبال داشته باشد، عدم مقابله با تغییرات اقلیمی به احتمال فراوان تاثیرات اقتصادی مخربی را در درازمدت برای آمریکا و جهان در پی خواهد داشت. در گزارش که در مجله نیچر منتشر شده بود، محققان دانشگاه برکلی کالیفرنیا و استنفورد تخمین زدند که اگر تغییرات اقلیمی با سرعت فعلی ادامه یابد، تاثیراتی جدی برای اقتصاد جهانی در پی خواهد داشت و ترکش این شرایط اقلیمی به کل جهان اصابت خواهد کرد.

بر اساس مقاله ای که مارشال بورگه، سولومون هسپانگ و ادوارد میگونل نوشته اند، «اگر اقدامات جدی برای بهبود شرایط اقلیمی انجام نشود انتظار می رود روند بدون وقفه گرم شدن زمین باعث کاهش تقریباً ۲۳ درصدی میزان متوسط درآمدهای جهانی تا سال ۲۱۰۰ میلادی شود و نابرابری در آمدی در جهان را به دنبال داشته باشد.» هرچند این تاثیرات در کشورهای مختلف جهان متفاوت خواهد بود، محققان تخمین زده اند در صورتی که روند فعلی شرایط متعادل دمای زمین، تولید ناخالص داخلی آمریکا در فاصله سال های ۲۰۱۶ تا ۲۰۹۹ میلادی ۳۶ درصد کمتر خواهد داشت. به گفته ترامپ خروج از این توافق می تواند در اقتصاد کلان تاثیر به سزایی داشته باشد، به طوری که در زمینه انرژی های تجدیدناپذیر، معادن و بقیه صنایع فسیلی می تواند شغل ایجاد کند. اما با توجه به آمارهای اشتغال در آمریکا به نظر می رسد تمرکز روی شغل ها در صنایع انرژی تجدیدناپذیر بیشتر به سود این کشور باشد. به طوری که بر اساس اعلام اداره انرژی آمریکا، در بخش انرژی های تجدیدپذیر افزایش اشتغال در سال های اخیر چشم گیر بوده است. شغل ها در بخش انرژی خورشیدی ۲۵ درصد و در بخش انرژی بادی ۳۲ درصد در سال ۲۰۱۶ افزایش داشته اند. ایوا زلوتینیکا، تحلیلگر بانک مورگان استنتلی گفت: «صرف نظر از سیاست های دونالد ترامپ، کاهش فرصت های شغلی در بخش سوخت های فسیلی در هر صورت احتمالاً سرعت خواهد گرفت.» شرکت بزرگ آمریکا در جمله اپل، گپ، فیس بوک، گوگل، مایکروسافت و مورگان استنتلی نیز با تبلیغ در نیویورک تایمز از ترامپ خواستند که از توافق پاریس خارج نشود. از طرف دیگر حتی شرکت های انرژی مانند آگزون موبیل و کونوکو فیلیس نیز حمایت خود را از توافق پاریس اعلام کردند.



الهیات انحطاط

مقاله‌ای از آیت‌الله سیدمحمدعلی ایازی در باب نشانه‌های انحطاط جامعه از دیدگاه امام علی



یکی از مباحث مطرح در حوزه فلسفه تاریخ، شناسایی افول و سقوط دولت‌ها و قوانین حاکم بر آن‌ها است. این موضوع در قرآن کریم و برخی منابع حدیثی مطرح شده است. یکی از این منابع حدیثی که به گستردگی بیان شده، نهج‌البلاغه سیدرضی است که گسترده‌ترین مباحث افول و سقوط جوامع و حکومت‌ها را از نگاه امام علی (ع) نقل کرده است. این روایات که در قالب خطبه‌ها و نامه‌های آن حضرت نقل شده، برخی به‌صورت کلی و برخی شرایط و احوال دوران آن حضرت و هشدار برای برگشت به جاهلیت و ارتجاع است. این شناسایی از طریق علّامی است که جامعه ستم‌زده را از جامعه عدل‌محور و آزاد و آباد جدا می‌کند. بررسی این نکات کمک می‌کند که آن‌ها را در جوامع معاصر شناسایی کرده و برای تعیین علائم به کلمات آن حضرت به‌عنوان قانونی تاریخی استناد و مراجعه کنیم. این علائم برخی بیان‌نشانه‌های انحطاط و برخی توصیف و تحلیل مسائل مرتبط با حکومت از اخلاقیات و ارزش‌های حاکم بر چنین جوامعی هستند که نظام جوامع استبدادی و ستم‌زده را تشکیل می‌دهند.

۱ نشانه‌های انحطاط جامعه

نخستین پرسش این است که مهم‌ترین علامت انحطاط یک نظام چیست و چگونه می‌شود که جامعه به سمت اضمحلال پیش می‌رود و چگونه رفتار حاکمان سازنده چنین وضعیتی می‌شود. امام علی در سخنی به دو ویژگی اشاره کرده و می‌فرماید: «بیتسل علی ادبار السؤل بأربع: تضییع الأصول و التمسک بالفروع و تقدیم الأزل و تأخیر الأفاضل» (نامه ۵۳).

چهار چیز، نشانه انحطاط دولت‌ها است: ضایع کردن اصول، جسییدن به فروع، مقدم داشتن افراد فرومایه و پست و کنار زدن افراد بافضیلت.

منظور از ضایع کردن اصول و جسییدن به فروع چیست؟ نخستین مفهوم آن ترجیح و سرگرم شدن و تکیه بیش از اندازه به ظاهر، شعائر و مسائل غیربنیادی و فراموش کردن ارزش‌ها است: جایگزینی شریعت به‌جای اخلاق و در مدیریت و برنامه‌ریزی به‌جای تکیه بر کارهای اصلی و بنیادی در اقتصاد روی آوردن به کارهای صوری و ترویج اقتصاد تکدی‌پروری به‌جای رونق تولید.

منظور از تقدیم الأزل و تأخیر الأفاضل چیست؟ شاید این فراز روشن‌تر باشد و جمله‌ای دیگر در توصیف امام یازگنر وجهی دیگر از این کلام است که می‌فرماید: «عالمه ملجم و جاهله محرم»^۱.

امام در اشاره به نوعی از تحول ارزش‌های اجتماعی و نشان دادن نمونه دیگر نشانه‌های انحطاط می‌فرماید: «أیها الناس إنا قد أصبحنا فی دهر عتود و زمن کنود بعد فیة المؤمن مسیبا و بزاد الظالم فیه عتوآلا تبتغی بئام علینا و لا نسال قارعة حتی نحل بئآ»^۲. ای مردم، در روزگاری کینه‌توز، و پراز ناسپاسی و کفران نعمت‌ها، صبح کرده‌ایم که نیکوکار، بدکار به شمار می‌آید و ستمگر بر تجاوز و سرکشی خود می‌افزاید، نه از آنچه می‌دانیم بهره می‌گیریم و نه از آنچه نمی‌دانیم، می‌پرسم و نه از هیچ حادنه همی تا به ما فرود نیاید، می‌ترسیم.^۳

این بیان حضرت چهاردهی دیگر از جامعه آفت‌زده و نظام ازهم‌گسیخته استبدادی است.

۲ حق در برابر مسئولیت

یکی از مباحث، ضرورت پاسخگویی حکومت در برابر حق حکومت است. امام در این زمینه می‌فرماید: «فالقح... لا یجری لأحد إلا جزی علیة، ولا یجری علیه إلا جزی له، ولو کان لإحد أن یجری له ولا یجری علیه»^۴. حق

به نفع کسی جریان نمی‌یابد^۵؛ جز اینکه در مقابل برایش (مسئولیتی) به وجود می‌آورد و حق بر زبان کسی جاری نمی‌شود جز اینکه به همان اندازه به سود او جریان می‌یابد.

۳ حق انتقاد شهروندان

امیر مؤمنان از حق شهروندان از نصیحت حاکمان سخن می‌گوید و این نکته را با بیان حق مبردم در بیان نظرات خود بیان می‌کند: «فلا تکفوا عن مقالته بحق أو مشورة بعدل فانی لست فی نفسی ببقو أن اخطیء ولا آمن ذلک من فعلی الا ان ینفی الله من نفسی ما هو أملک به منی»^۶. پس، از گفتن سخن حق یا مشورت عدالت‌آمیز خودداری نکنید؛ زیرا من خوشتر را مافوق آنکه اشتباه کنم، نمی‌دانم و از آن در کارهای ایمن نترسم، مگر اینکه خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است.

امام خطاب به فرمانروای مصر (مالک اشتر نجفی) ضمن ارائه راهکارهای رسیدن جامعه به سعادت و کرامت، به او سفارش می‌کند که:

«وأشعر قلبک الرحمة للرحمة، واللمحبة للهم واللفظ بهم، ولا تکون علیهم سبعا ضار یا تنقم أکلهم، فإیهم صنفان: إیما أخ لک فی الدین، وإیما نظیر لک فی الخلق»، مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش. مبدا هرگز، جوانان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تو و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند.^۷

امام (علیه‌السلام) می‌فرماید: «أیها الناس إنا قد أصبحنا فی دهر عتود و زمن کنود بعد فیة المؤمن مسیبا و بزاد الظالم فیه عتوآلا تبتغی بئام علینا و لا نسال قارعة حتی نحل بئآ»^۸. ای مردم، در روزگاری کینه‌توز و پراز ناسپاسی و کفران نعمت‌ها، صبح کرده‌ایم، که نیکوکار، بدکار به شمار می‌آید و ستمگر بر تجاوز و سرکشی خود می‌افزاید، نه از آنچه می‌دانیم بهره می‌گیریم و نه از آنچه نمی‌دانیم، می‌پرسم و نه از هیچ حادنه همی تا به ما فرود نیاید، می‌ترسیم.^۹

از آنجا که گاه انحراف جامعه از اصول صحیح اخلاقی سبب دگرگون شدن ارزش‌ها می‌شود، تا آنجا که عوام‌فریبی و بازی با کلمات و نیرنگ را نوعی ذکاوت و هوشیاری می‌شمرند و پاینده بودن به عهد و پیمان و تکیه بر ارزش‌ها را ساده‌لوحی می‌انگارند، امام علیه‌السلام در ادامه این سخن چنین می‌فرماید: «ما در زمانی زندگی می‌کنیم که غالب اهلس خیانت و پیمان‌شکنی را کیاست

و عقل می‌شمارند، و جاهلان بی‌خبر این گونه افراد را مدیر و مدبر می‌خوانند. آری نظام ارزشی جامعه که معیاری است برای سنجش نیکویی و بدی‌ها اگر واژگون گردد، ظهور چنین پدیده‌هایی در آن جامعه دور از انتظار نیست، معروف منکر می‌شود و منکر معروف، «فلا تکلمونی بسا کلمه به الجبارة، و لا تحفظوا منی بما تحفظ به عند أهل البادرة، و لا تحاطبونی بالمصانعة، و لا تظنوا بی استغلا فی حق قیل لی، و لا التماس إعظام لنفسی، فانه من استغل الحق أن یقال له، أعو العذل أن یعرض علیه کان العمل بهما اعتقل علیه، فلا تکفوا عن مقالته بحق أو مشورة بعدل»^{۱۰}.

آنسان که با جباران سخن می‌گوید، با من سخن مگویند و از من پنهان مدارند آنچه را از مردم خشکیگ به هنگام خمشان پنهان می‌دارند، نیز به چابلوسی و تملق با من آمیزش مکنید.

۴ ذلت و خواری برای همراهی کنندگان

یکی از اسباب انحطاط، تحقیر مردم و بی‌توجهی به اصل کرامت انسان است. در این زمینه امام علی سخنی قابل توجه دارد. در مسیر حرکت امام (علیه‌السلام) به شام در جنگ صفین، عده‌ای از دهقانان شهر انبار به امام (علیه‌السلام) برخورد کردند، از اسبان و اشتران خود پیاده شدند و پیشاپیش آن حضرت (علیه‌السلام) می‌دویدند. حضرت (علیه‌السلام) فرمود: چرا چنین می‌کنید؟ گفتند: این کار در فرهنگ و عادت ما، برای بزرگداشت و احترام فرمانروایان است.

حضرت (علیه‌السلام) فرمود: «والله ما یبتغی بهذا أمراؤکم و إنکم لتسقون علی أنفسکم فی ذلک و لا تفسقون به فی آخرتکم و ما أخصر النسیفة و رآها العقاب و أریح الدعة ممها الأمان من النار»^{۱۱}. به خدا سوگند که امیران شما از این کار سودی نبردند و شما در دنیا با آن، خود را به زحمت می‌افکنید و در آخرت، دچار رنج و زحمت می‌گردید و چه زیان‌بار است رنجی که عذاب در بی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن، امان از آتش جهنم باشد.

۵ هدف وسیله را توجیه نمی‌کند

برای حفظ نظام و حکومت خود دست به هر وسیله‌ای از آن جمله دروغ و تهمت بزند یا دست به شکنجه و آزار شهروندان بزند، یا اعتراف‌های دروغین از آنان بگیرد. این نوع از بیانات امام هم خود گونه‌ای از تعلیم ارزش‌ها است: «أنا مؤمنون أن أغلب الضر بالجور فیمین ولیت علیه و الله لا أطور به ما سمر سمیر و ما

خیم فی السماء تجمأ لیرکان المأل لی لسوئت بینهم، کیف و إنما المأل مأل الله لهم»^{۱۲}. آیا به من دستور می‌دهید که برای پیروزی خود، از جور و ستم، در حق کسانی که بر آنان حکومت می‌کنم، استمداد جویم؟!^{۱۳}

به خدا سوگند تا عمر من باقی و شب و روز برقرار و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می‌کنند هرگز به چنین کاری دست نمی‌زنم. در این بیان امام ترک انجام کار به هر قیمت به معنای پای‌بندی به رعایت ارزش‌هاست.

۶ شیوه برخورد با مردم و به‌ویژه مخالفان

جامعه سالم جامعه‌ای است که آرامش و دوستی در آن باشد و مردم و حکومت دو قطب مقابل یکدیگر را تشکیل ندهند؛ به‌یکدیگر اعتماد داشته باشند و در شرایط بحران به یکدیگر کمک کنند و این در صورتی است که حکومت در شیوه برخورد خود با مردم با عطف و مهربانی رفتار کند؛ به مردم خود اعتماد کند و اصل را بر درستی و برائت بگذارد. امام در نامه پنجاه و سوم نهج‌البلاغه است که ذیل بخش‌هایی از آن، به این اصل اشاره و نکاتی را مطرح می‌کند: «وأشعر قلبک الرحمة للرحمة، واللمحبة للهم، واللفظ بهم، ولا تكون علیهم سبعا ضار یا تنقم أکلهم، فإیهم صنفان: إیما أخ لک فی الدین، وإیما نظیر لک فی الخلق...»^{۱۴}

قلب خویش را نسبت به ملت خود مملو از رحمت و محبت و لطف کن و مانند حیوان درنده‌ای نسبت به آنان مباش که خوردن آنان را غنیمت‌شماری! زیرا آن‌ها دو گروه‌اند: گروهی هستند، یا برادران دینی تو، و یا انسان‌هایی همچون تو.

و جالب آنکه امام به کارگزاران خود هشدار می‌دهد که مبدا به ستم کردن روی آورید و بگویند من مأمور و معذورم، زیرا هیچکس در پیشگاه خدا معذور نیست. «ولا تقولن: إنی مؤمر أمر فاطع...» مگو من مأمورم (و بر اوضاع مسلط هستم)، امر می‌کنم و باید اطاعت شود.

«والله ما یبتغی بهذا أمراؤکم و إنکم لتسقون علی أنفسکم فی ذلک و لا تفسقون به فی آخرتکم و ما أخصر النسیفة و رآها العقاب و أریح الدعة ممها الأمان من النار»^{۱۵}. به خدا سوگند که امیران شما از این کار سودی نبردند و شما در دنیا با آن، خود را به زحمت می‌افکنید و در آخرت، دچار رنج و زحمت می‌گردید و چه زیان‌بار است رنجی که عذاب در بی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن، امان از آتش جهنم باشد.

هدف وسیله را توجیه نمی‌کند برای حفظ نظام و حکومت خود دست به هر وسیله‌ای از آن جمله دروغ و تهمت بزند یا دست به شکنجه و آزار شهروندان بزند، یا اعتراف‌های دروغین از آنان بگیرد. این نوع از بیانات امام هم خود گونه‌ای از تعلیم ارزش‌ها است: «أنا مؤمنون أن أغلب الضر بالجور فیمین ولیت علیه و الله لا أطور به ما سمر سمیر و ما

حکومتی بر ارزش‌های جامعه را گوشزد می‌کنند و می‌فرمایند: «إذا تغیر السلطان تغیر الزمان»^{۱۶} چون اندیشه اصلاحی شکل گرفت با خود سلطان به تغییرات بازگردد، زمانه دگرگون شود. معنای این سخن این است که وقتی شیوه رفتار زمامدار جامعه تغییر کرد یا نظام سیاسی دگرگون شد، ارزش‌های جامعه چنان دچار تحول می‌شود که گویا زمانه تغییر کرده است.

البته معنای این سخن تنها جنبه سلبی آن نیست، بلکه ارزش و اهمیت حاکم عادل مورد توجه و تمجید امام قرار گرفته و به برتری او میان خلق خدا اشاره شده است: «فاعلم أن افضل عباد الله اسم عادل هدی و هدی... و ان شر الناس عند الله اسم جائز ضل به»^{۱۷} بدان که فاضل‌ترین بندگان خدا امامی است دادگر، هدایت‌شده و راهبر... و بدترین مردم نزد خدا امامی است ستمگر، خودگمراه و موجب گمراهی.

نتیجه

بنابراین، مهم‌ترین علامت انحطاط یک نظام، مغشوش شدن جایگاه انسان‌ها است که در کلام امام به چهار چیز، اشاره شده است.

این نشانه‌ها از سویی جنبه فرودی دارد و از سویی نشانه انحطاط حکومت‌ها است؛ مانند ضایع کردن اصول؛ جسییدن به فروع؛ و فراموش کردن اصول، تکیه بر امور شعاری مثل نادیده‌انگاشتن اصولی مانند جایگاه انسان و کرامت او و بی‌توجهی به حقوق انسان‌ها یا کوچک‌انگاشتن عدالت و آزادی و از سویی دیگر مقدم داشتن افراد فرومایه و پست؛ کنار زدن افراد بافضیلت است و چگونه می‌شود که جامعه به سمت اضمحلال پیش می‌رود و چگونه رفتار حاکمان سازنده چنین وضعیتی می‌شود. یکی دیگر از نشانه‌های انحطاط پاسخگو نبودن حاکمان است. امیر مؤمنان از حق شهروندان از نصیحت حاکمان سخن می‌گوید و این نکته را با بیان حق مردم در بیان نظرات خود بیان می‌کند. این صفت در نظام‌های استبدادی و جلوگیری از آزادی است، زیرا یکی از مباحث رشد جوامع و اصلاح امور جامعه قدرت نقد و امکان رساندن مشکلات به حاکمان به‌صورت علنی است. در کلام امام به این ضرورت پاسخگویی حکومت در برابر حق اشاره شده و یکی از وظایف حکومت دانسته شده است. در چنین حکومتی حاکمان برای حفظ نظام و حکومت خود دست به هر وسیله‌ای برای ساکت کردن مخالفان نمی‌زنند، از آن جمله دروغ نمی‌گویند و تهمت نمی‌زنند یا دست به شکنجه و آزار شهروندان نمی‌زنند، یا اعتراض‌های دروغین از آنان بگیرند. جامعه سالم، جامعه‌ای است که آرامش و دوستی در آن حاکم باشد و مردم و حکومت دو قطب مقابل یکدیگر را تشکیل ندهند. به یکدیگر اعتماد داشته باشند و در شرایط بحران به یکدیگر کمک کنند و این در صورتی است که حکومت در شیوه برخورد خود با مردم با عطف و مهربانی رفتار کند.

تأثیر گذاری حکومت در رفتار دینی

نکته دیگر که بسیار قابل توجه است، شکل‌گیری اخلاق و رفتار دینی در چنین جوامعی است. اگر در چنین جامعه‌ای گریز از دین یا انحطاط اخلاقی وجود دارد، آینه حکومت است، زیرا در نگاه آن امام، حکام تأثیرگذار در رفتار دینی هستند و مردم دین خود را از حکومت‌ها می‌گیرند: «الناس علی دین ملوکهم»، به این دلیل که جوامع به خاطر موقعیت و نقش ویژه‌ای که حکومت در فرهنگ‌سازی و سیاست اقتصادی دارد، خصوصیتی نمایند پیدا کرده و الگویی برای حرکت مردم می‌شوند، این بیان امام (علیه‌السلام) بسیار قابل تأمل است: «أما الناس مع الملوک»^{۱۸} مردم با پادشاهان همراه هستند. الگوگیری مردم نه تنها به دلیل ویژگی نمادین حکام، بلکه ناشی از خصلت فایده‌گرایی و تبعیت عموم آدمیان است که به دنبال جلب منافع خود، حرکت اجتماعی و موضع‌گیری‌هایشان را تنظیم می‌کنند.

- بنابراین، قهراً مردم آنجا می‌روند که قدرت تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری متمرکز باشد. به همین دلیل، حضرت امیر (علیه‌السلام) بر حساسیت انتخاب رهبر صالح و خطرات حکومت جور تأکید و تأثیر شگرف تغییرات
۱. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳، خطاب به مالک اشتر.
 ۲. همان، ۳۲.
 ۳. همان، خطبه ۳۲.
 ۴. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶.
 ۵. همان خطبه ۲۱۶.
 ۶. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.
 ۷. خطبه ۳۲.
 ۸. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲.
 ۹. همان، خطبه ۱۲۶.
 ۱۰. همان، نامه ۵۳.
 ۱۱. خطبه ۱۳.
 ۱۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۰.
 ۱۳. خطبه ۱۶۴.

تشکیلات فرقان در اختیار اکبر گودرزی ۲۵ ساله بود که در زمینه فعالیت‌های ایدئولوژیک عمدتاً در کار نشر جزوات تفسیر قرآن بود که مطالب آن سخت بی‌پایه، مغلوط و در عین حال در قالب برداشت‌های سمبلیک و انقلابی بود. او برای بیش از بیست جزء قرآن حدود بیست جلد تفسیر نوشته بود و علاوه بر آن برای صحیفه سجاده نیز شرحی دو جلدی داشت.

داعش داخلی

سال‌ها پیش از پیدایش داعش گروه فرقان در ایران دیدگاه‌های مشابهی با آنان داشت



● بیژن مومینوند
روزنامه نگار تاریخ و اندیشه

حوادث و تروهای ۱۷ خرداد تداعی‌گر حال و هوا و فضای ملت‌پس سال‌های ابتدای انقلاب بود، با این تفاوت که تروریست‌های آن سال‌ها داخلی بودند و نه خارجی. هر گاه بحث ترورهای ابتدای انقلاب مطرح می‌شود اغلب به یاد اقدامات تروریستی مجاهدین خلق می‌افتد، اما پیش از مجاهدین این گروه فرقان بود که پس از انقلاب باب ترور را باز کرد و تروریسم را سرلوحه کار خود قرار داد.

سال‌های ۵۴ تا ۵۵ تحت تأثیر فضای مبارزه مسلحانه، عده‌ای به این نتیجه رسیدند که اگر تجربه سازمان مجاهدین خلق با تبلیغ کامی مواجه شد و به شکست انجامید، ناشی از اشکال در مبانی فکری‌شان بوده است، اما اصل رویکرد مبارزه مسلحانه را تأیید می‌کردند. بر پایه این نگاه گام‌هایی برداشته شد و گروه‌های مسلحی به صورت محدود و در ارتباط تنگاتنگ با روحانیون شکل گرفت، مثل گروه ابودر در نهاوند، توحیدی صف و منصورون. در چنین فضایی است که گروهی تحت عنوان کهنی‌ها یا فرقان ظهور می‌کند.

● جوان‌زاده‌ای که تروریست شد

اکبر گودرزی بر اساس مفاد پرونده بازجویی و سابقه‌ای که از او هست طلبه‌ای محروم و فقیر بود که حوالی سال ۱۳۳۵ در روستای دوزان الیگودرز به دنیا آمد و از آنجا که پدرش چوپان بود، فرقانی‌ها از وی با عنوان چوپان‌زاده آزاده یاد می‌کردند. در سال ۵۱ یا ۵۲ عازم خوانسار شد و مدتی در مدرسه علمیه آنجا تحصیل کرد و سپس یک سال در قم ماند و بعد از آن به تهران آمد. مدتی را در مدرسه چهل ستون و سپس در مدرسه حاج شیخ عبدالحسین، بیتوته کرد و در سال ۵۶ آنجا را نیز ترک کرد و از لباس طلبگی خارج شد. او علاوه بر درس طلبگی، دروس جدید را هم تا کلاس ۱۱ خواند. عده‌ای با تمرکز روی خصلت‌های شخصیتی گودرزی، عقده‌ها و کمبودهای او را به‌عنوان ریشه اصلی اعمالش معرفی می‌کنند. عبدالعجید معادی‌خواه، یکی از دو قاضی پرونده فرقان از جمله این افراد است که در گفت‌وگو با ویژه‌نامه فرقان مجله «یادآور» می‌گوید: «گودرزی» آدم لجبازی بود. بیشتر به فردی شبیه بود که عقده داشت. باید روان‌کاوی می‌شد تا

معلوم می‌شد این عقده از کجا نشأت گرفته بود. وضعیتش بیشتر به این تیپ شخصیتی می‌خورد... ما در آن روزها قانع شده بودیم که بقیه غیر از گودرزی قبول می‌کنند که اشتباه کرده‌اند. برای من این مهم بود، اما اگر مقداری تجربه‌های حالا را داشته، واقعا تلاش می‌کردم گودرزی روان‌کاوی شود. رفتارها و لجبازی‌هایش ابتدا قابل توجه نبود، او با بقیه فرق می‌کرد.»

اکبر گودرزی در سال ۵۶ کلاس‌های تفسیری را در مناطق مختلف تهران برگزار و نیروهایش را نیز از همین جلسات جذب کرد. برخی از این جلسات هم به اقتضای فضای آن سال‌ها در خانه‌های افراد علاقه‌مند تشکیل می‌شد. مساجدی که گودرزی جلسات قرآن را در آن‌ها برگزار می‌کرد، عبارت بودند از: مسجد الهادی خیابان شوش، مسجد فاطمیه خزان، مسجد رضوان خیابان اتابک، مسجد شیخ هادی و مسجد خمسه قلهک. مسجد اعظم هم که کتابخانه قائم در آن بود و جوانان مذهبی به آنجا رفت‌وآمد داشتند در اختیار یکی از فرقانی‌ها به نام علی حاتم‌ی بود. مسجد جوزستان نیاوران

یکی دیگر از پایگاه‌های فرقانی‌ها بود و نقل شده که اکبر گودرزی و برخی دیگر از اعضای فرقان در جلسات تفسیر قرآنی که سید محمد موسوی خوئینی‌ها در این مسجد برگزار می‌کرد شرکت می‌کردند. علی‌اکبر ناطق نوری، قاضی دیگر پرونده گروه فرقان در گفت‌وگو با «یادآور» درباره رفت‌وآمد فرقانی‌ها به مسجد جوزستان می‌گوید: «در دادگاه فرقان، از یکی از این‌ها سؤال کردم که شما از کجا به اینجا رسیدید؟ او گفت: ما اول تفسیر پرتوی از قرآن را می‌خواندیم، بعد دیدیم یک کسی روشنفکرتر از او بود و کسانیکام می‌گفتیم به مسجد جوزستان در خیابان نیاوران قدیم! بعد از مدتی دیدیم یک کسی انقلابی‌تر از او آمده و از او روشنفکرتر است و او شریعتی است، رفتیم دنبال او. بعد دیدیم یکی انقلابی‌تر از همه این‌ها آمده و روشنفکرتر از همه این‌هاست و او اکبر گودرزی است!»

گودرزی با در اختیار داشتن شماری از جوانان که همچنان روحیات انقلابی سال‌های ۵۵ تا ۵۷ را داشتند، آنان را بر اساس آموزه‌های قرآنی نشأت گرفته از

برداشت‌های خود، به شدت بر ضد روحانیت و آنچه که آن را آخوندیسم می‌نامید، بسیج کرد. در جریان پیروزی انقلاب، فرقان با اسلحه‌هایی که وی و همراهانش از پادگان‌های فتح شده توسط مردم به‌دست آوردند، از همان روزهای نخست وارد فاز نظامی شد، اما این بار دیگر نظام شاهی سقوط کرده بود. گروه فرقان که عقده مبارزه داشت، چون همه چیزش به مفهوم مبارزه ختم می‌شد، به جنگ با نظام اسلامی روی آورد.

بار اصلی فرقان بر دوش اکبر گودرزی بود و کسانیکام مانند سعید واحد، حسن سیاه‌پوش، حمید نیکام، علی اسدی و بهرام تیموری زیر نظر مستقیم او بودند. محمد متحدی در ارومیه و تبریز زندگی می‌کرد. عباس عسکری عضو فعال دیگر گروه بود و کمال یاسینی و سعید مرآت زیر نظر او بودند. حسن اقرلو عضو فعال دیگر بود که عبدالرضا رضوانی، امیر قلعه نوتاش و... زیر نظرش فعالیت می‌کردند. به این ترتیب تشکیلات فرقان در اختیار اکبر گودرزی ۲۵ ساله بود که در زمینه فعالیت‌های ایدئولوژیک

عمدتاً در کار نشر جزوات تفسیر قرآن بود که مطالب آن سخت بی‌پایه، مغلوط و در عین حال در قالب برداشت‌های سمبلیک و انقلابی بود. او برای بیش از بیست جزء قرآن حدود بیست جلد تفسیر نوشته بود و علاوه بر آن برای صحیفه سجاده نیز شرحی دو جلدی داشت. کتابی نیز در شرح دعای عرفه و جزوه‌ای دیگر در شرح خطبه امر به معروف امام حسین(ع) دارد. همین طور کتاب پر حجمی تحت عنوان توحید و ابعاد گوناگون آن نوشته است.

● پیروان نادان شریعتی

پس از گذشت دکتر شریعتی در سال ۱۳۵۶ اولین اعلامیه رسمی فرقان انتشار یافت و به این ترتیب تلاش داشتند خود را میراث‌دار و وراث برحق اندیشه‌های شریعتی معرفی کنند. در این شرایط آنچه بیش از همه سبب برآشفتن فرقانی‌ها شد، اعلامیه مشترک استاد مطهری و مهندس بازرگان در مورد دکتر شریعتی بود که این گونه شروع می‌شد: «نظر به این که مسائل مربوط به مرحوم دکتر علی شریعتی، مدتی

شده‌اند. من در را که باز کردم و این صحنه را دیدم، رفتم داخل. آن مرد چند بار به صورت آقای هاشمی زده بود و صورت او سیاه شده بود. بعد نفر دوم متاقین با اسلحه وارد اتاق شد. اول فکر کردم که یکی از پاسدارها برای کمک آمده، اما دیدم نه، این آدم غریبه است. پریدم جلو. آقای هاشمی را پرت کردم روی زمین. یادم آمد که منافقین به سر آقای مطهری شلیک کرده بودند. خودم را انداختم روی آقای هاشمی و دست‌هایم را دور سر او گرفتم. این پندرسخته نیز هیچ ابا نکرد. دستش را زیر دست من آورد و دو تا تیر پشت سر هم خالی کرد. یک تیر هم زد به دیوار اتاق و از در رفت. احتمال داد که آقای هاشمی کشته شده است. او که رفت،

عفت مرعشی ماجرا را این گونه روایت می‌کند: «پاسدار از پشت شیشه می‌بیند که آقای هاشمی با یک نفر دیگر گلاویز



بودند. مقداری بینی و صورت‌م را زخم کرد و به کمد اصابت کرد. خیال کردند به مغز من شلیک کرده‌اند و هر دو فرار کردند.»

هم درگیر شدیم. او می‌خواست دستش را رها کند و من اجازه نمی‌دادم. رفیقش از بیرون دیده بود با هم کلنجار می‌رویم. وقتی دید داخل آمد و از همان‌جا تیری شلیک کرد که من افتادم ولی اسلحه نفر اول در دست من بود. از سر و صدا خانواده من فهمیدند که در مهمان‌خانه دعواست. سر صدای اتاق باعث می‌شود عفت مرعشی، همسر هاشمی به سرعت خود را به اتاق پذیرایی برساند. او دید تروریست‌ها با کلت کمری همسرش را به مرگ تهدید می‌کنند: «خانم از در دیگری وارد شد و خودش را با چادر روی من انداخت. برای آن‌ها که می‌خواستند تیر خلاص را بزنند مشکل بود. تیر اول کمی ریه مرا پاره کرد. تیر دوم را از زیر دست خانم من زده

۲۴ روز پس از شهادت استاد مطهری، عصر جمعه ۴ خرداد ۱۳۵۸ دو نفر به در منزل هاشمی‌رفسنجانی مراجعه می‌کنند و می‌گویند از طرف آقای ناطق نوری حامل پیام خصوصی برای آقای هاشمی‌رفسنجانی هستند. محافظان به آن‌ها اجازه ورود می‌دهند و پس از نشستن در اتاق پذیرایی و حرکات غیرعادی مراجعه‌کنندگان، هاشمی از قصد آنها آگاه شده و با آن‌ها درگیر می‌شود: «پا شد نام‌های را که در دست داشت به من بدهد. من به حالت لم نشسته بودم، او جلوی من ایستاد. در حالی که نامه را به من می‌داد، دیدم با دست دیگر اسلحه را از زیر پیراهن کشید. دستم را دراز کردم و مچش را گرفتم. نمی‌توانست به اسلحه فرمان بدهد. از جا بلند شدم و با

ترور نافرجام هاشمی

من بلند شدم. دیدم خون از شکم آقای هاشمی بیرون زده. چادری را که برای نماز برداشته بودم، دور بدن آقای هاشمی بستم.» پس از فرار تروریست‌ها به سرعت خود را به بی‌ام.بی. می‌رساند و محل ترور را ترک می‌کند. اعلامیه زردرنگی از سوی گروه فرقان در اتاق پذیرایی به جای مانده بود که هاشمی را به خیانت و دیکتاتوری در قبال جنبش توحیدی خلق مستضعف ایران متهم کرده بود. یک ساعت بعد از نیمه‌شب، فرد ناشناسی پس از تماس با روزنامه اطلاعات ادعا می‌کند هاشمی به قتل رسیده و گروه فرقان مسئولیت قتل او را می‌پذیرد. پس از انتقال هاشمی به بیمارستان، مقامات مسئول توسط خانواده در جریان ترور قرار می‌گیرند.

پس از درگذشت دکتر شریعتی در سال ۱۳۵۶ اولین اعلامیه رسمی فرقان انتشار یافت و به این ترتیب تلاش داشتند خود را میراث‌دار و وراثت برحق اندیشه‌های شریعتی معرفی کنند. در این شرایط آنچه بیش از همه سبب برآشفتن فرقانی‌ها شد، اطلاعاتی مشترک استاد مطهری و مهندس بازرگان در مورد دکتر شریعتی بود.

ارتجاع و روشنفکری مدرن، یعنی مطهری و بازرگان آمده است: «حاصل زشت این ائتلاف ناجوانمردانه، آن هم در شام غریبان شهیدان، اجرای اهداف شوم نفاق‌پیشگان تاریخ بوده است.»

فرقانی‌ها تلاش‌ها و اقدامات خود را در امتداد تلاش‌های دکتر شریعتی در تحلیل تشیع علوی و تشیع صفوی دانسته و می‌نویسند: «در نهایت مرحوم دکتر علی شریعتی آخرین تلاشش را برای جدایی تسنن اموی از تسنن محمدی و تشیع علوی از تشیع صفوی انجام داد و جامعه ما را تا مرز تدوین ایدئولوژی خلق‌های اسیر پیش برد، مگر نه این است که اسلام ایدئولوژی مستضعفین می‌باشد؟» (تحلیلی از اوضاع سیاسی ایران از گروه فرقان: ۷) معنای دیگر این سخن این است که شریعتی تا جایی آمده است که اکنون فرقانی‌ها باید این ایدئولوژی را که امتداد تشیع علوی است، ادامه دهند.

حجت‌الاسلام علی ابوالحسنی (منذر) در گفت‌وگو با «یادآور» درباره نسبت گروه فرقان با افکار و آرای دکتر شریعتی می‌گوید: «هولاً در ارتباط فکری و عاطفی میان اعضای گروه فرقان و نیز آرمان مستضعفین با دکتر شریعتی و تأثیرپذیری شدید آن‌ها از افکار دکتر که وی را شهید پنجم ایدئولوژیک شیعه می‌نامیدند، تردیدی نیست.» او با اشاره به برخی عبارات مشهور شریعتی مثل «خداپرستی را آخوندیسم به ابتذال کشاند» و «اسلام فردا دیگر اسلام ملا نخواهد بود» می‌گوید: «در کتاب‌ها و بیانیه‌های گروهک تروریستی فرقان، نوعاً همین‌گونه جملات دکتر شریعتی که پیام کامل روشن و مشخصی دارند، دیده می‌شود. علاوه بر این، نحوه نگاه و نگره آن گروه به مسائل اجتماعی و فرهنگی کشور با آراء و افکار دکتر قرابت بسیاری داشت و مجموع این‌ها نشان می‌داد که استادشان به آثار شریعتی، جنبه ابزاری ندارد.» در مقابل احسان شریعتی با رد ارتباط فکری گروه فرقان با دکتر شریعتی می‌گوید: «به طور کلی تفکر دکتر یک خط مشی فرهنگی، آگاهی‌بخش و خشونت‌پرهیز است و با این معیار باید منشی و روش‌های گروه‌های مدعی تداوم راه او را سنجید... دکتر از نقطه نظر استراتژیک شیوه مبارزات چریک شهری سبک آمریکایی لاتین را نمی‌پذیرفت.» او همچنین درباره ترور شهید مطهری توسط فرقان می‌گوید: «اگر گروه فرقان می‌خواست با آرای مرحوم مطهری مبارزه کند، این کارشان اثر معکوس داشت و موجب اقبال بیشتر به آثار آقای مطهری شد. به قول دکتر بد دفاع کردن همیشه بدتر از خوب حمله کردن است و نتیجه معکوس می‌دهد. دوستان نادان همیشه بدتر از دشمنان دانا ضربه می‌زنند.» و به این ترتیب فرقانی‌ها را دوستان نادان دکتر شریعتی معرفی می‌کند.

● شهید مبارزه با التقاط

در فضای دهه پنجاه که اسلام انقلابی سکه رایج و پر طرفداری بود استاد مطهری از معبود افرادی بود که پرچم مبارزه با التقاط را برافراشت و زودتر از بقیه روحانیون



به ماهیت التقاطی مجاهدین خلق پی برد و اولین بار که جزوه «شناخت» مجاهدین را دید علیه آن موضع گرفت. بر همین اساس ایشان مخالف سرسخت گروه فرقان نیز بود

● قربانیان فرقان

گروه فرقان که سخت بسا روحانیت مخالف و معتقد به حذف فیزیکی آنان بود، پس از پیروزی انقلاب، تلاش خود را برای از بین بردن روحانیون سرشناس و رهبران انقلاب در سال ۱۳۵۸ آغاز کرد و تا آذر ۵۸ چندین عملیات ترور داشتند که در هشت مورد موفق بودند. ابتدا شهید محمد ولی قرنی، سپس استاد مطهری و بعد از ایشان دکتر مفتاح و برخی دیگر مانند شهید مهدی عراقی (از مؤلفه) و شهید سید محمدعلی قاضی طباطبایی از روحانیون دانشمند و انقلابی را ترور کردند. ترور تقی حاج طرخانی در ۱۷ تیر ۱۳۵۸ توسط فرقان بیان‌گر عمق وسعت این گروه است. حاج طرخانی بنیان‌گذار اصلی مسجد قیام تهران بود. با توجه به این که مسجد قیام به کانونی برای فعالیت‌های مذهبی، سیاسی و مبارزاتی تبدیل شده بود، گروه‌های مختلفی به آنجا رفت‌وآمد می‌کردند و گروه فرقان یکی از این گروه‌ها بود و منبع اصلی تأمین هزینه‌های گروه فرقان، مرحوم حاج طرخانی بود، اما پس از ترور شهید مطهری، حاج طرخانی کمک‌های خود را به این گروه قطع کرد و همین هم موجب شد که گروه فرقان ایشان را ترور کند. اکبر هاشمی‌رفسنجانی، مرحوم ربانی شیرازی و آیت‌الله آقا رضی شیرازی (نوه مرحوم آیت‌الله میرزای شیرازی مجتهد معروف عصر ناصری) نیز مورد سوءقصد فرقانی‌ها قرار گرفتند که از ترور آنان جان سالم به در بردند. همین طرز حسین مهدیان از فعالان مسلمان که پس از تعطیلی حسینیه ارشاد و بعد از آزادی دکتر شریعتی، بیشتر جلسات شریعتی در خانه او برگزار می‌شد، توسط فرقانی‌های مدعی پیروی از شریعتی ترور شد که جان سالم به در برد.

در اوایل آبان ۵۸ مخفیگاه بزرگ فرقان در کرج شناسایی و مقادیر زیادی سلاح و مواد منفجره و اعلامیه از آنان ضبط شد و چندتن از اعضای آن دستگیر شدند. در این عملیات لیست مفصلی از کسانی که فرقانی‌ها قصد ترورشان را داشتند به دست آمد، اما ادامه پیدا کردن ترورها، نشان از فعالیت گروه فرقان می‌داد که بالاخره بانفوذ برخی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در این گروه، در ۲۲ دی ۵۸ محل رهبر گروه و جمعی دیگر از اعضای آن شناسایی شد و طی هشت ساعت درگیری مسلحانه همه آن‌ها دستگیر و در ۳ خرداد ۵۹ تیرباران شدند. بقایای فرقانی‌ها تا اوایل سال ۶۰ همچنان به انتشار برخی از جزوات می‌پرداختند و حتی از ترورهای مجاهدین خلق مانند ترور آیت‌الله خامنه‌ای در ۶ تیر ماه ۱۳۶۰ سوءاستفاده کرده و تلاش کردند ترورهای مجاهدین را با اندیشه خود پیوند دهند. گویا دو نفر از اعضای فرقان هم گریختند و بعدها به خارج کشور رفتند و تا چند سال پیش هر از گاه اعلامیه‌ای از سوی گروه فرقان منتشر می‌کردند. فرقانی‌های فراری بعد از اعدام گودرزی اولین اعلامیه را در خارج از کشور منتشر کردند و او را شهید ششم قلمداد کردند. آن‌ها بعد از شهید اول و شهید ثانی، محمد حنیف‌نژاد و مجید شریف واقفی را شهید سوم و چهارم و دکتر شریعتی را هم شهید پنجم می‌دانستند.

● دیدگاه

رابطه جهل و ترور

درباره ریشه‌های مشترک فرقان و داعش

محمدعطریانفر
عضو کمیته سیاسی
حزب کارگران سازندگی ایران

فرقان گروهی افراطی و مذهبی بود که منشأ اصلی رفتارهای خشن و افراطی آنان ریشه در جهل و فقدان درک روشن از مبانی مذهب داشت. اگرچه ریشه‌های اولیه جریان فرقان در دوران حکومت پهلوی شکل گرفت، اما بسرونداد و آثار تند عملیات خشن آنان را از ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی شاهد هستیم. به طور طبیعی انسان، وفق تدبیر عقلی و فکر و فضیلتی که خداوند در او نهادینه کرده و به ودیعت گذاشته، مأمور است در زندگی اجتماعی خود درک روشن‌ضمیر و همه‌جانبه از محیط پیرامونش داشته باشد و توصیه‌ای که به انسان می‌شود این است که در قبال هر اقدامی جانب عقل را رعایت کند؛ بدین معنا که عرف جامعه و اندیشمندان بر اقدامات او توافق، صلاح‌دید و تایید عقلی داشته باشند. مصائبی که خودخواهان حامل آن می‌شوند ناشی از جهل آنان است؛ هنگامی که انسان اسیر جهل خود بشود، با توجه به اینکه ذاتا تمایل دارد به سمت کمال حرکت کند، این کمال‌جویی مسیر طبیعی خودش را طی نمی‌کند؛ افرادی که زحمت نمی‌کشند و درک روشنی از محیط پیرامونی خویش ندارند و میل به قدرت دارند از موضع جهل و گمراهی به منظور رسیدن به مطلوباتی که در ذهن می‌پروراندند، نردبانی می‌سازند و دست به اعمالی می‌زنند که آنان را به جایی نمی‌رساند. فرقان گروهی بود که اسیر این نوع خودخواهی‌ها و تمنیات شخصی شد. آنان چون فاقد آموزش‌های لازم و اندیشه‌ورزی و فهم صحیح بودند به سمت نوعی رفتار رادیکال جهت پیدا کردند و تصورشان این بود می‌توانند از فرصتی که انقلاب فراهم کرده و نظم قدیم (حکومت پهلوی) را برهم رده، در شرایط جدید و با رفتارهای تند و غلط افراطی بهره‌برند و مسیر را عوض کنند و از تغییر مسیر مورد نظرشان کسب قدرت کنند. من بر این باورم ریشه رفتار کسانی که اسیر رادیکالیسم و رفتارهای خشن می‌شوند و عملاً خشونت را ترویج می‌کنند، ناشی از جهلی مرکب است و در این جهل مجموعه‌ای از خودخواهی‌ها و توقعات بالا شکل می‌گیرد و چون خداوند در ذات انسان و معادلات روحی او این جنس از ارتقاء، رشد و تکامل را قرار نداده، دچار بن‌بست می‌شوند و عملاً مجموعه این تمایلات او را به سوی عملکرد بیرونی و تسند افراطی هدایت می‌کند که نتیجه آن خشونت، ترور و نهایتاً حذف فیزیکی کسانی است که آنها خرافات، جاه‌طلبی‌هایشان بروز می‌کند و پدیده‌های پیرامونی‌شان را ضد خود می‌پندارند و با کمترین مرزبندی که با پدیده‌های پیرامونی پیدا می‌کنند ممکن است هر چیزی را به چشم «دشمن»

بینگارند و مخالف و رقیب خود احساس کنند و درخصوص دغدغه‌هایی که دارند فقط به حذف فیزیکی می‌اندیشند و به سمت برخوردهای خشن و افراطی حرکت می‌کنند.

● مقایسه فرقان و داعش

شهروندان جهانی مشترکاتی دارند که بر مبنای این مشترکات زندگی متعارف خود را سامان می‌دهند و ارتباطات برقرار می‌کنند و از طریق تعاملات اجتماعی، فرهنگی، زیستی و معیشتی زندگی خویش را پی می‌گیرند. معمولاً جامعه، آیین تمام‌نمای تک‌تک شهروندانش است و اگر شهروندی در این روند دچار رفتار خشن و تندی بشود بلافاصله خود را نشان می‌دهد و دیگران برابر چنین رفتاری موضع خواهند گرفت. وقتی مبنای حرکت شهروندان جهانی جهت دیگری پیدا کند و افرادی تحت اسارت همان جهل و خرافاتی که پیش‌تر به آن اشاره کردم به سمت افراط حرکت کنند، تماماً در جهلی که گرفتار آند نوعی «وحدت هویتی» می‌یابند. اگر بخواهم صریح‌تر و روشن‌تر بیان کنم، تمامی جریان‌هایی که از مسیر متعارف زندگی انسانی خارج می‌شوند و رویکرد افراطی پیدا می‌کنند و ما تحت عنوان «تندرو» از آنها نام می‌بریم، عموماً در جهل و عملیات خشن و افراطی خود دارای مشترکاتی هستند. از صدر تاریخ از زمانی که هابیل برابر قابیل قرار گرفت و قابیل نتوانست هابیل را تحمل کند، همین رفتار جاه‌طلبی و رفعت‌طلبی و عدم تحمل غیر و بی‌خردی که قابیل اسیر آن بود، وجود داشته و چنین رفتارهایی تا به امروز که در روزگار خود شاهد برخوردهای افراطی داعش هستیم، در ناهنجاری جهالت و بی‌خردی و همچنین فاصله گرفتن از عرف جامعه مشترکاتی دارند و این رفتار مشترک، هویتی واحد را در ذهن ما ترسیم می‌کند. از نظر من اگر فرقان امروز در قید حیات سیاسی و اجتماعی می‌بود همان داعش بود و اگر داعش در زمان فرقان منصف ظهور و بروز می‌یافت، در هویت و کسوت فرقان ظاهر می‌شد. ما شاهد تفاوتی در مبانی رفتاری اینان نیستیم. آنچه که آنان را متفاوت نشان می‌دهد بیشتر ناشی از محیط و زمینه‌ای است که در آن ظهور و بروز می‌یابند و به تناسب شرایط محیط پیرامون، ممکن است به عنوان مثال در ایران یک گروه با اسم فرقان و در کشورهای عربی با نام داعش و در کشورهای دیگر در کسوت گروه‌های تروریستی دیگری ظاهر شوند. همه اینها از یک سنخ هستند و طبیعت رفتاری آنان واحد است؛ لکن همان‌طور که اشاره کردم جغرافیای عمل آنان ممکن است تفاوت‌هایی را نمایان سازد. در حالی که چنانچه ریشه‌یابی و کاوش کنیم، مبانی فکری و رشد اجتماعی آنان و شیوه عملکرد و نحوه مواجهه با رقیب و مخالف، از مبانی رفتاری واحدی برخوردار

اگر داعش در زمان فرقان منصف ظهور و بروز می‌یافت، در هویت و کسوت فرقان ظاهر می‌شد. ما شاهد تفاوتی در مبانی رفتاری اینان نیستیم. آنچه آنان را متفاوت نشان می‌دهد بیشتر ناشی از محیط و زمینه‌ای است که در آن ظهور و بروز می‌یابند.

ساعت از امروز ۶۰ دقیقه جلو کشیده شد

آیندگان

کوشش برای عادی کردن اوضاع در دادبو تلویزیون

مجاهدین خلق آیت‌الله طالقانی را نامزد ریاست جمهوری کردند

سوقصد به حجت‌الاسلام هاشمی‌رفسنجانی

به کسب اجازه

کوشش برای عادی کردن اوضاع در دادبو تلویزیون

مجاهدین خلق آیت‌الله طالقانی را نامزد ریاست جمهوری کردند

سوقصد به حجت‌الاسلام هاشمی‌رفسنجانی

به کسب اجازه

کوشش برای عادی کردن اوضاع در دادبو تلویزیون

مجاهدین خلق آیت‌الله طالقانی را نامزد ریاست جمهوری کردند

سوقصد به حجت‌الاسلام هاشمی‌رفسنجانی

به کسب اجازه

کوشش برای عادی کردن اوضاع در دادبو تلویزیون

مجاهدین خلق آیت‌الله طالقانی را نامزد ریاست جمهوری کردند

سوقصد به حجت‌الاسلام هاشمی‌رفسنجانی

به کسب اجازه

دست‌نامه‌ری

زندگی‌نامه‌ی آدام اسمیت

◀ جیم پاول
مترجم: محسن محمودی

در کر کالدی، روستای ماهیگیری کوچکی در ساحل شرقی اسکاتلند غسل تعمید داده شد. با این که خانمش در آن‌جا باقی نمانده، بخشی از باغ برجای مانده است که تا کنار دریا امتداد می‌یابد. اسمیت در چهارده سالگی، سن رایج برای نام‌نویسی، وارد دانشگاه گلاسکو شد. این شهر، با جمعیتی بالغ بر ۲۵ هزار نفر، عمدتاً به‌عنوان بارانداز تنباکوی امریکاروتی گرفته بود و این تجارت حیات فکری را برانگیخته بود- روشنگری اسکاتلندی در اوج شکوفایی خود بود. دانشگاه گلاسکو تا حدی به سبب نحوه تدریس خود شهره بود، چرا که دستمزد اساتید مستقیماً از محل شهریه‌ی دانشجویان پرداخت می‌شد. این بود که اساتدان انگیزه داشتند بهتر عمل کنند. اسمیت نزد فرانسیس هاجسون فیلسوف اخلاق تحصیل کرد، شخصیتی پرچنده که سنت‌شکنی کرد و سخنرانی‌های خود را به جای زبان لاتین به زبان انگلیسی ایراد کرد. هاجسون شور و اشتیاق بسیاری نسبت به منطق، آزادی و آزادی بیان در سر داشت، که الهام‌بخش اسمیت شد. به نظر می‌رسد این هاجسون بوده که دانشجوی تیزهوش خود را به دیوید هیوم، فیلسوف خردگرای هم‌عصرش معرفی کرده است؛ اسمیت و هیوم به دوستانی نزدیک بدل شدند.

بی‌شک اسمیت شخصیتی مستقل داشته و در برخی مسائل کلیدی با هاجسون مخالفت می‌کرده است. برای نمونه هاجسون بر این باور بود که عشق به خویشن امری نادرست است و تنها اقدامات خیرخواهانه فضیلت‌مندانه هستند. آن‌گونه که اسمیت بعدها نوشته است: «عادات صرفه‌جویی، سخت‌کوشی، حزم و احتیاط، توجه و کاربست تفکر عموماً پرورده‌ی انگیزه‌های خویشن‌خواهانه هستند و در عین حال خصوصیتی بسیار ستودنی تلقی می‌شوند، سزاوار احترام و تصدیق همگان.»

اسمیت چگونه به تأثیرات شگفت‌انگیز تمایل انسان‌ها به تعقیب علائق شخصی خود پی برد؟ خوب، او شخصی فوق‌العاده تکینه و ژرف‌نگر بود که سال‌ها [از عمر خود] را در یک مرکز تجاری پر رونق سپری کرد، پس باید از مشاهدات خود بسیار آموخته باشد. او این کنان اسمیت‌شناس، براین باور است که برزاند ماندویل پزشک هلندی هم یقیناً با هجونه‌ی بحث‌برانگیز خود یعنی حکایت زنبورها؛ یا ردیلت‌های شخصی، منافع عمومی (نسخه‌ی نهایی، ۱۷۲۹) بر تفکر اسمیت تأثیر گذاشته است. ماندویل در این اثر مردمان بلندنظر را با این پیشنهاد مهیوت می‌سازد که تعقیب علائق شخصی خوب است، چرا که مردم را به خدمت یکدیگر رهنمون می‌سازد و به شکوفایی جامعه کمک می‌کند.

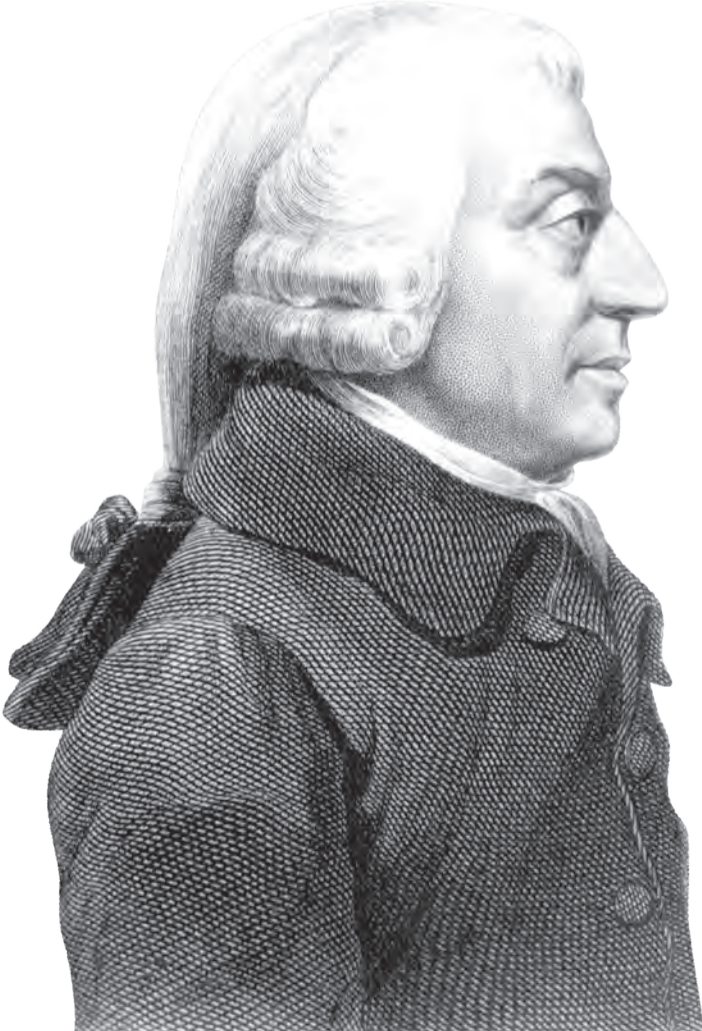
اسمیت می‌خواست در دانشگاهی اسکاتلندی تدریس کند و روش مرسوم برای کسب کرسی استادی این بود که فرد قابلیت‌های خود را نشان دهد و چند سخنرانی ایراد کند. اگر مقامات دانشگاه تحت‌تأثیر قرار می‌گرفتند و نیازی به پر کردن کرسی‌ای خالی وجود داشت، ممکن بود او برگزیده شود. بنابراین در سال ۱۷۴۸ اسمیت در ادینبورگ شروع به ایراد خطبه‌هایی در باب اخلاق، اقتصاد و سیاست دفاعی کرد. مقدر بود او باقی حیات خود را به تشریح این مطلب در کتاب‌ها بپردازد.

در سال ۱۷۴۹، پیش از آن که آثار عمده‌ی اقتصاددان‌های لسه‌فر فرانسوی منتشر شوند، اسمیت آماده بود تا این نتیجه را بگیرد که راه افزایش رفاه این است که حکومت مردم را به حال خود رها کند. دو گالد استوارت یکی از شاگردانش روایت می‌کند که اسمیت همان سال در یک سخنرانی می‌گوید: «چیزی مثل صلح، مالیات‌های سهل و اجرای قابل تحمل عدالت لازم نیست تا کشوری را از پایین‌ترین درجه‌ی بربریت به بالاترین ثروت و فراوانی

اسمیت در نظریه‌ی عواطف اخلاقی از پروژه‌ی بعدی خود خبر داد: «در گفتاری دیگر تلاش خواهم کرد که روایتی از اصول کلی قانون و حکومت ارائه کنم و انقلابات گوناگونی که این دو در اعصار و دوران‌های مختلف جامعه دستخوش‌شان بوده‌اند، نه تنها آنچه با عدالت مربوط می‌شود، بلکه درباره‌ی آنچه به سیاست درآمدها و تسلیحات مربوط می‌شود و هر آن چیز دیگری که ابژه‌ی قانون است.» البته که این پروژه ثروت ملل بود.

هیوم نسخه‌ای از نظریه‌ی عواطف اخلاقی را برای چارلز تاونزند، دولت‌مرد انگلیسی، فرستاد. مقدر بود او در مقام وزیر مستعمرات با محروم ساختن مستعمرات آمریکایی از اختیارات ارجمندها و سهواً برانگیختن جنبشی انقلابی، بدنام شود. تاونزند می‌خواست فردی برجسته و طراز اول معلم خصوصی هنری اسکات، پسرخوانده‌اش و دوک بالکو شود. تاونزند پذیرفت که سالانه ۳۰۰ لیره به‌علاوه هزینه‌های بردن دوک به تور بزرگ اروپا را به اسمیت بپردازد یعنی سه برابر مبلغی که اسمیت از دانشگاه گلاسکو می‌گرفت. علاوه‌براین، اسمیت مقرری سالانه‌ی مادام‌العمری معادل ۳۰۰ لیره هم دریافت می‌کرد. با این که اسمیت هرگز تجارت نکرده بود اما می‌دانست که چگونه معامله‌ی خوبی جوش دهد! اسمیت در ژانویه ۱۷۶۴ در لندن با دوک دیدار کرد و از آن جا به تولوز، تفرجگاهی مشهور نزد انگلیسی‌ها، سفر کردند. اسمیت در تولوز سرپرستی جوانی دیگر، هیو کمپبل اسکات، برادر کوچک دوک را هم برعهده گرفت.

هر چند که ممکن بود این معامله‌ی جدید اسمیت در مطالعاتش وقفه ایجاد کند، و فرصت غیرمنتظره در اختیارش گذاشت. نخست، برای هر کسی که به آزادی علاقه‌مند بود، فرانسه‌ی آن زمان مقصدی ایده‌آل بود. اسمیت مستقیماً می‌دید که فرانسوی‌ها چطور با حکومتی بسیار پرهزینه‌تر و مداخله‌گرتر از آن چه او پیش‌تر تجربه کرده بود، دست‌وپنجه نرم می‌کنند. شورشیان اندیشمند سرشناس به دیدار او می‌رفتند. او از ژنو دیدار و ولتر را ملاقات کرد، که گویا راجع به این دیدار گفته است: «این اسمیت مردی فوق‌العاده است.» اسمیت در پاریس با فرانسوا کنه، پایه‌گذار مکتب طبیعیون (فیزیوکراسی) اقتصاد‌لسه‌فر دیدار کرد. اسمیت فرصت یافت که ژاک تورگو را ملاقات کند، کسی که اصول‌لسه‌فر را در عمل پیاده کرد. اسمیت گفت که فلسفه‌ی لسه‌فر فرانسوی «با وجود تمام نقایصش، شاید نسبت به سایر نظریه‌هایی که تا کنون در اقتصاد سیاسی منتشر شده‌اند، نزدیک‌ترین به حقیقت باشد و به همین دلیل کاملاً ارزش عنایت هر فردی که می‌خواهد دعوت شد.



اصول آن علم بسیار مهم را مطالعه کند، دارد.» بی‌حوصلگی و بی‌قراری‌اش در تولوز به اندازهای گشت‌و‌گذارش در پاریس مهم بود. اسمیت مصمم شد. پروژه‌های را پی بگیرد که پنج سال پیش در نظریه‌ی عواطف اخلاقی ترسیم کرده بود. او در ۵ جولای ۱۷۶۴ خطاب به هیوم نوشت: «هن برای گذران وقت نگارش کتابی را آغاز کرده‌ام.» بدین گونه پیش‌نویس اولیه‌ی ثروت ملل را آغاز کرد. اقامت اروپایی اسمیت پس از قتل غیرمنتظره‌ی هیو اسکات در اکتبر ۱۷۶۶ در پاریس، پایان یافت. اسمیت و دوک به لندن بازگشتند و اسمیت به بازنگری نظریه‌ی عواطف اخلاقی مشغول شد. او سپس به کر کالدی بازگشت، جایی که با مادرش زندگی می‌کرد، و دوباره سراغ ثروت ملل رفت. او نوشته است: «کارم این‌جا مطالعه است، تفریح‌اتم طولانی هستند، پیاده‌روی‌های تنها در کنار دریا ... با این همه به غایت احساس شادی، راحتی و خشنودی می‌کنم. شاید در تمام عمرم این‌طور نبوده‌ام.»

اسمیت تا سال ۱۷۷۰ به بازنگری‌های طاقت‌فرسا در اندیشه‌هایش پرداخت. او طی سال ۱۷۷۳ مطالب مهمی در باب اجاره، دستمزدها و مستعمرات آمریکایی را در کتابش گنجاند. در آوریل آن سال به لندن نقل مکان کرد تا بتواند مطالب پژوهشی بیشتری بیابد. او اسناد موزه‌ی بریتانیا را کاوشید و در بریتیش کافه هاوس در خیابان کاکسپهر روی بازنگری‌ها کار می‌کرد، کافه‌ای که بسیاری از هنرمندان و متفکرین اسکاتلندی در آن گرد هم می‌آمدند. او در آن کافه به همراه بسیاری از جمله جاشوا ریتولاز نقاش و رابرت آدامز معمار، عضو جمع هفتگی‌ای بود که برای صرف شام گرد هم می‌آمدند. ظاهراً اسمیت نسخه‌هایی از هر فصل جدید کتاب خود را به دوستانش می‌داد که آن را مورد بحث قرار داده و نقد کنند. آدام فرگوسن، دوست اسمیت، در چهارمین چاپ کتابش یعنی تاریخ جامعه‌ی مدنی به خوانندگان بشارت داد: «شاید به زودی همگان (از سوی آقای اسمیت، نویسنده‌ی نظریه‌ی عواطف اخلاقی) به نظریه‌ی در اقتصاد ملی دسترس‌ی خواهند داشت که برابر است با تمام آنچه که تا کنون در هر میجی از علم منتشر شده است.»

نهایتاً در ۹ مارس ۱۷۷۶ ثروت ملل از سوی انتشارات استارهان و کادل منتشر شد. این اثر دو جلدی رحلی (۹ در ۱۲ اینچ) مشتمل بر بیش از هزار صفحه بود. آن هنگام اسمیت ۵۳ سال داشت. راس زندگی‌نامه‌نویس نقل کرده است که «زمان انتشار- به گونه‌ای تنظیم شده بود که توجه پارلمسان را جلب کند و بر نظر اعضای پارلمان درباره‌ی راه‌حل مسالمت‌آمیز منازعه [امریکا] تأثیر بگذارد. امریکا نقطه‌ای اساسی در کاربست نظریه‌ی بازار آزاد بود و اگر اسمیت می‌توانست حامیانی برای خود دست‌وپا کند، امید برای پایان یافتن چرخه‌ی خشونت ناشی از تلاش‌ها برای حفظ نظام مستعمراتی کهن شامل کنترل‌ها و ممنوعیت‌های اقتصادی، متصور بود.»

بازنگری‌های پرزحمت اسمیت نتیجه داد، زیرا خواندن کتاب به‌قدری سهل‌الوصول بود که گویا وی آن سوی میز با شما سخن می‌گوید و به نحوی ساده شرح می‌دهد که چه چیزی چرخ اقتصاد را می‌چرخاند. او نوشت، «ها از سخاوتمندی قصاب، آبیوساز یا نانوا نیست که انتظار شام می‌کنیم؛ شام ما نتیجه‌ی توجه ایشان به منافع خودشان است. [در تعامل با ایشان] ما نیازهای خود را برمی‌آوریم، اما نه به اتکالی انسانیت ایشان بلکه به سبب حب نفس ایشان، و در معامله با ایشان سخن بر سر این نیست که ما محتاج مورد نیاز ما چه هست، بلکه بر سر این است که ایشان چه منفعتی قرار است حاصل کنند»

اسمیت به کرات دفاعی جانانه از مردم کوچه و بازار در برابر سیاست‌مداران طماع اقامه کرد. برای نمونه: «بنابراین نهایت بی‌شرمی و گستاخی پادشاهان و وزرا است که مدعی شوند دارند از معیشت افراد مراقبت می‌کنند و مخارج آنان را چه به واسطه‌ی قوانین ضداسراف و چه به واسطه‌ی ممنوعیت واردات تجملات خارجی کنترل می‌کنند. آنان خود همواره و بلااستثنا بزرگ‌ترین اسراف‌کاران جامعه هستند. اجازه دهید ایشان به حساب و کتاب مخارج خودشان مشغول باشند و ایشان هم می‌توانند با اطمینان خاطر حساب و کتاب مخارج افراد را به خودشان

آدام اسمیت با ثروت ملل، بانگی پرطنین برای آزادی اقتصادی، همه‌ی این مسائل را به چالش کشید. با این که بسیاری از جزئیات ایده‌های کتاب اصالتاً مخلوق ذهن اسمیت نبودند، او با کتاب خود بینشی جسورانه به وجود آورد که در همه‌جا مردم را تحت تأثیر قرار داد. او نشان داد که راه دست‌یابی به صلح و بهروزی آزاد گذاشتن افراد است.

بسیارند. اگر اسراف کاری و ولخرجی خودشان مملکت را ویران نسازد، ولخرجی شهروندان هرگز چنین نخواهد کرد.» ثروت ملل، بیان‌گر تقدیری شورانگیز از بهترین روش کارکرد یک جامعه‌ی آزاد است. مشهورترین سطور اسمیت می‌گوید: «[یک سرمایه‌گذار نوعی] تنها امنیت خود را در نظر دارد و با هدایت مساعی‌اش به‌نحوی که محصولی با بالاترین ارزش تولید شود، تنها به سود خویش می‌اندیشد، و او در این مورد کما بسیار موارد دیگر توسط دستی نامرئی هدایت می‌شود تا به حصول هدفی کمک کند که در مقصودش جایی نداشته است. برای جامعه هم بد نیست که این هدف بخشی از مقصود او نبوده است. او با پی‌جویی منافع خود به کرات منافع جامعه را کارآمدتر از زمانی ارتقا می‌دهد که واقعاً آن هدف ارتقا منافع جامعه را قصد می‌کرد. هرگز سراغ ندارم خیر چندانی از جانب کسانی که به قصد خیر عام تجارت می‌کنند [به جامعه] رسیده باشد.»

اولین واکنش از جانب آن دوستانش بود که از نزدیک شاهد تکامل تدریجی کتاب بودند. برای نمونه دیوید هیوم در اول آوریل ۱۷۷۶ [گفت]- «هن از عملکرد شما بسیار خشنود هشتم.» دواود گیبون تاریخ‌نگار خطاب به آدام فرگوسن نوشت: «چه اثر شگرفی است این کتاب که دوست مشترک‌مان آقای آدام اسمیت با آن اذهان عموم را منور ساخته است! علمی چنین مبسوط در کتابی مجرد و ژرف‌ترین ایده‌ها که با زبانی سلیس بیان شده‌اند.» توماس جفرسون سخت علاقه‌مند این کتاب شد و گفت در باب پول و تجارت، «ثروت ملل اسمیت بهترین کتاب برای مطالعه است.»

چاپ نخست کتاب طی شش ماه به فروش رسید و شش‌هفتاد و سه اسمیت برانگیخت. در سال ۱۷۷۶ نسخه‌ی آلمانی، در سال ۱۷۷۹ نسخه‌ی دانمارکی، در سال ۱۷۸۰ نسخه‌ی ایتالیایی و در سال ۱۷۸۱ نسخه‌ی فرانسوی آن منتشر شد. دست‌گاه انگلیسیون اسپانیا، کتاب را به دلیل آن‌چه مفکرات «بی‌ارزشی سبک و بی‌بنی‌دواری اخلاقی‌اش» خواندند، توقیف کرد. اسمیت بلافاصله پس از پایان کتاب با زبیتنی آن را آغاز کرد. ویراست‌های جدید انگلیسی آن در سال‌های ۱۷۸۴، ۱۷۸۶، ۱۷۸۹ منتشر شدند. اسمیت فرصت چندانی برای کار دیگری نداشت. او با برقی شیفت‌آمیز از شوخ‌طبعی، در اشاره به حواس‌پرتهی شهره‌ی عام‌خاص‌اش، در سال ۱۷۸۰ به ناشر لندن خود گفت: «کم مانده بود فراموش کنم که من نویسنده‌ی پژوهشی در باب ثروت ملل بوده‌ام.»

دوک با کلو از موفقیت اسمیت به شعف آمده بود و از نفوذش بهره گرفت تا معلم خصوصی سابق‌اش را به سمت کمیسر اداره‌ی گمرکات منصوب کند، منصبی پرمنفعت و نه‌چندان پرزحمت (۶۰۰ لیره در سال) که اسمیت پذیرفت. پاداشی برای تاجری آزاد! اسمیت مطالبی را گرد هم آورد و راجع به تاریخ فلسفه و تاریخ حقوق و حکومت یادداشت‌هایی نوشت. اما نوشتن‌اش به کندی پیش می‌رفت، کما این که در سایر پروژه‌هایش هم این‌گونه بود و این اثر به سبب آن که وضع سلامتی‌اش رو به وخامت نهاد به سرانجام نرسید.

اسمیت در ۱۷ جولای ۱۷۹۰ بی‌سروصدا در خانه‌ی کر کالدی‌اش درگذشت و در قبرستان کانن‌گیت به خاک سپرده شد. همان‌طور که خودش خواسته بود، جوزف بلک و جیمز هاتون، مجریان وصیت‌نامه‌اش، تقریباً تمام دست‌نوشته‌هایش را سوزاندند و زندگی‌نامه‌نویسان بسیاری را مأیوس ساختند. آثارش جاودانه شدند و او خود فانوس راه کسانی شد که عشق‌شان به آزادی قرن نوزدهم را به صلح‌آمیزترین دوران در تاریخ مدرن بدل ساخت. اکنون حدود دو‌سیست سال پس از مرگ اسمیت، اقتصاددان‌ها ایرادات فنی کار او را یافته‌اند، با این حال آوازه‌اش سرگردنی از رقبای اغواگری مانند کارل مارکس یا جان مینارد کینز بالاتر است. جورج استیگلر برنده‌ی جایزه‌ی نوبل به اسمیت لقب «قدیس کسب‌و‌کار آزاده» داده است. ای. ال. مینکن گفته است: «هیچ کتابی مسحورکننده‌تر از ثروت ملل آدام اسمیت در زبان انگلیسی وجود ندارد.» او در سر‌آغاز قرن بیستم و یکم هم‌زمان با نوازی آزادی حضور پررنگی دارد.

سیاست

جان لاک در رساله دوم درباره حکومت است که طرحی را از دیدگاه خود در تبیین سرشت نظام آزادی می‌آورد. اعمال قدرت خودکامه به هر شکلی که درآید، با نظام آزادی تعارض دارد و آغاز پایان اجتماع سیاسی است

درس‌نامه اندیشه سیاسی

آغاز آزادی

بازخوانی آثار و آراء پدران بنیانگذار لیبرالیسم: مورد جان لاک

حامد زارع
روزنامه‌نگار حوزه فلسفه و الهیات

تأثیر جان لاک در تاریخ اندیشه سیاسی جدید غرب به اندازه‌ای است که بسیاری معتقدند هر انسان مدرنی از بسیاری جهات لاک می‌اندیشد و لاک عمل می‌کند. جان لاک نقاد رادیکال هر گونه خودکامگی و مداخله تمام‌عیار آزادی خواهی بود. همو بود که در تأملات و مطالعات خویش راه را بر هر گونه استبداد بست و به همین دلیل درخشان‌ترین چهره سنت لیبرالی در تاریخ اندیشه غرب محسوب می‌شود. چهره‌های مشروطه‌طلب که پس از هابز اقتدارطلب در بریتانیا ظهور می‌کنند، توماس هابز راهی را در فلسفه سیاسی گشود که جان لاک آن را در انتها پیروید. هر دوی این فلاسفه سیاسی نخستین نویسندگان در سنت غربی هستند که از وضع طبیعی و حقوق طبیعی در شکل مستقل آن سخن به میان آوردند. البته هابز با نوشتن لوایاتان توجیه‌گر دولت مطلقه شد و لاک با نوشتن دو رساله خود تئورسین دولت مشروطه شد. اما چرا هر دو این فلاسفه را باید جزو پدران بنیانگذار لیبرالیسم به حساب آورد؟ «گرچه آموزه‌های هابز مفاهیمی استبدادی را در بر داشت، دست کم از یک راه اساسی، فراهم آوردن نقطه عزیمت لاک در تدوین لیبرالیسم وی به شمار می‌رفت... هابز نه تنها الهیات را به عنوان پایه نظریه سیاسی نپذیرفت، بلکه مبنای جدیدی برای آن پیشنهاد کرد.» (ج. برونفسکی / ب. مازلیش. ۱۳۸۷. صفحه ۲۸۴) به عبارت دیگر، اگر توماس هابز با تقویت قدرت مطلقه حکومت و لغو اختیارات شهروندان در قبال اقتدار نهاد دولت، پایه گذار لیبرالیسم سیاسی از مسیر شناسایی دولت به مثابه بازیگری مستقل و بالاختیار شد، جان لاک با تقویت فردگرایی و تأکید بر آزادی خواهی در بازیگری قراردادی اجتماعی هابز، پایه گذار لیبرالیسم مدنی از مسیر تحدید دولت شد. همو با کاستن از رادیکالیسم هابز در سلب مسئولیت از مذهب، تلاش کرد تا مسیحیت را عقلانی کند. از سوسی دیگر باید گفت اگر چه هابز و لاک در تأیید بحران در جامعه انگلستان و تلاش فکری برای رفع آن همدستان هستند هر یک سناریو خود را از علل بحران ارائه می‌دهند. هابز بر آن بود که اقتدار پادشاه به خاطر فساد مردم و استکفاف آنها از انجام وظایف شان از دست رفته است. «لاک با هابز موافق بود که اقتدار نظام پادشاهی در انگلستان از دست رفته است. اما در نظر لاک این تضعیف اقتدار از آنجا ناشی شده بود که پادشاه درصدد بود که حدود اقتدار خود را زیر پا بگذارد.» (توماس اسپرینگز. ۱۳۸۷. صفحه ۶۲) اما با عبور از تشابهات و تفاوت‌های هابز و لاک به ایده پردازی وضع طبیعی نزد آنان، به‌مثابه متفکران و اصحاب قرارداد اجتماعی، می‌رسیم.

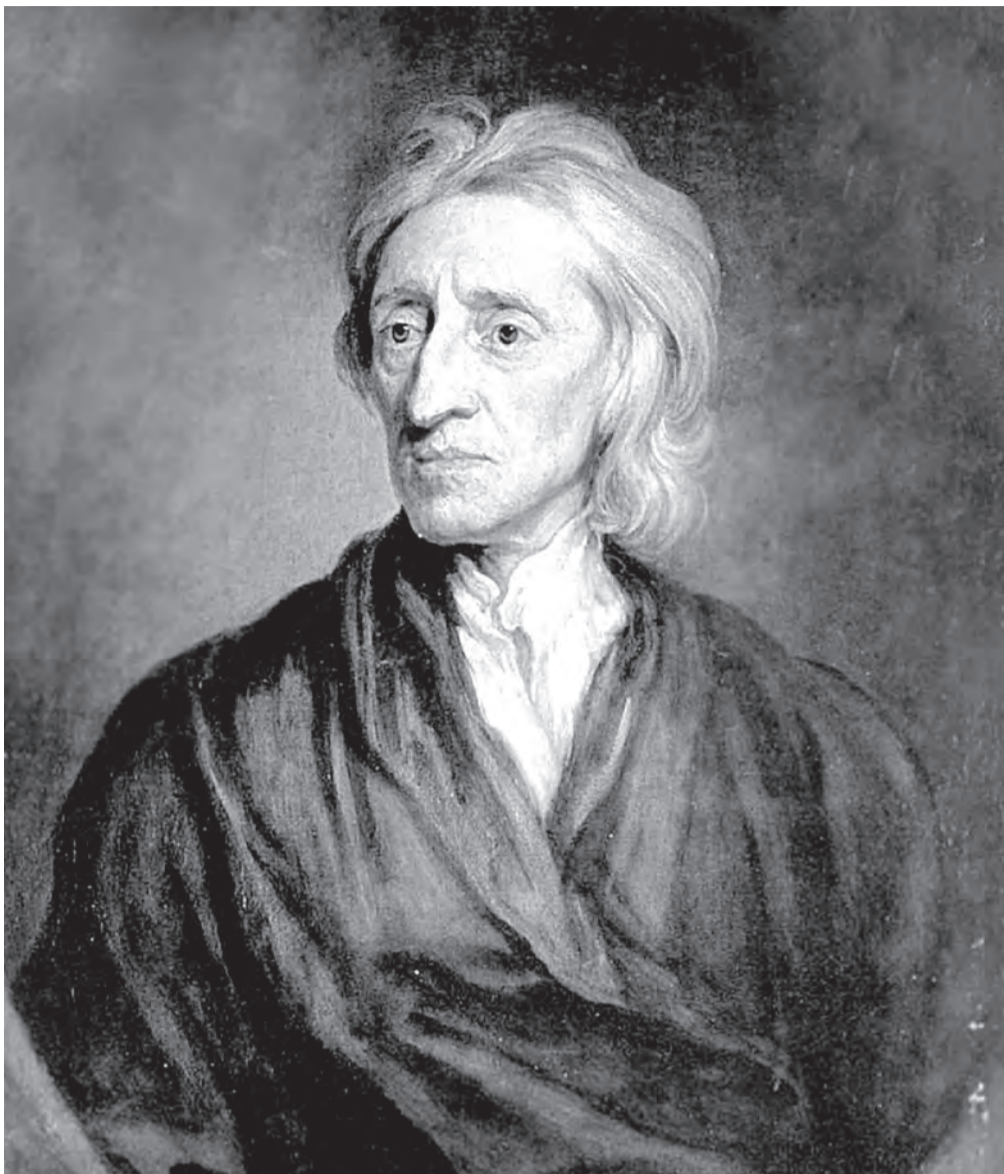
گذار از وضع طبیعی هابزی

علاوه بر اهتمام جان لاک به تأسیس لیبرالیسم مدنی، اجتهاد او در تعریف آزادی در بطن قرارداد اجتماعی را نیز نباید نادیده گرفت. در این معنا آزادی چیزی جز جست‌وجوی خوشبختی از سوی بشر نمی‌تواند باشد. جست‌وجویی که نزد هابز اگر هم معنی داشته باشد، جست‌وجوی برای وصول به اعیان است. به همین دلیل هابز فرصت کافی برای ایده پردازی آزادی پیدا نکرد. چه اینکه با مفاهیمی نظیر ترس و مرگ تنها می‌توان زایشگر لوایاتانی بود که وضع طبیعی را به وضع منظمی مبدل کند که قدرت فائقه بر خلاف هابز وضع طبیعی را خشونت‌بار و مشحون از ترس از مرگ نمی‌دید و بر طبع مدنی

انسان تأکید دوباره‌ای نهاد و شارع وضع طبیعی سرشار از آرامش و عقلانیت شد. اگر هابز ترس و نفع شخصی را به عنوان عامل برانگیزاننده انسان‌ها در وضع طبیعی ارزیابی می‌کرد، لاک احساس احترام و مدارای برخاسته از یک دین طبیعی را عوامل کنترل‌کننده انسان‌ها در وضع طبیعی می‌دانست. جان لاک در مهم‌ترین کتاب خود می‌نویسد: «وضع طبیعی قانونی طبیعی هم دارد که بر آن حاکم است و هر کسی را مکلف می‌کند و عقل که همان قانون است همه انسان‌هایی که به عقلشان رجوع می‌کنند می‌آموزد که همه برابر و مستقل هستند و هیچ کس نباید صدمه‌ای به زندگی، سلامت، آزادی و دارایی‌های دیگران بزند.» اما با وجود اینکه وضع طبیعی تصویر شده توسط جان لاک بسیار روشن‌تر و پرآرامش‌تر از وضع طبیعی تصویر شده توسط توماس هابز است، لزوم عقد قرارداد اجتماعی و خروج از وضع طبیعی در اندیشه سیاسی جان لاک نیز ضروری می‌شود. چه اینکه از دیدگاه او اگر چه وضع طبیعی یک وضعیت معطوف به آزادی است، جوازی برای آن وجود ندارد! اینجا است که می‌توان از تشابه نظر و اشتراک عقیده هابز و لاک در تأسیس حاکمیت مستقل به عنوان پدران بنیانگذار لیبرالیسم سخن به میان آورد، منتها با این تفاوت که پیش‌فرض‌ها و نتایج هر یک از آنها متفاوت‌تر از یکدیگر بود. چه اینکه هابز بود که اعلام کرده بود وضع طبیعی همان وضع جنگ است و در آن وضع آدمیان بی‌خردانه رفتار می‌کنند و به حاکمی مطلق نیاز دارند تا آنها را کنترل کند. لاک با زیرکی این استدلال را وارونه کرد و اظهار داشت که در وضع طبیعی عقل حکمفرما است. لاک اعلام کرد آدمیان برای پریش از آشوب و برای کنترل کسانی که وضع طبیعی را مختل می‌کنند، به جامعه سیاسی یا مدنی می‌پیوندند.» (ج. برونفسکی / ب. مازلیش. ۱۳۸۷. صفحه ۲۹۲) اما این جامعه سیاسی و مدنی چیست و چه مختصاتی دارد؟

جامعه سیاسی و مدنی

جامعه سیاسی یا مدنی جامعه‌ای است که برای رفع دعاوی انسان‌ها با یکدیگر تشکیل می‌شود و متشکل از انسان‌هایی با اراده آزاد است. خود جان لاک درباره افتتاح این جامعه می‌نویسد: «آن چیزی که هر جامعه سیاسی را می‌آغازد یا عملاً تشکیل می‌دهد چیزی نیست جز رضایت شماری از آزاده‌مدان که اکثریتی کافی برای گرد آمدن و ادغام شدن در چنین جامعه‌ای را دارند.» اما سپس از عقد قرارداد اجتماعی و افتتاح جامعه سیاسی و مدنی باید از سوی مردم حقوق و امتیازاتی برای هیئت حاکمه در نظر گرفته شود. «مهم‌ترین امتیازی که مردم در هنگام ورود به جامعه مدنی و آغاز می‌کنند مربوط به داوری‌شان است. از بسیاری جهات، انتقال به جامعه مدنی از آزادی آنان نمی‌کاهد. در وضع طبیعی، آزادی مردم را قانون طبیعی محسود می‌کند. در جامعه مدنی، آنان مقید به قوانینی هستند که حکومت وضع می‌کند. اما چون این قوانین با قوانین طبیعی سازگار است، وضع آنان تغییر عمده‌ای پیدا نمی‌کند.» (جورج کلاسنکو. ۱۳۹۱. صفحه ۲۴۲) حال سوال اینجا است که اگر از نظر لاک تفاوت و تمایزی میان قوانین حاکم بر وضع طبیعی و قوانین حاکم بر جامعه مدنی نیست چرا باید تن به عقد قرارداد اجتماعی و تأسیس حکومت داد؟ آیا با عقلانیتی که در نظام فکری لاک جایگاه دارد، آزادی در وضع طبیعی با آزادی در جامعه مدنی تفاوتی می‌تواند داشته باشد؟ در پاسخ می‌توان اینگونه گفت که «آزادی در وضع طبیعی برای هر فردی رفتن به دنبال تفسیر خودش از قانون طبیعی است. جامعه مدنی از این نظر با وضع



طبیعی فرق دارد، چون در جامعه مدنی فقط یک تفسیر واحد پذیرفته شده از قانون طبیعی وجود دارد که در قوانین جامعه تجسم پیدا می‌کند. هر شخصی هنگام ورود به جامعه مدنی توافق می‌کند که از این قوانین تبعیت کند و در نهایت تفسیر جامعه از قانون طبیعی را جایگزین تفسیر خودش می‌کند.» (جورج کلاسنکو. ۱۳۹۱. صفحه ۲۴۲) بدین ترتیب است که جامعه سیاسی و مدنی مورد نظر جان لاک مکانی برای حفاظت از فردیت با محوریت قانون می‌شود.

دفاع از فردگرایی و حقوق فردی

یکی از وجوه برجسته کار جان لاک در سنت فکری مغرب‌زمین فردگرایی اوست. لاک در نظام اندیشه خویش به هر قیمتی که شده از فردیت و حقوق فردی در برابر قدرت دفاع می‌کند و مسبب به وجود آمدن فراهی درخشانی در تاریخ اندیشه سیاسی جدید غرب می‌شود. لاک از یکایک افراد نه تنها در برابر قدرت سیاسی بلکه در برابر جامعه مدنی دفاع می‌کند و حرمت فردیت را بر عظمت جمعیت مقدم می‌داند. البته این بدین معنا نیست که حکومت و جامعه را نادیده می‌گیرد، بلکه منافع حکومت و جامعه را قابل تقلیل به منفعت افراد می‌داند و به همین سبب در مسیر حفظ و تکریم حقوق فردی گام برمی‌دارد. جان لاک در پیش‌فرض‌ها، تلقی‌ها و استدلال‌های خود سعی می‌کند در خط مقدم حفظ حقوق افراد و ایستادن در موضعی که در برابر منابع و مصادری که نیت و توان تضییع حقوق فردی را دارند باشد. «ساس استدلال لاک در خصوص اینکه چرا حکومت و جامعه مجاز نیستند تا فرد را از حقوق طبیعی‌اش محروم نمایند، آن است که این حقوق را هیچ یک از آنان به فرد اعطاء نکرده که بتواند آنها را از وی بازستاند. انسان قبل از آنکه وارد جامعه شود از این حقوق برخوردار بوده و فی‌الواقع به این دلیل وارد زندگی اجتماعی می‌شود که در وضعیت طبیعی آن حقوق طبیعی خدشه‌دار می‌شده و برای حفظ و حراست از آن حقوق است که در چارچوب قرارداد اجتماعی وارد اجتماع سیاسی و مدنی می‌شود. در مرحله بعدی نیز باز برای تأمین آتی آن حقوق است که نهادهای مدنی از جمله حکومت را پدید می‌آورد.» (صادق زیباکلام. ۱۳۸۸. صفحه ۱۰۱) جان لاک در رساله دومی که درباره حکومت تألیف کرده است ضمن تأکید بر تحدید حکومت و جامعه از هدف

تک‌تک افراد در پیوستن به جامعه سیاسی و مدنی سخن می‌گوید و می‌نویسد: «گرچه انسان‌ها وقتی وارد اجتماع می‌شوند، مساوات، آزادی و قسدرت و قدرت طبیعی خود را که در وضع طبیعی داشتند، تسلیم دستان جامعه می‌کنند که از این قوانین تبعیت کند و در نهایت تفسیر جامعه از قانون طبیعی را جایگزین تفسیر خودش می‌کند.» (جورج کلاسنکو. ۱۳۹۱. صفحه ۲۴۲) بدین ترتیب است که جامعه سیاسی و مدنی مورد نظر جان لاک مکانی برای حفاظت از فردیت با محوریت قانون می‌شود.

اصل خدشه‌ناپذیر مالکیت

البته این تنها فردگرایی نیست که پیشینه‌ای لیبرال به آموزه‌های جان لاک می‌دهد، بلکه مفاهیم دیگری نیز در دستگاه فکری لاک وجود دارند که سنگ‌بنای لیبرالیسم امروز شده است و از جمله آنان می‌توان به اصل خدشه‌ناپذیر مالکیت اشاره کرد. جان لاک معتقد است که پذیرش یا عدم پذیرش حق مالکیت هیچ ارتباطی با عقد قرارداد اجتماعی و تأسیس حکومت سیاسی و جامعه مدنی ندارد و قوام مالکیت محکم‌تر از آن است که پیش یا پس از عقد این قرارداد مورد تعرض قرار بگیرد. «لاک حق مالکیت را با استواری برقرار ساخت و با تبدیل آن به حقی فردی، از سنت گسیخت.» (پی‌یر منان. ۱۳۹۶. صفحه ۱۰) به عبارت بهتر لاک توانست حقی طبیعی نسبت به مالکیت برای افراد ایجاد کند.

رواج رواداری و منش میانه‌روی

جان لاک هیچ وقت نتوانست روایت توماس هابز از گستره شکافی که میان انسان از یکسو و طبیعت و مذهب از سوی دیگر وجود دارد را بپذیرد و در نتیجه در فلسفه سیاسی خود میانه‌روی بیشتری به خرج داد و پایه گذار رویه‌ای مبتنی بر مدارا و تساهل نیز شد. چه اینکه به ادعای بسیاری از تفسیرگران تاریخ اندیشه سیاسی غرب، میانه‌روی را باید عنصر مقوم نظام فکری لاک محسوب کرد. «یک مفسر ساده بیستمی جان لاک خیلی خوب گفته است که

مذهبی معینی نبودند. کاربرد زور برای دست یافتن به یکنواختی مذهبی هم غیرممکن است و اینکه با اخلاق مسیحی مغایرت دارد.» (عبدالرحمن عالم. ۱۳۸۴. صفحه ۲۸۹) تأکید لاک بر اخلاق مسیحی را نیز باید جدی گرفت. چه اینکه وجه مذهبی و الهیاتی نزد جان لاک به هیچ وجه کم‌رنگ نیست. حتی برخی‌ها بر آن هستند که «به دلیل نقش مهمی که قانون طبیعی در فلسفه سیاسی لاک ایفا می‌کند، لاک از بسیاری جهات شبیه متفکران سنتی قرون وسطایی نظیر قدیس توماس آکوئیناس است.» (جورج کلاسنکو. ۱۳۹۱. صفحه ۲۱۹) جان لاک در پردازش وضع طبیعی و قانون طبیعی نیز از دیانت غفلت نمی‌ورزد و مفردات آن را در کارگاه فکری خود به استخدام در می‌آورد. «وقتی لاک از قانون طبیعی سخن می‌گوید، منظور همان حقی است که قانون الهی تحت لوای قانون طبیعی داده. خداوند جهان و مخلوقاتش را عبث نیافریده است. بدون شک، خواست خداوند تداوم گذران زندگی انسان‌ها است. قصد اینکه زندگی تداوم داشته باشد نیز مطابق خواست خدا است.» جان مککلند. ۱۳۹۳. صفحه ۵۱۲) جان لاک بحث درباره وضع طبیعی و قانون طبیعی و از همه مهمتر قرارداد اجتماعی و جامعه مدنی و سیاسی را در دو رساله حکومت انجام می‌دهد.

دو رساله جان لاک

رساله نخست جان لاک درباره حکومت مدنی حاوی حمله‌ای مستقیم به سر رابرت فیلمر نویسنده کتاب پدرسالاری یا قدرت طبیعی شاهان بود. رساله دوم لاک نیز می‌تواند حمله‌ای صریح به توماس هابز و نظراتش در کتاب لوایاتان تلقی شود. اما فارغ از این برداشتهای سلبی، رویکرد ایجابی لاک در این دو رساله را باید مطمح نظر قرار داد. از این منظر رساله دوم از اهمیت کم‌نظیری برخوردار است و در قالب نظام سیاسی لاک قرار می‌گیرد. رساله دوم که مشهورترین کتاب جان لاک نیز محسوب می‌شود شامل نظریه پردازی‌های او درباره منشأ و کاربرد قدرت سیاسی می‌شود. در همین رساله است که جاودانه‌ترین جملات و ترجیع‌بندها در درباره آزادی به نگارش در می‌آورد. در این رساله است که «طرحی از دیدگاه خود در تبیین سرشت نظام آزادی را می‌آورد. اعمال قدرت خودکامه به هر شکلی که درآید، با نظام آزادی تعارض دارد و آغاز پایان اجتماع سیاسی است.» (جواد طباطبایی. ۱۳۹۳. صفحه) بدین ترتیب است که نه تنها می‌توان جان لاک را آغازگر بحث منسجم درباره آزادی در فلسفه سیاسی غرب جدید دانست، بلکه همو را باید آغازکننده عصر روشنگری در نیمه دوم سده هفدهم میلادی دانست.

منابع و مآخذ:

نامه‌ای در باب تساهل. جان لاک. ترجمه شیرزاد گلشاهی کریم. چاپ دوم. تهران. نشر نی. ۱۳۸۳
لیبرالیسم در تاریخ اندیشه غرب. میکائیل گارائندو. ترجمه عباس باقری. تهران. نشر نی. ۱۳۸۳
تاریخ فلسفه سیاسی غرب (عصر جدید و سده نوزدهم). عبدالرحمن عالم. چاپ هشتم. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۳۸۴
سنت روشنفکری در غرب (از لئوناردو تا هگل). ج. برونفسکی / ب. مازلیش. ترجمه لی لا سازگار. چاپ سوم. تهران. نشر آگه. ۱۳۸۷
فهم نظر هابزهای سیاسی. توماس اسپرینگز. ترجمه فرهنگ رجایی. چاپ پنجم. تهران. نشر آگه. ۱۳۸۷
پنج گفتار در باب حکومت. صادق زیباکلام. تهران. انتشارات روزنه. ۱۳۸۸
تاریخ فلسفه سیاسی (از ماکیاوولی تا مونتسکیو) جورج کولسکو. ترجمه خشیار دیهیمی. تهران. نشر نی. ۱۳۹۱
دو رساله حکومت. جان لاک. ترجمه فرشاد شریعت. تهران. انتشارات نگاه معاصر. ۱۳۹۲
نظام‌های نوآیین در اندیشه سیاسی. جواد طباطبایی. تهران. انتشارات مینوی خرد. ۱۳۹۳
تاریخ اندیشه سیاسی غرب. جان مککلند. ترجمه جهانگیر معینی علمداری. تهران. نشر نی. ۱۳۹۳
ایده‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی. مالفرد سیبلی. ترجمه عبدالرحمان عالم. تهران. نشر نی. ۱۳۹۴
تاریخ فکری لیبرالیسم. پی‌یر منان. ترجمه عبدالوهاب احمدی. تهران. نشر آگه. ۱۳۹۴

آغاز بیداری ایرانیان

عباس میرزا چه نقش و جایگاهی در سیر توسعه ایران دارد؟

سمیرا دردشتی
خبرنگار

زمان ولیعهد بود، صاحب پنج پسر شده بود اما مادر عباس میرزا از خاندان قاجار بود و این امر خود عاملی شد که توجه بیشتر آقامحمدخان را به خود جلب کند و حتی گاهی شاه قاجار خود مسئولیت تعلیم نظامی او را برعهده می گرفت. زمانی که شاهزاده به سنین نوجوانی رسید، همه چیز نشان از تربیت خوب او داشت. از یک سو سوار کار و شمشیرزنی ماهر و از سوی دیگر اهل فضل، دانش و مطالعه بود. در کنار این موارد ویژگی های شخصیتی او نیز نوعی متانت و وقار را در رفتارش پدید آورده بود. بنابراین دو سال بیشتر از سلطنت فتحعلی شاه نگذشته بود که شاه مجلسی ترتیب داد و بزرگان قاجار را فراخواند تا انتخاب عباس میرزا به عنوان ولیعهد را به اطلاع آنان برساند. کسی در آن میان در رابطه با انتخاب شاه تردیدی به میان نیاورد و فردای آن روز ولیعهد جوان به حکومت آذربایجان منصوب شد. شاه با فرزند خود که در این زمان ده ساله بود، سردارانی بزرگ و وفادار مانند میرزا اسدالله خان وزیر لشکر و سلیمان خان اعضاالدوله را همراه کرد و به علاوه یکی از کارداران ترین سیاستمداران آن عهد یعنی میرزا عیسی فراهانی را به عنوان مشاور با وی روانه کرد تا شاهزاده را در اداره و سامان امور توانمند کند.

● آغاز مسیر اصلاح

از آنجا که شاهزاده هنوز برای اداره امور بسیار جوان بود، با رسیدن به تبریز میرزا عیسی قائم مقام مسئولیتی سنگین بر دوش داشت. از یک سو باید به اداره امور پرداخت و از طرف دیگر امر تعلیم و تربیت شاهزاده بر عهده او گذاشته شده بود. عباس میرزا که از اهمیت حضور میرزا بزرگ در کنار خود آگاه بود، معمولاً در تمامی امور مشورت و صلاحیت وی را در نظر می گرفت و او را به صدارت خود منصوب کرد. امور آذربایجان در این زمان مانند بسیاری از دیگر نقاط ایران هیچ نظمی نداشت. عبدالرزاق دنبلی در «مآثر السلطانیة» این اوضاع را چنین شرح می دهد: «نه سپاه را نظامی و نه رعیت را انتظامی و نه کار را قوامی و نه ملتزمان را کاب را قوامی و نه قلعه و حصاری که در هجوم نابکاری به کار آید و نه از پیاده و سوار نامداری توابع لاریجان به دنیا آمد. با آن که در کودکی توان جسمی زیادی نداشت و زود بیمار می شد، مورد توجه ویژه آقامحمدخان و پدرش قرار داشت. آنگونه که اغلب منابع اشاره دارند، او فرزند ارشد فتحعلی شاه نبود و تنها در همان سال تولد عباس میرزا فتحعلی شاه که در آن

● عباس میرزا نایب السلطنه

فتحعلی شاه زمانی که قدرت را از آقا محمد دریافت کرد، برخلاف عمومی خود، یکی از علوارترین شاهان ایران بود. منابع آمار مختلفی در رابطه با تعداد حرمسراهای او می دهند ولی آنچه مشخص است، عباس میرزا رقبای زیادی برای کسب تاج و تخت داشت. عباس میرزا در سال ۱۱۶۸ هجری شمسی در قصبه نوا از توابع لاریجان به دنیا آمد. با آن که در کودکی توان جسمی زیادی نداشت و زود بیمار می شد، مورد توجه ویژه آقامحمدخان و پدرش قرار داشت. آنگونه که اغلب منابع اشاره دارند، او فرزند ارشد فتحعلی شاه نبود و تنها در همان سال تولد عباس میرزا فتحعلی شاه که در آن

● دیدگاه

رضا مختاری اصفهانی
پژوهشگر تاریخ معاصر

عباس میرزا (۱۲۴۹-۱۳۲۲ م.ق) نایب السلطنه فتحعلی شاه قاجار تبار اصلاح گری در ایران است. اصلاحگری که در کنار خود وزیری چون میرزا عیسی خان قائم مقام فراهانی معروف به میرزای بزرگ را داشت. کارنامه این دو تن در اصلاحات کارنامه‌ای قابل ستایش است که باید از بعضی اقدامات سیاسی شان که دارای خطاهایی است، تفکیک شود. اصلاحات عباس میرزا اما دوره‌ای جدید را در تاریخ ایران رقم زد و آنچه در این باره انجام داد، نقشه راهی برای اصلاح گری ایرانیان شد. تا پیش از آنکه او اقداماتی در جهت اصلاحات انجام دهد، به جهت رویارویی ایرانیان با روس ها، تلاش‌هایی برای قدرتمندی

چهارسال پس از آغاز جنگ با روسیه، ایران به دنبال متحدی علیه روسیه بود تا به کمک آن امکان شکست این کشور را فراهم کند، بالاخره فرانسه را یافت. در این زمان زمام امور فرانسه در دست ناپلئون بود و رقابتی سخت با انگلستان بر سر هندوستان داشت.

● یادداشت

اصلاحات دولت گرایانه

مسعود کوهستانی نژاد
پژوهشگر تاریخ معاصر

سقوط سلسله صفویه در پس حمله عده ناچیزی افغانه به ایران، گواهی بر ناکارآمدی و فروپاشی مدلی از ساختار دولت (به معنای عام آن) در ایران بود که حدود یک قرن اوج بالندگی خود را در ایران گذرانده و فساد حاکم بر روابط داخلی آن، سبب شد که نتواند در مقابل کوچکترین ضربه خارجی دوام بیاورد و پیامدی جز تجزیه ایران را به همراه نداشت. در چنین روندی حتی اقدامات ابرستاره‌هایی همچون نادرقلی (نادرشاه بعدی)، وکیل‌الرعایا کریم خان زند و حتی خواجه تاجاری هم چون آغامحمدخان کمک چندانی به بهبود وضعیت دولت در ایران نکرد. در پس ظهور نادرشاه و به همان سرعت، دولت افشاریه سقوط کرده و به یک حکومت محلی در شمال شرقی ایران تبدیل شد. جانشینیان وکیل‌الرعایا کریم خان زند نیز نتوانستند از فروپاشی دولت زنده بمانند و پس از مرگ او جلوگیری نکنند و عباس میرزای نایب‌السلطنه فتحعلی شاه قاجار نیز به روشنی مشاهده می کرد که به‌رغم ظهور آغامحمدخان قاجار و اقدامات رعب‌آورش در وحدت دوباره ایران، پس از مرگ او بار دیگر دولت مرکزی در حال فروپاشی است.

عباس میرزا به نیکی متوجه ضعف مفرط دولت در مواجهه با چنین ضربه‌ای شده بود و بویژه اینکه این بار ضربه هولناک خارجی از سمت شمال (روسیه) و جنوب (بریتانیا) در حال وارد شدن به ایران بود. در چنین اوضاع و احوالی، ساختار پوسیده و فروپاشیده دولت در ایران، نه تنها نمی‌توانست تکیه‌گاه مناسبی برای مقابله با امواج تهاجمات خارجی باشد، بلکه حتی نمی‌توانست ضامن بقای وحدت و یک‌پارچگی داخلی ایران باشد و خود انگیزه‌ای برای سرکشی نیروهای گریزان از مرکز داخلی محسوب می‌شد. در چنین وضعیتی عباس میرزا و مشاورانش درصدد ایجاد اصلاحات گسترده‌ای در ساختار دولت برآمدند. درون‌مایه اصلاحات، تمام‌معطوف به بازسازی ساختار دولت بود و بالطبع هدف نهایی آن اصلاحات نیز، توانمندسازی دولت براساس تجربیات کشورهای اروپایی بود. بیان مشخصات و الگوی اصلاحات عباس میرزا و میزان تحقق اهداف اصلاحات در ایران را می‌باید به فرصت دیگری واگذار کرد. آنچه که مهم است این است که چارچوب کلی اصلاحات عصر عباس میرزا یک اصلاحات دولت‌گرایانه و به منظور رفع اشکالات ساختاری دولت ایران در آن زمان به شمار می‌آید. شروع اجرای اصلاحات در واقع شروع انقلاب عظیمی در ساختار دولت در ایران بود که در دهه‌های بعد نیز عموماً توسط وزرا و صدراعظما و با پشتیبانی شاهان قاجار ادامه یافت.

متن کوتاه حاضر برگرفته از جداول کتاب «شکل‌گیری، تکامل و افسارگسیختگی دولت شبه مدرن در ایران معاصر» است که توسط نگارنده در حال تألیف است.

خاک خود را محدود کرده و در صورت تمایل ناپلئون برای حمله به هند به آن‌ها اجازه عبور از خاک خود را بدهد. پس از این عهدنامه بود که نخستین تلاش‌ها برای مدرن‌سازی آغاز شد. ایران نمی‌دانست که در سال‌های غفلتش غرب چه فرآیندی را طی کرده است و الگوبرداری از آن نیز عملاً ممکن نبود چرا که نه ابزاری در این رابطه وجود داشت و نه دانشی. عباس میرزا در یکی از روزهای عقب‌نشینی در برابر ارتش روسیه در حالی که با تمام قوا و نیروهای خود جنگیده و شکست خورده بود، با لحنی از سر استیصال و خشم و در حالی که گمان می‌کند طبیعت به غرب چیزی بیش از ایران نداده است خطاب به ژویر فرستاده ناپلئون می‌گوید: «...نمی‌دانم این قدرتی که شما (اروپایی‌ها) را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟...» به نظر می‌رسد در این‌جا عباس میرزا دریافته است، این ضعفی که با شکست‌های پیاپی دیگر امکان پنهان کردن آن وجود ندارد را تنها با همین پرسش از خود غرب می‌توان جبران کرد. بنابراین بر مبنای قراردادی که با فرانسه منعقد شد، ژنرال گاردان در رأس هیاتی به منظور تجهیز ارتش ایران وارد کشور شد اما این امر نیز در نهایت چاره اوضاع ایران نشد. عباس میرزا تمام مساعی خود را برای بهره‌گیری از راهنمایی‌های هیات فرانسوی به کار برد. تعدادی سرباز به عنوان ارتش ثابت در کشور استخدام شدند و دستور داده شد تا سربازان، لباس‌های متحدالشکلی به شیوه ارتش فرانسه بپوشند و از ساز و ادوات جنگی مدرن در ارتش استفاده شد. به منظور همراهی بیشتر مردم با این تحولات شاهزاده از روحانیون کمک گرفت. در این رابطه رساله‌های جهادیه به رشته تحریر درآمد که معروف‌ترین آن‌ها به میرزا عیسی تعلق دارد. در این رساله‌ها ضمن آن‌که کوشش می‌شد شیوه‌های نبرد آموزش داده شود، برای مرتفع ساختن بن‌بست‌های شرعی نظیر یادگیری از کفار، تقلید از پوشش آن‌ها، بهره‌گیری از ابزار مدرن، استفاده از ساز و طبل برای هماهنگی کشتن و... چاره‌اندیشی می‌شد.

علی‌رغم همه این کوشش‌ها هیات فرانسوی نتوانست بیش از چند کار ظاهری در راستای اصلاح و نوسازی ارتش اقدامی انجام دهد. دو طرف شناختی از ابعاد فرهنگی و جهانی‌بینی یکدیگر نداشتند و از آن مهم‌تر زبان یکدیگر را نمی‌شناختند. مدت زمانی که برای انجام اصلاحات از سوی هیات فرانسوی اختصاص داده شد اندکی بیش از یک سال بود که عملاً اصلاحات ساختاری را غیرممکن می‌کرد. نکته مهم دیگری که منجر به این ناکامی شد تلاش‌های انگلستان بود که قصد نداشت اجازه دهد فرانسه منافعی را هدف قرار دهد. همچنین عثمانی نیز تمایلی نداشت که همسایه و دشمن دیرین خود بیش از این قدرتمند شود و به منظور قطع این رابطه تلاش‌هایی از جمله زندانی کردن ژویر و کشتن همراهانش صورت داد. تحولات سیاسی داخلی در فرانسه و بعد مسافت نیز از دیگر عواملی بود که موجب شد علی‌رغم همه بسترهایی که عباس میرزا کوشید فراهم آورد، هیات گاردان راه به جایی نبرد.



کفار را از طرف آستان دریافت کرده و این نبرد را به یک تکلیف دینی مبدل کند. موضوع دیگر هزینه‌های ارتش بود که به صورت‌های گوناگون در قالب مالیات، پرداخت‌های سران ایلات و حکومت مرکزی تأمین می‌شد ولی عملاً در اکثر مواقع این رعیت بود که هزینه‌های ارتش را بر دوش می‌کشید، به این صورت که عبور ارتش ایران از یک منطقه به مراتب بیش از ورود روس‌ها به آن بر مردم صدمات مالی تحمیل می‌کرد. بنابراین اصلاح در دستگاه مالی، قضایی و دیوانسالاری آذربایجان ضروری نشان می‌داد. به منظور جلوگیری از صدمه بر اموال مردم تلاش شد تا مهمانخانه‌ها و استراحتگاه‌های جداگانه‌ای برای ارتشیان و چاپارها ساخته شود و به عمال دولتی دستور داده شد که به مردم تعدی نکنند. در تبریز دیوانخانه جدیدی به منظور رسیدگی به امور قضایی و دادخواهی تأسیس شد و قضاتی از طرف آن در دیگر شهرهای آذربایجان مأمور به کار شدند. همچنین کوشش شد به امور مالیاتی سامان داده شود و دستگاه قضایی بر آن نظارت داشته باشد.

● اصلاحات به سبک فرنگی

با همه این تغییرات ارتش ایران همچنان شکست می‌خورد. نکته‌ای که در این میان قابل توجه ارزیابی می‌شود، آن است که تمامی این اصلاحات در حقیقت تنها در چارچوب نظم سنتی پیشین انجام می‌شد تا این نظام قدرت خود را باز یابد. این در حالی بود که نظام سنتی در برابر نظم نوینی که دشمنان از آن بهره می‌برد، ضعیف شده بود و راهکارهای آن پاسخگویی شرایط موجود نبود. چهارسال پس از آغاز جنگ، ایران که به دنبال متحدی علیه روسیه بود تا به کمک آن امکان شکست این کشور را فراهم کند، بالاخره فرانسه را یافت. در این زمان زمام امور فرانسه در دست ناپلئون بود و رقابتی سخت با انگلستان بر سر هندوستان داشت. نمایندگان دو کشور در کاخ فین کشتن این عهدنامه ۱۶ ماده‌ای را امضا کردند که طی آن قرار شد فرانسه در نوسازی ارتش به ایران کمک کند و ایران نیز انگلیسی‌های درون

نقشه راه اصلاح طلبی

در بسیاری از مفاهیم تحول ایجاد کرد. شاید بتوان مهم‌ترین نتیجه اصلاحات عباس میرزا را تحول در مفهوم علم دانست. این نتیجه از قبیل اعزام محصلین ایرانی به فرنگ رقم خورد. محصلینی که رفتند تا دنیای غرب را ببینند و با توشه دانش بازگردند. اگر تا پیش از این، علم بر مفهوم دینی استوار بود و تحصیل علوم دیگر همچون نجوم، ریاضی، تاریخ، فلسفه و... حول همین مفهوم بود، حال افرادی نه به قصد حوزه‌های علمیه عراق عرب که برای آموختن علوم جدید عزم سفر به فرنگ می‌کردند. این تحول را در سخنان عباس میرزا و وزیرش می‌توان مشاهده کرد. عباس میرزا به سسر هاردفورد جونز، وزیر مختار بریتانیا در تهران، می‌گوید: «آنان را به تحصیلی گمارید که برای من و خودشان و مملکتشان مفید باشد.» نایب‌السلطنه در فایده علم فرد، نهاد سلطنت و مملکت را مد نظر قرار می‌دهد.

در بیان او مفاهیمی چون دولت و ملت در قالب ناسیونالیسم به هم پیوند می‌خورند. میرزا محمد صالح شیرازی هم که اولین روزنامه فارسی را در داخل ایران منتشر ساخت، روایتی از قائم‌مقام دارد که همین تحول در مفهوم علم را نشان می‌دهد. به روایت میرزا صالح، او اشعارش را از طریق واسطه‌ای به نزد قائم‌مقام می‌فرستد. وزیر پس از مشاهده اشعار می‌گوید: «کلامی است موزون، لیکن حیف و افسوس است که طلاب سعی در ازدیاد و افزونی ماده و استعداد خود نمی‌نمایند و به همین هرزه‌درایی و باده‌پیمایی خود را مشغول به شعرنویسی و شعرخوانی می‌دارند.» میرزا صالح می‌نویسد این سخنان چندان در او تأثیر کرد که دفتر شعر را کنار گذارده و شعر گوئی را ترک می‌گوید. چندی بعد به جزو افسراد اعزامی به فرنگ می‌شود. بر مبنای همین تحول در مفهوم علم است که محصلین اعزامی در رشته‌هایی چون

تاریخ جهان

ناپلئون در نخستین گام موفق شد دولت متمرکز در فرانسه پدید آورد. کاری که پیش از وی در دوران سلطنت، بوربون‌ها تلاش کردند که انجام شود اما قدرت اشراف مانع از تحقق آن بود.

درس‌نامه تجدد جهان

دیکتاتور مصلح

در سالروز شکست ناپلئون بناپارت در جنگ واترلو در این گزارش به بررسی نسبت ناپلئون با تجدد پرداخته‌ایم

سمیرا درشتی
خبرنگار

متمرکز در فرانسه پدید آورد. کاری که پیش از وی در دوران سلطنت، بوربون‌ها تلاش کردند که انجام شود اما قدرت اشراف مانع از تحقق آن بود. پس از انقلاب نیز عملاً در دوران دیرکتوار و پس از آن در دوران کنسول‌های فرانسه چنین تمرکز دور از ذهن می‌نمود اما با قدرت‌گیری ناپلئون ابتدا به عنوان کنسول اول و سپس امپراتور، این تمرکز بالاخره امکان‌پذیر شد. این امر انجام دیگر اصلاحات مد نظر ناپلئون را نیز امکان‌پذیر کرد.

● کد ناپلئون

پس از ایجاد تمرکز، شاید مهم‌ترین اقدام ناپلئون را بتوان اصلاح قانون در فرانسه دانست. مقارن با آغاز امپراطوری او نظام حقوقی و سیستم قانونی فرانسه گرفتار هرج و مرج بود. قوانین همچنان بدون نشده و نظام حقوقی این کشور تابعی از قانون روم، سنت‌های باستانی یا پدرسالاری و سلطنتی بود. البته به این آشوب باید قوانین انقلاب را نیز اضافه کرد که هرچند بسیاری از قوانین گذشته را منسوخ کرده بود اما قوانین جدید نه سامان یافته بود و نه ضمانت اجرای لازم را داشت. بنابراین برای اصلاح چنین شرایطی ناپلئون بهترین حقوقدانان فرانسه را به خدمت گرفت تا قوانین به گونه‌ای بدون تنظیم شود و ارجاع به آنها با سهولت انجام شود. حتی به جهت اولویت و اهمیتی که برای تدوین این قوانین قائل بود شخصاً در ۵۷ جلسه از مجموع ۱۰۹ جلسه آن حضور پیدا کرد و پیگیری این موضوع را بر بلندپروازی‌های خارجی خود اولویت داد. نگارش این مجموعه در سال ۱۸۰۴ به اتمام رسید و در ۲۱ مارس منتشر شد. مبنای آن حقوق «رومی-ژرمنی»، ارزش‌های جامعه فرانسه و حتی برخی از قوانین حقوقی دیگر کشورها بود و در زمان خود فوق‌العاده مرفقی به شمار می‌رفت. این قوانین برای نخستین‌بار بر عقل استوار شده بود و تمام مردان در برابر آن مساوی در نظر گرفته شده بودند اما علی‌رغم چنین ویژگی‌هایی مفاد این قانون، حقوقی برای زنان و سیاه‌پوستان قائل نبود. بنابراین برخی از اصول آن در برابر دیدگاه‌های لیبرالی دوره روشنگری قرار می‌گرفت اما همزمان حقوق و امتیازاتی که به افراد می‌داد بسیار بی‌سابقه بود. دفاع از مالکیت، اصل برابری، ازدواج به عنوان یک امر مدنی (در برابر شکل مذهبی ازدواج)، آزادی مذهبی، لغو بردگی و دولت سکولار از جمله مواردی بود که در این قانون گنجانده شده بود. به عبارت دیگر نگارش این قوانین موجب مدون شدن آرمان‌های انقلاب فرانسه شد. مجموعه این قوانین را «کد ناپلئون» یا «قانون مدنی فرانسه» می‌نامند که بعدها بسیاری از کشورهای جهان قانون خود را بر مبنای آن تنظیم کردند.

● اصلاحات اقتصادی

اصلاح مهم دیگری که ناپلئون پیگیری کرد و در وضعیت فرانسه بسیار ضروری می‌نمود در زمینه اقتصادی بود. اقتصاد این کشور در سال ۱۷۹۹ در هرج و مرج بود. خزانه‌داری پول بسیار کمی در اختیار داشت و هیچ سازمان واقعی برای جمع‌آوری مالیات و درآمد وجود نداشت. ارزش پول در اواخر دوره لوئی شانزدهم به قدری کاهش یافته بود که مردم باید چرخه پسر از فرانک را در قبال خرید نان بی‌کیفیت پرداخت می‌کردند. در شرایط انقلابی وضعیت به مراتب بدتر شد. یک پول کاغذی جدید جایگزین فرانک شد اما



نرخ تورم به صورت سرسام‌آوری افزایش یافت. دولت بسیار بدهکار بود و به علت فقدان سازماندهی مالی حقوق کارمندان و ارتش برای مدت زیادی پرداخت نشده بود. مردم فقیر و گرسنه بودند و هر لحظه انتظار شورش در کشور وجود داشت. به گونه‌ای که اگر وعده‌های ناپلئون برای اصلاح و اقدامات او نبود، انتظار می‌رفت که مردم از یک مداخله خارجی استقبال کنند.

ابتدا تلاش شد تا وزارتخانه‌های مالی و خزانه‌داری اصلاح شوند. پول موجود در خزانه تنها ۱۶۷۰۰۰ فرانک بود، در حالی که دولت ۶۷۴ میلیون فرانک بدهی داشت. در این راستا اصلاح نظام مالیاتی فرانسه در دستور کار قرار گرفت. منبع اصلی درآمد دولت در این زمان مالیات بر زمین بود. ناپلئون اخذ مالیات‌های مستقیم به روش گذشته را تا حدی کاهش داد چراکه در این روش به جهت فساد موجود تا وصول مالیات به خزانه مبلغ چندانی باقی نمی‌ماند. به جای آن در این دوره به‌ویژه بین سال‌های ۱۸۰۶-۱۸۱۲ مالیات غیر مستقیم بر کالاها حدود ۴۰ درصد افزایش یافت. به علاوه و بنابراین تورم متوسط شد، دولت به تعادل در بودجه رسید، هزینه‌های زندگی ثابت باقی ماند، بدهی‌های دولت ظرف یک سال پرداخت شد، فقر تا حدود زیادی کاهش یافت و فرصت‌های شغلی بیشتری نیز برای فرانسویان فراهم شد.

● آموزش

در زمینه آموزش تلاش شد تا شهروندانی توانا به منظور به دست گرفتن مشاغل اداری و ارتشی تربیت شوند. با اصلاحات ناپلئون آموزش ابتدایی که اصولاً زیر نظر کشیشان صورت می‌گرفت رها شد و او یک سیستم آموزش همگانی را در سراسر فرانسه ایجاد کرد. البته در مجموع در این زمان نیز آموزش برای طبقه متوسط نسبت به طبقات پایین جامعه در دسترس‌تر بود.

ناپلئون عقیده داشت آموزش و پرورش عمومی نسبت به سایر نهادهای دیگر جامعه از اهمیت بیشتری برخوردار است و حال و آینده یک کشور به آن بستگی دارد. به این منظور دانشگاه فرانسه نیز راه‌اندازی شد که نتیجه آن محدودیت هرچه بیشتر برای نفوذ کلیسا در امر آموزش بود. اما این برنامه‌های آموزشی تنها محدود به پسران بود، دیدگاه ناپلئون نسبت به آموزش دختران در ادامه رویکردهای سنتی به زنان بود و آموزش آنها بیشتر به منظور تربیت همسر مناسب برای مردان طرح‌ریزی شد که بیشتر شامل مواردی نظیر دوخت‌دوز و رقص بود. به عقیده ناپلئون دختران نیازی به آموزش ندارند، آنان شهروندان فعال نیستند و هر آنچه که لازم باشد از مادران خود می‌آموزند.

● مذهب و ناپلئون

یکی از عمده‌ترین وجوه حکومت ناپلئون نحوه رابطه و تعامل او با کلیسای کاتولیک بود. اگرچه در این دوران نفوذ کلیسا به جهت آغاز عصر روشنگری در مجموع رو به افول بود اما همچنان یکی از نهادهای اجتماعی مهم به شمار می‌رفت که نوع رابطه رؤسای دولت با آن بر کیفیت حکومت آنان تأثیر می‌گذاشت.

کلیسا در آغاز به دلیل فشارهای حکومت جمهوری، از روی کار آمدن ناپلئون با روی باز استقبال کرد اما به زودی حوزه اعمال قدرت و نفوذ ناپلئون که بلندپروازی‌های بسیاری در سر داشت با پاپ برخورد کرد. در ۱۷۹۶ یعنی پیش از آنکه رسماً به عنوان امپراتور تاج‌گذاری کند، در رأس نیروهای جمهوری به ایتالیا حمله برد و با شکست سربازان پاپ، بخش‌هایی از ایتالیا را ضمیمه خاک فرانسه کرد. با این حال در زمان تاج‌گذاری ناپلئون، «پاپ پی هفتم» برای نشان دادن دوستی خود به پاریس رفت و شخصاً در مراسم تاج‌گذاری ناپلئون شرکت کرد. اما چنین حسن نیتی باعث نشد که ناپلئون سال بعد از تاج‌گذاری به زمین‌های واتیکان دست‌اندازی نکند. ضمن اینکه او از پاپ خواسته بود که رابطه خود با انگلستان را قطع کند ولی این موضوعی نبود که رهبر کاتولیک‌های جهان بتواند با آن موافقت کند. به علاوه اصلاحات مذهبی که ناپلئون در سر داشت در نهایت به تضعیف قدرت پاپ منجر می‌شد که این امر نیز مخالفت کلیسای کاتولیک را به دنبال داشت. تنش میان ناپلئون و پاپ روزبه‌روز عمیق‌تر می‌شد، بنابراین ناپلئون در دوم فوریه ۱۸۰۸ واتیکان را به تصرف درآورد و در ۱۷ مه ۱۸۰۹ با فرمانی مقرر پاپ را به امپراطوری خود منضم کرد. پاپ در واکنش به این اقدام ناپلئون را تکفیر کرد. در مقابل ناپلئون به اقدامی جنجالی برانگیز دست زد. به فرمان او پاپ دستگیر شد و تحت‌الحفظ به پاریس برده شد. پاپ که گمان می‌کرد این اقدامی خودسرانه از سوی فرماندهان است، در کمال شگفتی مشاهده کرد که ناپلئون قصد آزادی وی را ندارد. بنابراین مدت شش سال را در زندان کسی گذراند که به دست خود وی را تقدیس کرده و تاج امپراطوری بر سر او نهاده بود. حتی زمانی که بیماری پاپ تشدید شد، ناپلئون آزادی او را مشروط به امضای توافقنامه برای اتحاد با فرانسه و موافقت با اصلاحات مذهبی مد نظر خود دانست.

در حقیقت ناپلئون با آنکه شخصاً عقاید مذهبی ضد و نقیضی داشت اما می‌دانست که قدرت میان دولت و دین تقسیم شده و در جریان اصلاحات خود تلاش داشت تا فاصله این دو را در محدوده امپراطوری

خود ترمیم کند. بنابراین کوشید تا با کلیسای فرانسه رابطه نزدیک برقرار کند. او تلاش داشت اسقف فرانسه را در موقعیتی برتر از پاپ و کلیسا را به‌عنوان یک نهاد اجتماعی تابع دولت قرار دهد. به این ترتیب دولت بر تصمیمات کلیسا نظارت داشت و روحانیون به عنوان کارمندان دولت خدمت می‌کردند. این امر به کنترل هرچه بیشتر دولت بر مردم نیز می‌انجامید چراکه کلیسا نهادی بود که مردم مستقیماً با آن سروکار داشتند و دولت از این طریق می‌توانست ضمن قطع وابستگی مذهبی مردم به پاپ، بر کنش‌های اجتماعی آنها نظارت داشته باشد. برتری دیگر این امر برای دولت آن بود که مخالفت‌های کلیسای کاتولیک راه را بر اعمال اصلاحات مدنظرش نمی‌بست. این گونه سیاست‌ها اگرچه می‌توانست بر قدرت ناپلئون و دولت فرانسه بیفزاید اما به مرور موجب مخالفت کاتولیک‌های فرانسه شد و مردم این کشور را در تقابل با سیاست‌های ناپلئون قرار داد.

● برابری اجتماعی

در ساحت اجتماعی نیز اصلاحات صورت گرفته در فرانسه قابل ملاحظه بود و در شرایطی که در اغلب کشورهای اروپایی امتیازات صرفاً بر مبنای تولد و ثروت به افراد تعلق می‌گرفت، در فرانسه همانگونه که در آرمان‌های انقلاب آمده بود، افراد در برابر قانون برابر بودند و ناپلئون می‌کوشید تا در انتصاب فرماندهان خود نیز بر مبنای سلسله مراتب و شایستگی عمل کند که این امر در قالب نشان «لوژیون دونور» به میراثی ماندگار از حکومت او مبدل شد. با وجود تمام ایسین اقدامات، حکومت ناپلئون با درجاتی از سانسور و کنترل دولتی همراه بود و این امر در کنار پاره‌ای از خلیقات شخصی امپراطور و ترس وی از مخالفتش، ناشی از مبارزات پاپی او در خارج از فرانسه بود. او باید در زمان مبارزات تلاش می‌کرد تا اطلاعات را مخفی نگه‌دارد. به عبارت دیگر آزادی مطبوعات با شرایط جنگی که بخش زیادی از حکومت ناپلئون در آن گذشت در تضاد بود و ناپلئون ترجیح می‌داد تا درجه‌ای از سانسور را اعمال کند. به علاوه او برای کنترل چنین شرایطی دستگاه پلیسی به ریاست «ژوزف فوشه» از انقلابیون تندرو تشکیل داده بود و علاوه بر سرکوب مخالفان خود می‌پرداخت. ناپلئون معتقد بود باید دست به اقداماتی برای جلوگیری از لجام‌گسیختگی رفتار انقلابی زد. به این منظور محتوای بسیاری از رسانه‌ها سانسور شد، شمار مطبوعات کاهش یافت، برخی از کتاب‌ها ممنوع و یا در انتشار آنها نظارت ویژه اعمال شد. همچنین نویسندگان و هنرمندان با محدودیت‌های زیادی مواجه بودند و حتی شماری از آنان تبعید شدند. ناپلئون در مجموع مایل بود که بتواند بر افکار عمومی کنترل داشته باشد، بنابراین می‌کوشید که انتقال اطلاعات به مردم از مجاری مورد تأیید دولتش صورت گیرد. تأییدی که بر نقش آموزش و پرورش و اصرار برای محدود ساختن هرچه بیشتر کلیسا داشت را نیز شاید از همین رهگذر بتوان فهم کرد. بنابراین همانگونه که حکومت او نمایانگر یک تضاد از عصر روشنگری تا امپراتوری بود، شیوه حکومت‌داری وی نیز به تمامی این تضاد را آشکار می‌کرد. او نمی‌توانست و نمی‌خواست دستاوردهای انقلاب فرانسه را نادیده بگیرد ولی در مقابل ظرفیت‌های حکومت او را در اعمال بیشتر آزادی با محدودیت مواجه می‌کرد.

کتابخانه

مهدی دریس‌پور
خبرنگار

خاطرات

خاطرات قاضی القضاات



آیت‌الله‌العظمی‌الموسوی‌اردبیلی تا سال ۱۳۶۸ از شخصیت‌های رده بالای جمهوری اسلامی محسوب می‌شد و سمت‌های مختلف و کلیدی را برعهده داشت؛ از حضور در شورای انقلاب تا قاضی‌القضاات. این مرجع تقلید سال گذشته در گذشت و اکنون به فاصله کمتر از یک‌سال کتاب خاطراتش منتشر شده است. کتابی که نباید آن را در زمره زندگی‌نامه‌های خودنوشت و یا مصاحبه‌های تفصیلی انتقادی دسته‌بندی کرد چنانکه گردآورنده به نقل از صاحب‌خاطرات نقل می‌کند که این کتاب شاید فقط یک‌چهارم خاطرات اوست؛ کنار هم قرار دادن این جمله و عبارتی که به ثبت خاطرات علیرغم مشاغل خیر می‌دهد، نشان از وجود «دقت‌رخی مخفی خاطرات آیت‌الله» دارد تجربه‌ای که نمونه‌اش درباره خاطرات هاشمی‌رفسنجانی نیز مشاهده شده بود. مع‌الوصف علی‌درازی، گردآورنده اثر اکثر منابع آرشیمی مربوط به سوژه کتاب را کاویده و آنها را با روایت خود گرد هم آورده است. این کتاب یازده فصل دارد که دو فصل پایانی علیرغم گزیده بودن برای علاقه‌مندان به تاریخ سیاسی جمهوری اسلامی پراهمیت‌تر است؛ در این دو فصل از مواضع موسوی‌اردبیلی درباره موضوعات مختلفی از جمله عزل آیت‌الله منتظری از قائم‌مقامی رهبری و تشکیل دادگاه ویژه روحانیت آگاه می‌شویم. مخاطب همچنین روایتی را درباره «ستاد تعقیب شایعه شکنجه» که به دستور امام برای رسیدگی به اخبار موجود درباره شکنجه تشکیل شده بود می‌خواند و با کم و کیف موضع سیستم قضایی و دیدگاه انتقادی بنی‌صدر نسبت به آن آشنا می‌شود. از دیگر سر فصل‌های کتاب مربوط به آیت‌الله شریعتمداری و حکم صادره از سوی دادستانی انقلاب قم بود که شریعتمداری مطابق آن به خاطر اتهامات منتسبه به مجازات گرداننده شدن در سطح شهر محکوم شده بود. موسوی‌اردبیلی روایت می‌کند که «این حکم مشتمل‌کننده چنان زشت و کریه بسود که به محض اینکه شب قبل از اجرای آن خبرش به امام خمینی می‌رسد از شدت عصبانیت دچار ناراحتی قلبی می‌شوند... وی پس از شنیدن این خبر به دنبال تلفن دادستان قم می‌گردد و ادامه ماجرا را این‌گونه شرح می‌دهد: «بوقتی که دیدم با توجیحات شرعی و عرفی و نصیحت نمی‌توانم او را از تصمیم خود منصرف سازم با خشم و عصبانیت که بر سر او فریاد کشیدم و گفتم به خدای احد و واحد قسم که اگر فردا بخوای این حکم شرم‌آور را اجرا کنی خودم به قم خواهم آمد و همان رفتاری را که می‌خواهی با آقای شریعتمداری انجام دمی بر سر خودت خواهم آورد.»

خاطرات آیت‌الله‌العظمی سیدعبدالکریم‌موسوی‌اردبیلی (۱۳۹۵-۱۳۰۴) تدوین: علی‌درازی ناشر: سوره مهر قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان

اندیشه انتقادی

در دفاع از تفکر چندوجهی



«رابطه میان جنبه خلاقانه و جنبه نقادانه تفکر غالباً به‌درستی فهمیده نمی‌شود. این بدفهمی تا حدود زیادی نتیجه تصویری است که از اشخاص خلاق و نقاد عرضه می‌شود. رسانه‌ها همواره شخص خلاق را شبیه یک دانشمند خُل وضع نشان می‌دهند که قدرت تخیل بالایی دارد و خودجوش، هیجانی، و سرچشمه اندیشه‌های نادر است، اما غالباً در عالمی دیگر سیر می‌کند و از واقعیت‌های روزمره فاصله دارد. در عوض، شخص نقاد را، به‌غلط، شخصی صرفاً ایرادگیر، شکاک، منفی‌نگر، خرده‌گیر، انعطاف‌ناپذیر، و عیب‌جو نشان می‌دهند.» تفکیک و توضیح کارکردهای این دو گانه محور اصلی کتاب «تفکر نقادانه و خلاقانه» است. این اثر دومین مجلد از مجموعه راهنمای اندیشه‌ورزان است که به‌قلم ریچارد پُل و لیندا اِلدِر نوشته و توسط مهدی دریس‌پور بازنویسی شده و به همت نشرنو به بازار کتاب آمده است. تفکر نقادانه دانشی است با هدف افزایش توانایی انسان در اندیشیدن، استدلال کردن و نقد کردن با این تفاوت که بیش از آنکه به اندیشه‌ها بپردازد به «اندیشیدن» می‌پردازد و سعی می‌کند کیفیت اندیشیدن انسان را ارتقا بخشد. کتاب حاضر علاوه بر آنکه روشی تحلیلی دارد همچون دیگر مجلدهای مجموعه در چندین زمینه به‌مثابه یک handbook عمل می‌کند که به صورتی گذرا و خلاصه منطقی فکر کردن، منطقی پرسیدن و منطقی صحبت کردن را می‌آموزد. مخاطب کتاب «تفکر نقادانه و خلاقانه» بر خلاف عنوان آن لزوماً فلسفه‌خوانده‌ها و تئوریسین‌های سیاسی نیستند و محتوای آن می‌تواند راهنمایی برای تازه‌واردان به این عرصه نیز باشد، چنانکه مشاهده می‌کنیم مطالب با حداقل پیچیدگی فلسفی بیان شده‌اند. به‌عنوان نمونه در بخش سنج‌های فکری، پرسش‌هایی در نه‌دسته پیش روی خواننده قرار می‌گیرد که به تفکیک چگونگی پرسیدن از وضوح، درستی، دقت، مناسبت، عمق، همه‌جانبه‌نگری، منطق، اهمیت و انصاف یک بحث را آموزش می‌دهند. از نقاط برجسته این کتاب کم‌حجم و خوش‌خوان «بازنویسی» و همگام‌سازی محتوا بسا ادبیات و جغرافیای خواننده فارسی‌زبان است؛ «از آنجا که کتاب‌های «مجموعه راهنمای اندیشه‌ورزان» مخاطب‌محورند، لازم دیده‌ام که برگردان فارسی آنها را از برخی جهت‌ها (میزان تشریح مطلب، انتخاب مثال‌ها، و انتخاب واژه‌هایی که باید تعریف شوند، و...) با نیاز خواننده فارسی‌زبان متناسب کنم. البته متن فارسی، از نظر محتوا، هیچ مغایرت یا تضادی با متن اصلی ندارد.»

تفکر نقادانه و خلاقانه نویسنده‌گان: ریچارد پُل و لیندا اِلدِر بازنویسی: مهدی خسروانی ناشر: نو قیمت: ۹۰۰۰ تومان

جامعه‌شناسی

نقد دانشگاه از درون



در سال‌های اخیر کلاس درس، در هر پایهای به موضوعی پرمناقشه تبدیل شده است. از کمبود امکانات تا تنبیه بدنی، از محتوای مواد آموزشی تا کارآمدی آنها. این امر باعث شده که پژوهشگران علوم اجتماعی به صرافت بیفتند و هر یک به طریقی و از زاویه‌ای تحریر محل نزاع کنند. کتاب «روایتی از کلاس‌های درس دانشگاهی» حول چنین بحثی شکل گرفته و موضوع ذکر شده را در دانشگاه‌های دولتی، آزاد و علمی کاربردی با رویکرد توصیفی و مقایسه‌ای بررسی می‌کند. این کتاب مجموعه‌ای از شانزده سخنرانی است که همگی ذیل تجربه زیسته کلاس‌های درس در پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم ارائه شده‌اند. پرسش اساسی که سخنرانان حول آن سخن گفته‌اند این بوده است که «تجربه زیسته استاد از کلاس‌های درس دانشگاه با عنایت به تجربه دانشجویی‌شان چه بوده است؟ آیا کلاس‌های درس در گذشته نسبت به زمان حال مسائل کمتری داشتند؟ چگونه می‌شود مسائل و مشکلات فرهنگی و اجتماعی و آموزشی کلاس درس را فهرست کرد؟» ذیل این پرسش‌ها مقصود فراستخواه از سنخ‌شناسی کلاس درس گفته و حسین ابراهیم‌آبادی بافت و طبیعت ناسازگار کلاس درس با زندگی آدمی را بررسی کرده است. اسمعیل خلیلی به تحول تاریخی مدرسه تا دانشگاه پرداخته، پرویز اجلائی از ضعف آموزشی سخن گفته و منوچهر آشتیانی با توجه به تجربه زیسته‌اش، تفاوت‌های دو نظام آموزشی ایران و آلمان را برشمرده است. محمود مهرحمادی صورت‌بندی خود را از آموزش پژوهی را ارائه کرده و سارا شریعتی آموزش دینی در دو نظام آموزشی ایران و فرانسه را محور بحث‌اش قرار داده است. ساسان فاطمی وضعیت دانشگاه‌های هنر را تصویر کرده و حسینعلی نودری موضوع سخنرانی‌اش را به روایت انتقادی از تدریس در دانشگاه آزاد اختصاص داده است. همچنین سه استاد به نام‌های زهرا روزی ییگدلی، فرزانه زحلی و مسعود کیان تجربیات خود را از دانشگاه‌های علمی کاربردی بیان داشته‌اند و ابراهیم توفیق نیز در پایان مکانیزم تدریس در ایران و آلمان را کاویده است. فارغ از نکات مثبت، این کتاب علیرغم جمع‌آوری مطالب مختلف درباره موضوع دانشگاه فاقد جمع‌بندی و نتیجه‌گیری پایانی از سوی نهاد گردآورنده است که به‌لحاظ روشی نقدی جدی به‌حساب می‌آید هر چند که در هریک از سخنرانی‌ها از آنجا که مطالب به‌نوعی نقد درون‌گروهی دانشگاهیان محسوب می‌شود نکاتی نفهت است که هم ضعف‌هایی را نمایان می‌کند و هم نقش راهی را پیش روی سیاست‌گذاران می‌گذارد.

روایتی از کلاس‌های درس دانشگاهی به‌کوشش عباس کاظمی ناشر: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی قیمت: ۲۳۰۰۰ تومان

فلسفه اخلاق

تمایز شوپنهاور از نیچه و کانت



آرتور شوپنهاور یکی از پرنفوذترین فیلسوفان حوزه اخلاق، هنر، ادبیات معاصر و روانشناسی جدید و از منتقدان ایده آلیسم و به‌خصوص هگل‌گرایی بوده، اما به همان اندازه که مخالف این جریان‌ها بود، با فلسفه نظری کانت همسویی و همراهی داشت. شوپنهاور با اشتیاق به «آگاهی برتر»، خود را گره‌گشای مساله «شیء فی‌نفسه» می‌دانست. «جهان همچون اراده و تصور» مهم‌ترین و نظام‌مندترین اثر شوپنهاور است که همه باورها و آرای خود را در آن کتاب گنجانده و کتاب‌های دیگر او، تنها شرح این کتاب‌اند. کتاب «دو تازگی رضا ولی‌یاری آن را به فارسی ترجمه کرده در واقع حاوی دو رساله «در باب آزادی اراده» و «در باب بنیان اخلاق» است که شوپنهاور آنها را برای مسابقات رساله‌نویسی انجمن سلطنتی علوم نروژ و انجمن سلطنتی علوم دانمارک نوشت و بعداً در سال ۱۸۴۱ تصمصم گرفت آنها را در یک مجلد منتشر کند. «در باب آزادی اراده» و «در باب بنیان اخلاق» در واقع شروح جداگانه دو آموزه‌های هستند که اساساً در دفتر چهارم کتاب «جهان همچون اراده و تصور» آمده‌اند ولی در آنجا به‌طور ترکیبی و پیشینی از متافیزیک اوستتاج شده‌اند و در اینجا، که قاعدتاً پیش‌فرض گرفتن جایز نبوده، به‌طور تحلیلی و پسینی بنیان گذاشته شده‌اند. به همین دلیل آنچه در آن کتاب ابتدای کار بوده در این دو رساله انتهایی کار قرار می‌گیرد. با این حال هر دو آموزه، به دلیل آغاز کردن از نقطه نظری که میان همه مشترک است، و نیز به دلیل شرح جداگانه‌شان، در اینجا از حیث درک‌پذیری و قدرت اقتناع و آشکار کردن معنایشان بسیار پربار شده‌اند. لذا باید «دو مسأله بنیادین اخلاق» را مکمل دفتر چهارم «جهان همچون اراده و تصور» قلمداد کرد. این اثر حد تمایز شوپنهاور را از کانت در ضمن تأثیرپذیری از وی نشان می‌دهد. همچنان‌که می‌تواند نسبت اخلاق شوپنهاور و اخلاق نیچه را در معرض دید خوانندگان قرار دهد. «دو مسأله بنیادین اخلاق» یکی از مهم‌ترین آثار در فلسفه اخلاق است و بدون آن‌که تظاهر و مهابت «اخلاق» اسپینوزا را داشته باشد، در عین ساده بودن و وضوح کلام، از حیث مقدمه‌چینی، برهان‌آوری و دقت به ریاضیات پهلوی زند. رساله اول در دفاع از جبر نوشته شده و رساله دوم دلسوزی را به‌عنوان بنیان اخلاق مطرح می‌کند.

دو مسأله بنیادین اخلاق آرتور شوپنهاور ترجمه رضا ولی‌یاری ناشر: مرکز قیمت: ۳۲۵۰۰ تومان

اندیشه اسلامی

علم و عمل غزالی



ابوحامد محمد غزالی برجسته‌ترین و مقدم‌ترین متکلم و عارف اسلامی سده‌های میانه شناخته می‌شود. غزالی تحت حمایت خواجه نظام‌الملک توسی در جوانی به ریاست مدرسه نظامیه بغداد منصوب شد و شاگردان و دانشوران را از اقصی نقاط خلافت اسلامی که خواهان درس‌های او درباره فلسفه و فقه اسلامی بودند، به آن مدرسه جلب کرد. پنج سال بیشتر از حضور غزالی در نظامیه بغداد نگذشته بود که در پی تحول روحی و در ۳۷ سالگی مقامش در نظامیه را ترک کرد و به تبعیدی خودخواسته رفت و در این دوران بود که شاهکارش «حیاء علوم دین» را نوشت. اگر سال‌های پیش از این بحران را به کسب و انتشار علم اختصاص داده بود، ۱۶ سال باقیمانده را وقف عمل کرد. آثاری که از سال ۴۸۸ق نوشت دیگر مانند گذشته هم‌رسانی نیستند بلکه صورتی عملی یافته‌اند. در طول حیات غزالی آثار او مناقشاتی برانگیخت. به‌ویژه در مغرب نسبت به او بدگمان شدند و در اثر تلاش‌های یکی از شاگردان پیشین او «حیاء علوم» را در برابر دیدگان عموم سوزاندند. با این حال این اثر تأثیر بسیار شگرفی داشت و آوازه آن مدام گسترده می‌شد. اریک اورمزی در کتاب «غزالی» در زندگی و آثار این متفکر بزرگ اسلامی پژوهش و سیری‌ناپذیرش در کشف حقیقت را به‌طور مستند و مستدل آشکار می‌سازد. او در این کتاب که در ذیل مجموعه سازندگان جهان اسلام به سرپرستی پاتریشیا کرون منتشر شده، با نگاه به غزالی در متن زمانه تاریخی‌اش، نشان می‌دهد که غزالی چگونه با وحدت بخشیدن به شعبه‌های مختلف علوم اسلامی و نحل‌های فکری، یک جهان‌بینی منسجم معرفتی و عرفانی پدید آورد که هنوز هم تأثیر شگرفی بر دانشوران و خوانندگان آثار خود دارد. اورمزی در مسورد هدفش از نگارش کتاب می‌نویسد: «هدف من در این کتاب بیان نکات اصلی زندگی و اندیشه این نابغه مذهبی است که فراتر از حوزه تخصصان چندان شناخته شده نیست.» به اعتقاد نویسنده کتاب وسعت، ظرافت و نفوذ آثار غزالی چنان است که می‌توان او را در شمار شخصیت‌های بزرگ تاریخ اندیشه و در کنار بزرگانی همچون آگوستین، موسی بن میمون، پاسکال و کی‌یرگارد جای داد. این کتاب برای خوانندگان تنظیم شده است که شناخت پیشینی چندی از غزالی یا حتی تاریخ اندیشه اسلامی ندارند.

غزالی مجدد اسلام اریک اورمزی ترجمه احسان مصحفی ناشر: نامک قیمت: ۲۰۰ صفحه ۱۵۰۰۰ تومان

تاریخ چپ

روایتی از چریکیسم ایرانی



همه‌چیز از یک واقعه منتهی به انسداد سیاسی آغاز شد. محمدرضا پهلوی با ایزداری به‌نام زاهدی، محمد مصدق را از نخست‌وزیری خلع و وی را خانه‌نشین کرد. همین امر کافی بود که حامیان نخست‌وزیر معزول حول گفتگمان اعتراضی سازماندهی شوند و به‌بانه سالگرد کودتا و... گردهم بیایند. کتاب «سم شب، سیاهکل» با شرح همین حال و هوا و تبعات مرداد ۱۳۳۲ آغاز می‌شود؛ سال ۱۳۴۰ و جلایه و تجمع حامیان جبهه ملی، مهندس مهدی بازرگان در دادگاه نظامی سخن مهمی در باب گذار از زبان سیاست به زبان اسلحه مطرح می‌کند و کتاب نیز از همین نظرگاه وارد می‌شود و کنش‌ها و واکنش‌های حکومت و جبهه ملی را روایت می‌کند؛ از فعالیت جانبی گروه‌های فصال می‌گوید؛ اقدامات و تصمیمات شاه و نخست‌وزیرانی همچون امینی و اقبال و علم را دنبال می‌کند، افت‌خیز سه دوره فعالیت جبهه ملی را توضیح می‌دهد و در نهایت گذار از فعالیت سیاسی به فعالیت چریکی را توجیه می‌کند. با آغاز بخش دوم، کتاب آهنگ سریع‌تری پیدا می‌کند و به‌طور مستقیم فعالیت‌های فرزندان تحولات دهه سی را مورد بررسی قرار می‌دهد. تمرکز سومین و آخرین بخش کتاب به‌طور مشخص بر فعالیت چریک‌هاست و نویسنده با اتکا بر آثار مکتوب به‌جای‌مانده از چریک‌ها و اسناد ساواک، دیالوگ‌های میان آنان را منعکس می‌کند و تحلیل‌های درون‌گروهی‌شان را بازخوانی می‌کند. نوش صالحی با کاویدن سه متن مهم، عمل چریک‌ها را در آینه متون مانیفست‌گونه آنان نشان می‌دهد. این بخش با توجه به‌عنوان کتاب مهم‌ترین بخش به‌شمار می‌آید چرا که به دل فعالیت‌های چریک‌های فدایی رفته است. علی‌اکبر صفایی‌فرهانی و گروهش چندین ماه را برای کسب آمادگی و رسیدن به بزنگاه مورد نظرشان در کوه سپری کردند که نویسنده مجموعه فعالیت‌های آنان را با استفاده از نوشته‌های حمید اشرف به تصویر می‌کشد. همزمان گروهی دیگر (پویان-احمدزاده) که وجه تئوریک‌شان بر وجه پراتیک‌شان غالب داشت میان انتخاب شهر یا روستا مبردد بودند و نمی‌دانستند که باید دریافت‌هایشان از مائو را نصب‌العین قرار دهند یا مطالعات‌شان از رژی دبره. این دوگانگی میان دو گروه شاخص چریکی با منعکس کردن برخی دیالوگ‌ها به‌نوعی در کتاب نشان داده می‌شود. سرانجام لحظه موعود فرا می‌رسد و اعضای گروه جنگل روانه سیاهکل می‌شوند و این حادثه و تبعات‌اش، نقطه پایانی کتاب است.

اسم شب، سیاهکل نوش صالحی ناشر: نگاه قیمت: ۴۴۶ صفحه ۳۰۰۰۰ تومان

هر هفته در این صفحه کتاب‌هایی که باید سیاستمداران و شهروندان ایرانی بخوانند را معرفی می‌کنیم

تخدیر تاریخ

دایی جان ناپلئون چگونه نیشتر بر دم‌لِ توهم خواهی زد؟



بعد چهل‌سال و در روزهای نزدیک به انتخابات ریاست‌جمهوری رمان درخشان «دایی جان ناپلئون» نوشته‌ی ایرج پزشکزاد منتشر شد. هرچند رمان مذکور یک سال قبل‌اش و در سکوت خبری از سوی ناشری دیگر هم به بازار آمده بود اما چاپی که انتشارات فرهنگ معاصر به بازار فرستاد علاوه بر سر و شکل درخورش، با اجازه و هماهنگی نویسنده‌ی نودساله‌ی دور از وطن بوده و همین امر است که باعث شده این چاپ را معیار بازگشت جدی این رمان به فضای ادبیاتِ ایران بدانم. دایی جان رمانی‌ست پر اهمیت که به واسطه‌ی سریال بسیار موفق‌ی ساخت، بیش از پیش مشهور شد. شهرت سریال به نحوی‌ست که گاهی و در دوره‌هایی کتاب را هم تحت‌تاثیر خودش قرار داده و جالب این‌که رمان در استراتژی و مهم‌تر از همه پایانبندی‌اش تفاوت‌های مهمی با نسخه‌ی تلویزیونی ناصر تقوایی دارد. در روزهای گذشته جامعه‌ی ادبی ایران به استقبال رمان رفته و آزادشدنش را بعد این همه سال نشانه‌ی بسیار مهمی از بازتر شدن فضای فرهنگی می‌انگارد. در همین لحظه‌هایی که مشغول نوشتن این گزارش هستم؛ یکی از کتاب‌های جذاب ابراهیم گلستان نیز بعد سال‌های سال ممنوعیت به دستام می‌رسد. «نامه به سیمین». چاپ رسمی‌ای که چند روز پیش در ایران انجام شده است. انگار واقنِ بادها خیر از تغییر فصل می‌دهند... طوری‌که روزنامه‌ی گپج‌شده‌ی تندرها که این روزها با مشکلات استراتژیک عمده‌ای روبروست در متنی شتاب‌زده و مخدوش انتشار دایی‌جان را کاری سخیف دانست و به شیوه‌ی همیشه‌گی مثنی اتهام کلی و صفت مختلف به آن زد و انتشار دوباره‌اش را «فراتر از ولنگاری فرهنگی» دانست! شیوای که انگار واقنِ تاثیرش را از دست داده است. از سویی دیگر روزنامه‌ی رسمی دیگری چون «طلاعات» با استقبال از تجدیدچاپ این رمان توضیحاتی درباره‌ی ارزش‌های ادبی‌اش نوشت. دایی جان ناپلئون به عنوان یک متن مهم ادبی به شکل رسمی به ایران بازگشت. رمانی که همیشه و در تمام این سالها یکی از پر فروش‌ترین کتاب‌های قاچاق بوده و بعدی نمی‌دام تندرها نیز برای به دست آوردن نسخه‌ای از آن در انقلاب و کنار دست‌فروش‌های‌اش توقف نکرده باشند...

توهم و سقوط

اما دایی‌جان که نقدهای فراوانی در تمام این سال‌ها برش نوشته شده چگونه توانسته بخشی از هویت آشفته‌ی ایرانی سال‌های رضاخانی و بعاش را نشانه‌ن رود؟ پزشکزاد ناظر شکست است. شکست‌هایی که جامعه‌ی ایرانی در وجوه مختلف خود تجربه می‌کند. شاید روند ناکامی و افسرده‌گی‌ای که از زمان شکست‌های ایران از روسیه در دوران فتحعلیشاه قاجار آغاز شده و تا شهریور سال ۱۳۲۰ ادامه پیدا می‌کند مهم‌ترین رشته‌ی سیاسی‌ای باشد که بتوان در امر تاریخی رمان آن را رصد کرد. طبقه‌ی متوسطی که در سال‌های بعدِ شهریور بیست و سپس کودتای ۲۸ مرداد جان می‌گیرد نمی‌تواند ذهن خود را از این همه‌ی شکست رها کند. همه‌مای که درش مدام سقوط‌های نظامی و سیاسی هویداست. از قفقاز شمالی تا هرات در دوران ناصرالدین شاه. از ناکامی مشروطه تا سقوط ارتش رضا شاه. در حمله‌ی متفقین. از سسویی یافتن «شمنی تاریخی» برای هویتِ ایرانی یک رفتار بسیار قدیمی‌ست. کارل اشمیت به ما متمرکز می‌شود که ساختارهای حکومت قدرتمند بدون حضور «دشمن» و «دیگری» نمی‌توانند امر سیاسی خود را کامل اجرا کنند. در رمانِ دایی‌جان این دشمن به شکلِ مشخص انگلستان معرفی شده

است. از سویی دیگر ذهنی که پزشکزاد سراغ آن رفته با وجود طنز عمیقی که درش مستتر است بیان‌گر شکلی از اخته‌گی زیستی ساختارِ جعلی‌ای‌ست که با آن روبه‌رو می‌شویم. خانه‌ای که دایی جان و خانواده‌ی گسترده‌ی او در آن زنده‌گی می‌کنند هر چند بزرگ و با شکوه است اما بی‌تردید کاریکاتوری‌ست از یک مفهوم اشرافی، مثل کل خانواده که با وجود تاریخ‌سازی‌های دایی‌جان و برخی افراد دیگر فاقد شانسانمه و هویتی مشخص است. در واقع ما فضایی را مشاهده می‌کنیم که آرامش آن با وهم به هم می‌خورد، با وهم مضطرب می‌شود و با وهم از پا درمی‌آید. امر واقعی و بیرونی که در پس دیوارهای خانه در حال تکوین است راهی به داخل ندارد. و شاید فقط دو شخصیت هستند که درک می‌کنند بیرون جهانی دیگر در حال رقم خوردن است. یکی پدر سعید که دایی‌جان او را تحقیر کرده و او دست به انتقامی سخت می‌زند و دیگری اسدالله میرزا که در وزارت امور خارجه کار می‌کند. «دیگری» نیز برای این دو مفهوم خاصی ندارد. چون عملن در بستری عینی زنده‌گی می‌کنند اما برای بقیه امر دیگر امری‌ست تعیین‌کننده. از شخص دایی‌جان تا راوی که عاشق پیشه است و مدام دیگران‌اند که اجازه نمی‌دهند عشق او پا بگیرد.

اینکه خانه‌ی دایی‌جان را با نگاهی نمادین روایت کنیم کاری‌ست بسیار ساده و تا حدی هم صادق اما اشتباه بزرگ این است که آن را نماد کل جامعه‌ی ایران بینگاریم. این رفتاری‌ست که به رمان ضربه می‌زند. پزشکزاد در سال‌هایی رمان را می‌نویسد که پهلوی دوم قدرتش را تثبیت کرده. سال‌ها از شاجراهایی چون کودتا، قصه‌ی افسران حزب توده، خون‌ریزی روز شائزه آذر و ... گذشته است. بازخوانی گذشته‌ی نه‌چندان دور در این سال‌ها به دست مورخان رسمی که ایران را مدام اسیر توطئه‌ی دیگران و نیروهای خارجی دانسته و شاه را نمادِ ایستاده‌گی در جریان است! پزشکزاد این سعدی‌دوست طنزنویس دقیق دست بر نقطه‌ای می‌گذارد که امر مطلوب کلیت حاکمیت و بخش مهمی از مردم است. این‌که در اتفاقاتی رقم‌خورده برای ایران صرفن دیگران مقصر بوده‌اند. از یاد نبریم که فضاحت شهریور بیست چیزی نبود که طبقه‌ی متوسط بتواند به راحتی فراموش‌اش کند. و پزشکزاد با استفاده از نظامیانِ تبیل، ضعیف و فرصت‌طلب در رمان‌اش عملن طعنه‌ای جدی به آن‌ها می‌زند. از سویی دیگر تیغ حمله‌ی نویسنده را به جریان‌های روشنفکران ایرانی زمانه‌نیز می‌توان دید. روشنفکرانی که هر کدام به شکلی خود را پشت ایده‌ای مخفی کردند و از پذیرفتن وضعیت موجود و بار اخلاقی‌اش سر باز زدند...

وقتِ تقدیر

گفتمانِ سیاسی‌ای که در رمان دایی‌جان رقم می‌خورد استعانت است به جایگاه فردی هر کدام از شخصیت‌های اصلی و فرعی رمان. این فردیت که پشتِ دیوارهای خانه‌باغ پنهان شده و از بیرون جز صدایی نمی‌شوند و دیده‌بان‌اش هم مش قاسم ساده‌لی‌ست که نقش پر و بال‌دادن به خیالاتِ دایی‌جان را دارد، نمی‌تواند

از گذشته‌ی بی چیزیش دل بکند. برای همین سعی می‌کند گذشته را پرور کند، بادش کند و بعد از آن نام و افتخار به دست آورد. دایی جان حتا برای نشان‌دادن دشمنی خود با بریتانیای کبیر به نمادی کلاسیک چون ناپلئون بناپارت متوسل می‌شود. پس هم امر مهاجم را در ذهن برمی‌ریزد و هم ام مدافع را... انگلیسی که در جهان و افسق ذهنی او وجود دارد، نه یک مفهوم خیالی که واقعیتی‌شده برآمده از مقدماتی چند. یعنی کذب‌های ترکیبی. در این مرحله آخرین رشته‌های وابسته‌گی ذهن دایی‌جان و طرفداران‌اش با تاریخ می‌گسلد و پدر سعید که درواخانه‌دار است هوشمندانه تمام این رشته‌ها را

فصل ۴ : تازه‌های هنر و سینما

تماشا



اخته‌گی عمیق را مشاهده کرد. از پوری که نابغی‌ی خاندان است و یک ذهن اخته و پریشان دارد، تا آسپیران غیاث‌آبادی که مردی مکار و البته فرصت‌طلب است و حاضر می‌شود دختری نیمه‌دیوانه را از چنگ خاندان مذکور بیرون آورد! همه به نقض تن می‌دهند. نقضی که اجازه می‌دهد آن‌ها پیش روند. همه جهانِ خیالی هولناک خود را دارند و فقط دایی‌جان است که آن را با صراحت اعلام می‌کند. راوی که نوجوان است و اسیر عشق افلاطونی و غیر جسمانی از مشاهده‌ی این همه انتزاع شوکه شده است. برای همین است که اسدالله میرزا که خود مردی‌ست نسبتی بی‌بن‌وبار اما دنیادیده مدام او را به واقعیت دعوت می‌کند... واقعیتی که نه چهار شوخی جنسی صرف که درک جهان بیرون است. جهانی که تمام خانواده غیر از پدر کینه‌ورز سعید آن را به کل فراموش کرده‌اند و خبری از آن ندارند. علم آگاهی و شناختی که این کلیت دچار آن هستند و در عین‌حال زنده‌گی پنهانی‌ای که هر کدام در اتاق‌ها و خانه‌های نزدیک به هم خود دارند، امری‌ست که دست می‌گذارد بر رفتار بخشی از جامعه‌ی ایرانی آن زمان. نوعی پنهان شدن... پزشکزاد در دل این پنهان‌شدن انواع اخلاق‌های رذیله را روایت و کشف می‌کند و در عین‌حال سیاه‌نمایی هم نمی‌کند. هر کس در جزیره‌ی توهم خویش برای اثبات‌اش دست به هر کاری می‌زند. و این میان مش‌قاسم شاید نمادین‌ترین وضع را دارد. در رمان و در فصل پایانی او می‌بینیم که سال‌ها از نوجوانی‌اش گذشته و ناگهان در جایی می‌بیند مش قاسم خانه‌زادشان به نان و نوایی رسیده و همان خاطرات دایی‌جان را دارد به نام خودش روایت می‌کند! چیزی که در سریال وجود و حضور ندارد. تـسوارث توهم... امر مهمی که در رمان به وضوح دیده می‌شود. از موجودی خیالی به نام آقای بزرگ که عکس و نماش از دهان زغمای این خاندان چلی نمی‌افتد تا مش قاسم که تبدیل شده به یک نوکیسه‌ی تمام عیار... توارث وهم و عبورنکردن از گذشته‌سازی‌های جعلی... پزشکزاد مانند بسیاری از نویسنده‌گان مهم ایرانی این ذهن گذشته‌گرا را به گلوله می‌بندد. منتها جنس کارش متفاوت است. او فوتوریست یا آینده‌گرا نیست، اعتقادی هم به باورهای چپ و انقلاب خلق و پرچم سرخ شوروی و اعوان و انصارش ندارد، بلکه او در جست‌وجوی هویتی‌ست که درش بتوان سلامتِ فکری را از نو یافت. چیزی که در انتهای رمان نیز



پس از سال‌ها رمان معروف ایرج پزشکزاد تجدید چاپ شد

به دست نمی‌آید و آن اخته‌گی زنده‌گی در زمانه‌ی حال با قهرمان‌های اصلی باقی می‌ماند. پزشکزاد به خوبی صدای سعدی را از پس قرون شنیده که فریاد می‌زد و از مسئولیت فردی می‌گفت و قائم به ذات بودن، چیزی که در همه‌می تاریخ پر شکست دوران قاجار به راحتی فراموش می‌شود. سعدی گلستان‌نویس و بوستان‌نویس می‌شود یک معلم اخلاقِ نه‌چندان جذاب و عاشقی شیفته که بوی گل و ریحان‌ها مست‌اش می‌کند. تمام تلاش‌های مشروطه‌نویس‌های متجدد نیز برای رسوخ به ذهن متصلب جامعه‌ی ایرانی که مدام پی مقصر می‌گردد برای وضعیتِ حالِ خود بر یاد می‌رود. رضا‌خان با آن‌کاه بر همین حافظه‌نمایی جامعه‌ی ایرانی شکوه گذشته را بیش از پیش یادآور می‌شود و مطیع‌بودن را مطرح می‌کند. برای همین در آستانه‌ی فروریزی؛ و در رمان ایرج پزشکزاد، کمتر شخصیتی‌ست که توان «فکر» دارد. به این مفهوم که بتواند زیستِ کنونی‌اش را در مواجهه با اتفاق‌هایی که بیرونِ دیوارها می‌افتد از نو تعریف کند و مسئولیت‌های تازه‌ای بپذیرد. آن‌ها شکست‌ها و فقدان‌هـا را به گردن همان دیگری مقدر ناپیدی هیولاوش انداخته‌اند و منتظر منجی‌ای هستند تا نجات‌شان دهد. دایی جان ناپلئون مانند دن کیشوت از وهم خود حظ می‌برد...

خود را کامل به آن می‌سپارد تا هویتی متمایز پیدا کند. برای همین جنونی که او به آن دچار می‌شود نه تراژیک که کاملان کم‌دیک است. او نشانه‌های دروغ و کذب را می‌پراکند و سانسجوی او مش قاسم نیز آتش را برای‌اش تندتر می‌کند. او وارث شکست تاریخی‌ست مثل بسیاری از ایرانی‌های دیگر، منتها برای عوض کردن نقش خودش دستم به جنون می‌یازد و همین جنون است که باعث می‌شود او روح‌اش را بفروشد تا نقش انسانی تاثیر گذار را بازی کند. اما زمانی که واقعیت بر ساخته‌ی او با واقعیت حضور نیروهای ارتش انگلستان در تهران مواجه می‌شود همه چیز رتیمی دیگر پیدا می‌کند. جنون دوران و سرعت می‌گیرد و دیگران نیز به آن کمک می‌کنند چون در سایه‌اش منافع دارند یا خود نیز به شکلی دیگر دچارش هستند. اگر دن کیشوت در پایان عمرش توانست به زنده‌گی عادی باز گردد و پایان دورانِ رمانسک را اعلام کند، دایی‌جان تا دم مرگ چونان آن زندانی سنت هلن به جنونِ خودخواسته‌اش وفادار باقی می‌ماند و آن را به ارث می‌گذارد برای قاسم... در واقع جنون مذکور از بین نمی‌رود فقط از فردی به فردی دیگر و از کلبتی به کلبتی دیگر منتقل می‌شود. پزشکزاد تند و بی‌وقفه اینن دوران را ساخته است. او مفهوم تحول‌خواهی شعاری روشنفکرانِ گذشته‌گرا را دست می‌اندازد و رسمن اعلام می‌کند شکل باور به گذشته باید تغییر کند. شکلی که در دایی‌جان ناپلئون با آن روبه‌رو هستیم شکلی مرسوم است که بخش‌هایی از جامعه‌ی ایرانی زمان نوشته‌شدنِ رمان با آن زنده‌گی می‌کردند. در این مسیر پزشکزاد دیگری‌دوستی چپ‌های ارتدوکس یا شیفته‌گان آمریکایی برخی اهالی ادبیات یا سیاست را نیز دست می‌اندازد. شاید به همین دلیل باشد که رمان مذکور دایره‌ی وسیعی از مخاطبان را هدف قرار می‌دهد. دایره‌ای که بخشی از آن مانند پوری قرار بود نظام

کارمندی سال‌های بعد شهریور بیست را بسازد با آن اخته‌گی و بخشی از آن مانند سعید هم ناظرِ جدی جامعه‌اش باشد.خانه‌ی دایی‌جان فرو نمی‌ریزد، هرچند او می‌میرد اما ساختار جنونی‌ای که نمادش بوده کاملن سالم و پر کاربرد باقی می‌ماند تا نسل بعدی ادامه‌دهنده‌ی آن باشد. جنونی که چنان غرقِ ساخته‌های خود می‌شود که در نهایت واقعیتِ بیرونی را هم به نفع خود مصادره و «تخدیر» می‌کند... تخدیری که اجازه می‌دهد اذهان واقع‌گرا نیز تردید کنند و همه چیز را «کار انگلیسی‌ها» یا «کار خودشان» بدانند و حظ ببرند از این میزان بی‌عملی و هوش وافر... قصه‌ی ما و دایی‌جان ناپلئون به پایان نرسیده است و هنوز ادامه دارد.

رمانی که زنده ماند

رمان دایی‌جان ناپلئون اثر مهمی‌ست و بحث سرِ وجوه زیبایی‌شناسانه‌اش چیزی‌ست دیگر... اما امری که این رمان را زنده نگه داشت چه بود؟ آیا ممنوع‌شدن‌اش؟ نبودن‌اش؟ برخی شوخی‌های‌اش که وارد زبان مردم کوچو و بازار شد؟ سریال‌اش؟ به گمان‌ام هیچ کدام از این دلایل چندان اهمیتی ندارند بلکه مهم‌ترین وجه خاصیتِ انتقادی این رمان کنار قصه‌گویی‌دانش است. اگر صادق هدایت با سم و زهری که در کلمات‌اش چکاند به نقد تند بخش‌هایی از ذهنیت واپس‌زده‌ی جامعه‌ی زمانه‌ی خودش پرداخت، پزشکزاد با نگاهی به همان تلخی اما طنزآلود به این ساختار حمله می‌کند. او با هوشمندی و در زمانه‌ی سانسور شدید حکومت پهلوی با غایب نشان‌دادنِ قدرت و تبدیل کردن‌اش به امری فرعی عملن از تیغ سانسور جان به در می‌برد. ولی آیا از این صریح‌تر که تمام نشانه‌های قدرت و دستگاه حکومت در رمان در منتهای فساد و رخوت به سر می‌برند؟ تصور قهرمان‌بودن که دایی‌جان آن را برای جنس دیوانه‌گی‌اش انتخاب کرده در گفتمان زمانه‌ی پزشکزاد بسیار پر کاربرد بسود. رمان او علاوه بر نگاه هوشمندانه به نمادهای گاه مضحک قدرتِ حکومت پهلوی، به بخش‌هایی از جامعه نیز رحم نمی‌کند. او برعکس چپ‌های دلسوز که همیشه حق را به امری انتزاعی به نام مردم یا خلق و امثالهم می‌دهند، شخصیت‌هایِ متنوع خود را کاملن گناه‌کار با دست‌هایی آلوده تصویر می‌کند. دست‌هایی که هر کدام حاضرند برای حفظ دیوارهای پوسیده یا منویات شورروانشان کارهای شگت‌انگیز کنند. آن‌ها‌ی شباهت به پرتزه‌های جیمز آنسور، نقاش اکسپرسیونیست نیستند. فاقد صداقت و سلامت عقلی‌اند. برای پیشی گرفتن از هم هر کاری می‌کنند و حتا گاهی حاضر می‌شوند به فرورفتن دیگران نیز شتاب بیشتری ببخشند. برای همین رمانی چنین منتقد و تند علیه بخشی از جامعه‌ی ایران زمانه‌ی خودش زنده می‌ماند چون رنگ‌های مشخصی از واقعیت بیرونی برای مخاطب غیر ادبی‌اش وجود دارد. دایی جان ناپلئون نه رمان وقیحی‌ست (که اصلن این صفت‌های افراطی از جنس همان تفکر دایی‌جان ناپلئونی هستند و به نوعی این رمان مصلحت‌فکر چنین کسانی‌ست. آینه‌ای کسه می‌توانند خود را در آن بنگرند) نه هتاک... فرزند زمانه‌ای‌ست که بخشی از همان مردم بی‌گناه به راحتی سکوت کرده‌اند بر اقدام‌های تند قدرت حاکم و پزشکزاد از چنین بین عملی رفتاری‌ای کمی خشمگین است. این که آیا می‌توان مسئولیت‌های یک جامعه را طبقه‌بندی کرد بحثی‌ست دیگر، اما رمان دایی‌جان ناپلئون حمله‌ای‌ست به وجدانِ جنون‌خواهی که مدام در حـالِ نفی رگبار واقعیت است... و واقعیتِ سیاسی و تاریخی... با تمام وجوه خوش یا ناخوش‌اش. امری که با اخراج‌اش از مسیر فکر ایرانی جنگ کازرون زاده می‌شود؛ و خانه‌ی ایمانی و کهنه‌ی وسط تهران می‌شود سنت هلن... و این پایان دردناکِ بناپارتی‌ست که نجنگید و غرق شد.

سینمای ایران

کیست سیاه

مهم‌ترین فیلم‌های توقیف شده کدامند؟

دستور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به رئیس سازمان سینمایی برای تعیین تکلیف فیلم‌های توقیفی، بی‌سابقه و صریح بود. دو هفته‌ی پیش، درست در روزهایی که رئیس‌اداری کل نظارت و ارزشیابی سازمان سینمایی از تشکیل کمیته‌ای برای بازبینی فیلم‌های بدون پروانه‌ی نمایش خبر داده بود، وزیر

فرهنگ در نامه‌ای به رئیس سازمان سینمایی با تعیین فرصت دوماهه، اعلام کرد: «توقیف هر فیلم یا هر اثر هنری و فرهنگی، هم حیسب و اتلاف منابع و سرمایه‌های مادی و هم بی‌ثمر شدن ریج و کوشش شماری از انسان‌های هنرمند و فرهیخته است و مهم‌تر، محتمل است که توأم با تضییع حق‌الناس و حقوق

فرهنگی تهیه‌کنندگان و سرمایه‌گذاران باشد.» او از معاونش خواست: «...» رعایت حق‌الناس و قوانین و ضوابط مربوط، هر چه سریع‌تر و به فوریت و جدیت به این موضوع رسیدگی و گزارش آن برای بنده ارسال شود و ظرف مدت دو ماه پرونده فیلم‌های توقیفی بسته شود.» به نظر می‌رسد با مشخص

شدن سرنوشت دولت آینده، وزیر وقت ارشاد هم مصمم است تا تکلیف پرونده‌های نیمه‌تمام دولت یازدهم را به سرانجام برساند؛ اقدامی که اگر با دقت انجام شود می‌تواند در حضور وزیر فعلی در کابینه‌ی آینده هم مؤثر باشد. اما این فیلم‌ها چه آثاری هستند؟

خرس

دهمین فیلم خسرو معصومی درباره‌ی رزمندگانی است که همه گمان می‌کنند شهید شده. همسرش به عقد مرد دیگری درآمده و ظاهراً هیچ‌کس منتظر او نیست. اما با بازگشت او همه چیز تغییر می‌کند. در این فیلم پرویز پرستویی، فرهاد اصلانی و مرلیلا زارعی نقش‌های اصلی را بازی می‌کنند و پرستویی در تولید آن نقش تأثیرگذاری داشته است.

مشکل چیست؟ مسئله‌ی فیلم یک مورد ایدهای می‌تواند این مسئله را حل کرد. موضوع ناله‌سیدی رزمنده و سرشکستگی‌اش هم با کمی تغییر در دیالوگ‌ها قابل اصلاح است؛ اگرچه باید دید که سازندگان فیلم معتقد به چنین نگرشی هستند یا این که فیلمشان را ناامیدانه ارزیابی نمی‌کنند.



آشغال‌های دوست‌داشتنی

سومین فیلم محسن امیریوسفی است و در دوره‌ی جواد شمقدری و اساساً با بودجه‌ی دولتی در بنیاد سینمایی فارابی تولید شده. اما همان زمان و بعد از آماده‌شدن نسخه‌ی

نهایی، ایرادهای متعددی به آن گرفته شد. ظاهراً امیریوسفی فیلم را نعل‌بنعل از روی فیلمنامه‌ی مصوب ساخته ولی بعد، مشخص شد که مدیران انتظار چنین فیلمی را نداشته‌اند! «آشغال‌های دوست‌داشتنی» در بسیاری گروهی از جوانان است که در تظاهرات سال ۸۸ به خانه‌ی پیرزنی پناه می‌برند و با علامت زدن خانه‌ی پیرزن، معلوم می‌شود که فردا نیروهای امنیتی سراغش می‌آیند. ولی این پیرزن رویدادهای مختلف سیاسی را پشت سر گذاشته است و در خانه‌اش از حوادث



سالیان ۳۲ تا ماجراهای دهه‌ی شصت و ... نشانه‌هایی دیده می‌شود. در این فیلم، شهاب حسینی، هدیه تهرانی، نگار جواهریان، صابر ابر و اکبر عبدی بازی می‌کنند.

مشکل چیست؟ ماجراهای سال ۸۸، وقایع دهه‌ی ۶۰ و اشارات‌هایی که فیلم با زبان طعنه‌آمیز به مسائل سیاسی می‌کند. فیلم چندباری سانسور شده است ولی هنوز نتوانسته رضایت شورای پروانه‌ی نمایش را به دست بیاورد. آن‌ها که فیلم را دیده‌اند موضع فیلمساز را مصلحانه ارزیابی کرده‌اند و گفته‌اند که فیلم، علیرغم پرداختن به موضوعات بحرانی و خط‌قرمز، محتاطانه با آن‌ها برخورد کرده و در شرایطی که فضای سیاسی قطب‌بندی‌های رادیکال نداشته باشد می‌تواند آکران شود.

راهکار چیست؟ به نظر می‌رسد مشکل بیشتر از آن که به فیلم مربوط باشد به فضای سیاسی کشور ربط دارد، به این که واکنش گروه‌های سیاسی نسبت به آن چطور خواهد بود و در برابر فیلمی که صریح است چه واکنشی نشان خواهند داد.

خیابان‌های آرام

کمال تبریزی درست بعد وقایع سال ۸۸ این فیلم را به تهیه‌کنندگی سید محمود رضوی، جلوی دوربین برد؛ فیلمی که در ارمنستان فیلمبرداری شد و داستانش درباره‌ی فرار چند دیوانه از یک آسایشگاه بود که در شهر اخلاص ایجاد می‌کردند، درحالی که عده‌ای دیگر مدام بازداشت می‌شدند. در این فیلم، نیکی کریمی و حسن معجونی نقش‌های اصلی را بر عهده داشتند و فیلم، در جشنواره‌ی بیست‌وهشتم فجر هم نمایش داده شد.

مشکل چیست؟ شباهت وقایع فیلم به حوادث سال ۸۸ دلیل اصلی برای عدم نمایش آن دانسته شده. اگرچه چندباری شایعاتی منتشر شد مبنی بر این که تهیه‌کننده فیلم، خودش مایل به آکران آن نیست. راست است و دروغ چنین خبری با پخش کنندگان آن!

راهکار چیست؟ قاعدتاً مهم‌ترین نگرانی باز شدن بحث رویدادهای آن سال‌هاست و این نگرانی دو جنبه هم دارد: از یک طرف سازندگان نگرانند مضمون به فتنه‌گری شوند و از طرف دیگر دولت نمی‌خواهد حواشی و جنجال‌های به‌راه بیندازد. راهکار نهایی اطمینان یافتن از این موضوع است که گروه‌های سیاسی فرصت سوءاستفاده از آن را پیدا نکنند



ارادتمند نازنین، بهاره، تینا

بعد از «وقت داریم حالا» کاهانی فیلم دیگری ساخت به نام «ارادتمند، نازنین، بهاره، تینا» درباره‌ی چند دختر که مردهای پولدار را تلکه می‌کنند. کاهانی فیلمنامه‌ی فیلم را براساس دریافت پروانه‌ی ساخت به سازمان سینمایی داد ولی شورا آن را رد کرد. بعد از آن بود که با دخالت حجت‌الله ایوبی پروانه‌ی ساخت فیلم صادر شد. ظاهراً کاهانی موهوم طبق فیلمنامه جلو رفته است.

اما شورای پروانه‌ی نمایش، بعد از تماشای آن، حاضر نشد که به فیلم پروانه بدهد. به همین دلیل هم عوامل سازنده اعلام کردند که سیاست دوگانه در سازمان سینمایی باعث ابهام در سرنوشت فیلم‌ها شده.

مشکل چیست؟ داستان فیلم و روابط آدم‌ها

خانه دختر

چهارمین فیلم شهرام شاه‌حسینی داستان دختری است که روز عروسی‌اش خودکشی کرده. دوستان او به دنبال کشف علت مرگ هستند و کم‌کم معلوم می‌شود که تست باکرگی، دلیلی این خودکشی بوده. فیلم از سال ۹۳ تا کنون توقیف بوده و اگرچه در این سال‌ها چندین بار اصلاح شده سازمان سینمایی هنوز پروانه‌ی نمایش آن را صادر نکرده است.

مشکل چیست؟ از نظر مدعیان دو مشکل فضایی آرام، مسئله را حل کند. مورد دوم، مسئله‌ی مدیریتی است؛ ترس از این که کارگردان‌های دیگر هم از این موقعیت استفاده (یا سوءاستفاده) کنند آن‌ها را محافظه‌کار کرده است. اما می‌شود به راهکار و شیوه‌هایی برای مدیریت این پوشش فکر کرد.



عصبانی نیستم

فیلم دوم رضا درمیشیان داستان پسری است که دلخواه‌ی دختری می‌شود که وضع مالی خوبی دارد، درحالی که خودش یک دانشجوی سستارهدار است و حتی نمی‌تواند به دانشگاه برگردد. فیلم در جشنواره‌ی برلین نمایش داده شد اما خود این هم دلیلی برای افزایش فشارها شد؛ ظاهراً نمایش فیلم با پایان‌بندی متفاوت نسبت به نسخه‌ی اکران‌شده در جشنواره‌ی فجر، اعتراض گروه‌هایی را برانگیخته بود. در این فیلم نوید محمدرزاه و باران کورتری نقش‌های اصلی را بازی می‌کنند.

مشکل چیست؟ صحنه‌های مربوط به فعالیت سیاسی دانشجوی پسر مشکل اصلی است. بد نیست بدانید که فیلم، اول، پروانه‌ی نمایش دریافت نکرد و حتی برای آکران آن تبلیغ شد. اما نمایش آن به دلیل فشار کمیسیون فرهنگی مجلس و با نظر وزیر وقت فرهنگ و



گزارش یک جشن

شانزدهمین فیلم ابراهیم حاتمی کیاست که در سال ۱۳۸۹ ساخته شد و به‌نوعی واکنش او بود به حوادث سال ۸۸، فیلم، در جشنواره‌ی فیلم فجر نمایش داده شد و در دو رشته‌ی فنی هم نامزد سیمرغ شد. «گزارش یک جشن» داستان زنی است که یک مرکز مشاوره‌ی ازدواج راه‌اندازی کرده و این مرکز پاتوق جوان‌ها شده اما او با فشارهایی برای تعطیلی آن روبه‌روست و در نهایت هم ماجرا به یک راهپیمایی مسالمت‌آمیز

مشکل چیست؟ با این که فیلم نگاهی همدلانه به وقایع سال ۸۸ ندارد به دلیل وجه استعاری فیلم، تعبیری از برخی صحنه‌ها، به‌خصوص نماهای پایانی، شد که امکان نمایش آن را از بین برد.

راهکار چیست؟ ظاهراً فصل پایانی فیلم و راهپیمایی سکوت آن، مسئله اصلی است که این هم با همفکری سازنده و سازمان سینمایی قابل حل است. مگر این که طی این سال‌ها توصیه‌هایی برای عدم نمایش آن شده باشد که مایه‌ی خبریم!



خانه‌ی پدری

فیلم کیانوش عیاری با حمایت و سرمایه‌گذاری نیروی انتظامی تولید شده؛ فیلمی اپیزودیک که داستانش درباره‌ی یک قتل ناموسی در دوران رضاپهلوی است. فیلم، بلافاصله بعد از ساخت، به‌وسیله‌ی وزارت ارشاد توقیف شد و نیروی انتظامی هم کمی بعد، با مذاکراتی تمام سهم سرمایه‌گذاری‌اش را به عیاری واگذار کرد. «خانه‌ی پدری»

سال ۹۳ در گروه هنروتجربه برای یک روز آکران و بعد، با فشار کمیسیون فرهنگی مجلس، آکران آن متوقف شد.

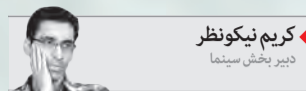
مشکل چیست؟ صحنه‌ی قتل دختر خانواده مهم‌ترین مسئله است. ۸ سال است که وزارت ارشاد اصرار دارد این صحنه حذف شود. جز این، بحث قتل ناموسی به دلیل تعصب، باعث شده که برخی مخالفان آن را به باورهای مذهبی نسبت بدهند و خشونتی

را که اعمال می‌شود نشانه‌ی خشونت یک خانواده‌ی متدین فرض کنند.

راهکار چیست؟ راستش درباره‌ی ایراد اول، راهی جز مذاکره نیست: خشونت فیلم عیاری از خشونت فیلم‌های پرزدخورد هالیوودی که مدام از تلویزیون پخش می‌شود بیشتر نیست. شاید راهکار اصلی در نظر گرفتن محدودیت سنی برای تماشاگران باشد تا با یک‌جور میزبانی، مانع از نگرانی خانواده‌ها نشود. اما ایراد دوم، بیشتر شبیه می‌گیری است. در فیلم هیچ‌جا به تدین و مذهبی بودن خانواده و ارتباط این قتل با باورهای مذهبی اشاره نمی‌شود. بله، در صحنه‌ای از شمشیر تیزی برای اطمینان از مرگ دختر استفاده می‌شود ولی اصولاً در یک فیلم رئالیستی که همه‌ی اجزایش «واقعی» است، تأویل کار صحیحی نیست.

سینمای جهان

از نظر فیلم، ایمان، مسئله‌ای قلبی است و راستش، این همان سوال بزرگ دین مسیحیت است: آیا یهودا خائن بود؟ آیا رحمت و بخشش خدا شامل حال او می‌شود؟ آیا احساس گناه او و به دار آویختن خود نتیجه‌ی اندوه و پشیمانی و ایمانش است؟ اسکورسیزی سال‌هاست دنبال این جواب می‌گردد.



کریم نیکونظر
دبیر بخش سینما

● فیلم چطور ساخته شد

همچنین با «آخرین وسوسه‌ی مسیح» شروع شد. شاید اگر مارتین اسکورسیزی آن فیلم را نساخته بود و درباره‌ی ایمان، مسیح و خدا حرف زده بود هیچ‌وقت «سکوت» ساخته نمی‌شد. او در فیلم‌هایش وجه الهیاتی مسیحیت را بازنمایی کرده بود: در «پاکس کار برتا»، «خیابان‌های پایین شهر»، «راننده‌ی تاکسی» و «گاو خشمگین»، ولی «آخرین وسوسه‌ی مسیح» فیلمی بود تمام‌وکمال درباره‌ی مسیح، همراه با همه‌ی شک‌و‌تردیدها درباره‌ی او، معماها و ایمان آدمی مثل او. نتیجه‌ی تضاد کاتولیسیسم اسکورسیزی و کالونیسیم پل شریدر بود: سایه‌ی شک شریدر کنار ایمان بی‌پرسش اسکورسیزی منجر به رابطه‌ی دیالکتیکی شده بود که انعکاس در فیلم دیده می‌شد؛ همان‌طور که در «راننده‌ی تاکسی» و «گاو خشمگین» هم بود. ولی این‌جا همه‌چیز واضح بود: خود مسیح بود و شک‌هایش، او بود و ایمان به خدا و سکوت خدا. این فیلمی بود که از رمان نیکوس کازانتزاکیس اقتباس شده بود؛ نویسنده‌ی ارتدوکس معتقد به مارکسیسم که اواخر عمرش ضد کلیسا و پاپ شده بود: ترکیب کازانتزاکیس، اسکورسیزی و شریدر مجموعه‌ای از تناقض‌ها را رقم زده بود. و این همه دودلی و تَرَک و ایده‌های شکاکانه و پرسشگرانه، منجر به اثری شده بود که کلیسا نمی‌توانست آن را بپذیرد. مارتین اسکورسیزی از ایمان حرف زده بود ولی این ایمان، آن چیزی نبود که پاپ می‌خواست. به‌همین دلیل هم اسکورسیزی ناچار بود مدام درباره‌ی فیلمش حرف بزند. او در یکی از نمایش‌های فیلم با کشیش اعظم کلیسای اسقفی نیویورک برخورد کرده کشیش بعد تماشای فیلم به کارگردان گفت که فیلم از نظر مسیحیت نقص ندارد. او به تجربه‌ی مواجهه‌اش با کلیسای جُلجتا اشاره کرد و به اسکورسیزی پیشنهاد کرد که رمانی را بخواند: «سکوت» نوشته‌ی شوساکو آندو. ولی اسکورسیزی که گرفتار پاسخگویی به واتیکان و ممنوعیت نمایش فیلم در کشورهای مختلف بود فراموش کرد. بعدها او درگیر ساخت فیلم «فقای خوب» شد و کمی بعد هم سر از ژاپن درآورد تا در فیلم «رؤیاهای استادش، آکیرا کوروساوا» کبیر، نقشی را بازی کند. در تمام این مدت، کتاب «سکوت» همراهش بود و آن را می‌خواند. ولی وقتی در قطار از توکیو به کیوتو می‌رفت آن را تمام کرد. این تقدیر او بود که کتاب در ژاپن تمام شده در کشوری که آندو معتقد بود «مرداب» است و هیچ درختی در آن ریشه نمی‌گیرد، سرزمینی که مردمش با طبیعت انس غریبی گرفته و آیین و مذهب بومی‌شان با آن گره خورده بود. اسکورسیزی می‌توانست در آن‌جا همه‌چیز را حس کند: آن حس غریب قطع شدن مسیحیت در ژاپن، آن بی‌ریشگی را. ژاپنی‌ها وقتی به دنیا می‌آمدند معتقد به آیین شینتو بودند، بعدها برخی در کلیسا ازدواج

می‌کردند اما همگی طبق آیین بودایی تدفین می‌شدند. مسئله‌ی ایمان در آن کشور بگرنج و پیچیده‌تر از هر جای دیگر بود. «ایمان» آن چیزی بود که اسکورسیزی را همیشه به فکر وامی‌داشت و کتاب شوساکو آندو، روایتی تراز از ایمان و دین‌داری بود. اسکورسیزی مشتاق شد که آن را بسازد. حق اقتباس رمان را ویتوریو چچی گوری برای او خرید و اسکورسیزی و جی کاکس، نگارش فیلمنامه را شروع کردند. سال ۱۹۹۲-۱۹۹۱ بود که نسخه‌ی اول تمام شد. اما اسکورسیزی راضی نبود: آن وجه الهیاتی که مدنظرش بود در فیلمنامه کامل نشده بود. طرح کنار گذاشته شد و او فیلم دیگری (عصر معصومیت) ساخت. در تمام این مدت، هم او و هم جی کاکس نسخه‌های متفاوتی از «سکوت» را نوشتند اما هیچ کدام آن چیزی نبود که باید باشد. سال ۲۰۱۵ بود که نسخه‌ی معقول «سکوت» آماده شد.

● رمان شوساکو آندو

نکته‌ی مهمی است که بدانیم مواجهه‌ی شوساکو آندو، نویسنده‌ی ژاپنی با دین مسیح و آیین کاتولیک چگونه بوده. او ده ساله بود که غسل تعمید داده شد ولی تمام دوران جوانی‌اش با این تردید گذشت که چطور یک ژاپنی معتقد به مسیح باشد. خودش گفته است که مسیحیت مثل یک لباس عاریتی برای او بود؛ او نه یهودی بود نه رومی، و ژاپن سرزمین آیین‌های باستانی بود. احساس غریب از همین‌جا در او جوانه زد. مقایسه‌ی او با گراهام گرین از این بابت دقیق و درست است: گرین هم مذهبش را تغییر داد و در تمام آثارش به ایمان پرداخت و احساس گناه را در همه‌ی آن‌ها گنجاند؛ احساس گناه نسبت به تزلزل ایمان و لغزش‌های انسانی. آیا چنین آدمی یادآور یهودا و غبن او نبود؟ شوساکو آندو هم در آثارش مدام به این وجه می‌پرداخت اما این «سکوت» بود که عصاره‌ی فکر او را در خود داشت. «سکوت» به نوعی یک داستان منطبق با واقعیت است: در قرن هفدهم میلادی هنوز ترویج آیین مسیحیت جرم نبود تا این که شورش مشهور به «شورش شیمابارا» در جنوب غربی ژاپن رخ داد. این شورش نتیجه‌ی مالیات‌های سنگینی بود که دهقانان ژاپنی مجبور به پرداخت آن بودند و دلیلش هم تمایل ماتسوکورا شیگاماسا، ارباب آن منطقه به ساخت قلعه‌ای تازه بود. این شورش با پیوستن سامورایی‌های ارباب قوی‌تر شد و شش ماه منطقه را به آشوب کشید. در نتیجه‌ی این اتفاق ۳۷ هزار نفر سر بریده شدند و چون حکومت مرکزی معتقد بود که شورش، با کمک اروپایی‌ها، به ویژه پرتغالی‌ها و کلیسا رخ داده، قانون انزوای عمومی را اجرا و همه‌ی تجار پرتغالی را از کشور اخراج کرد. مهم‌تر

این که تبلیغ دین مسیحیت در ژاپن ممنوع شد. داستان «سکوت» در همین زمان و دوران ممنوعیت تبلیغ دین مسیح رخ می‌دهد. ماجرا از وقتی شروع می‌شود که خبر می‌رسد «کریستوئو فریرا»، مبلغ کارکنشاهی که از طرف یسوعیان پرتغال به ژاپن رفته از دین خود برگشته است. او که بیش از ده سال در ژاپن مردم را

می‌کنند. ولی این سفر، کم‌کم به نوعی شک و دودلی در کشیش‌ها منجر می‌شود؛ این که چرا خداوند در برابر این همه عذاب سکوت کرده است و چطور مردم حاضر نیستند حتی به ظاهر هم که شده دست از دین‌شان بشویند. کم‌کم یکی از آن‌ها، رودریگز، خودش هم دچار شک می‌شود...

● نکته‌ی اساسی

نکته‌ی مهم در مواجهه با «سکوت» درک درست موقبت افراد و اعتقادشان است؛ دو کشیشی که عازم سفر به ژاپن می‌شوند یسوعی هستند. یسوعی‌ها به پاپ وفادار بودند و کلیسای کاتولیک‌ها را ارج می‌نهادند. این گروه روزهایی که پذیرش آیین پروتستان در سرزمین‌های مسیحی شدت گرفته بود به پاپ و پادشاه اسپانیا (که مخالف قدرت گرفتن طرفداران لوتر بود) کمک کرد تا جنگی تمام‌عیار علیه آن‌ها به راه بیندازند. لقب یسوعی‌ها «همراهان مسیح» بود و آیین آنها اطاعت بی‌چون‌وچرا از کلیسا و اجرای فرامین پاپ، که با دو تعهد همراه می‌شد: زندگی تهیدستانه و پرهیز جنسی. یسوعی‌ها دو اصل را مورد توجه قرار دادند: آموزش تعالیم ضدپروتستان به جوانان و گسترش آیین کاتولیک بین غیرمسیحیان. به همین دلیل هم تعداد فراوانی از آن‌ها به کشورهای مختلف سفر کردند. سفر تعدادی از آن‌ها به چین، ژاپن و هند هم در همین سده اتفاق افتاد. اما نکته‌ی مهم این است که بدانیم یسوعی‌ها، سرسخت‌تر از کاتولیک‌ها بودند و در واقع شاخه‌ی متجربانه‌ی آن‌ها در اجرای آیین عشای ربانی، اعتراف و ... به حساب می‌آمدند. این گروه هر نوع اصلاح در دین مسیح را خلاف می‌شمردند. بنابراین تردید به پاپ، آیین مسیح و هر موضوع دینی در مخیله‌شان نمی‌گنجید. در فیلم «سکوت» این دو کشیش با انکار مسیح از طرف معلمشان روبه‌رو می‌شوند: این که یک کشیش بلندمرتبه‌ی یسوعی به کلی دینش را انکار کند بدترین اتفاق بود و مایه‌ی شرمساری. و اساس فیلم و رمان، در نظر گرفتن این وجه است که چنین امری چقدر برای این افراد سخت و پرنج بود.

● اسکورسیزی و مسئله‌ی ایمان

اسکورسیزی یک کاتولیک است. خودش گفته که زمانی می‌خواست کشیش شود و در تمام عمرش هم معتقد به این مذهب بوده. ولی جالب است که با وجود ایمان سرسختانه‌اش، در آثارش مدام به تردیدها می‌پرداخته؛ تردیدهایی که گاه شبیه به تفکر کالونیست‌هاست. تردید چارلی در «خیابان‌های پایین شهر» که آیا در آخر در آتش می‌سوزد یا بنده‌ی برگزیده‌ی خداست، یک ایده‌ی کالونی است: مطابق آیین لوتر، خدا در سکوت به سر می‌برد و جز بندگانی خاص، بقیه را هدایت نمی‌کند. بنده‌ی خاص خدا، خودش باید بفهمد که آیا برگزیده است یا نه و برای فهم آن باید تلاش کند. ماکس وبر در «اخلاق

ایمان با تردید آغاز می‌شود

کاتولیسیسم و کالونیسیم در فیلم سکوت



اسکورسیزی درباره‌ی فیلم چه می‌گوید

باشیم. خصوصاً از بعد از انقلاب صنعتی، همیشه پیش خودمان فکر می‌کنیم که خب این بهترین وضعیتی است که بیش از هر زمان دیگر توانسته‌ایم برای خودمان رقم بزنیم. به بیان دیگر جهان حال حاضرمان بهترین حالت ممکن است و بسیار پیشرفت کرده‌ایم. و خب ممکن است این‌طور هم نباشد. اما، با به‌میدان آمدن تکنولوژی و امکان توجیه کردن تجربه‌ی معنوی از طریق فرآیندهای شیمیایی درون مغز، به گمان خیلی‌ها به شدت در مقابل فیلم جبهه بگیرند یا در بهترین حالت اسمش را یک «مأموریت» بگذارند و روی نقاط منفی‌اش تأکید کنند. و خب فیلم‌ها و کتاب‌های زیادی در این مورد ساخته شده است، مثل «آگوستین» خشم خدا. اما در حال به نظرم از این حد فراتر خواهد رفت. به جوهر آنچه برایمان به ارمغان آورده‌اند خواهد رسید.

ماهیت ایمان را به چالش می‌کشد و اضافاتش را کنار می‌گذارد. یک روز توی گوشت می‌زند و به خود می‌گویی «بیدار شو!». وسیله‌ای که هر کس با آن به ایمان می‌رسد می‌تواند خیلی کمک کند. کلیسا، نهاد کلیسا و شعائر می‌توانند خیلی مفید و مؤثر باشند. اما در نهایت حساب کار با خودت است و تویی که باید آن را پیدا کنی. باید آن باور را بیایی و یا نهایتاً رابطه‌ی میان مسیح و خودت پیدا کنی، چون در نهایت این است که باید با آن مواجه شوی.

می‌دانیم فیلم معترضان زیادی خواهد داشت. گمان می‌کنم بیشترشان هم افرادی باشند که چندان ایمان و باوری ندارند. ایراد ماجرا هم سر مسئله‌ی یقین در جهان مدرن ماست، چون پای تکنولوژی به میان آمده است. مهم هم نیست در کدام برهه از تاریخ

پروتستانی و روح سرمایه‌داری» شرح دقیقی از این موضوع و تمایل پروتستان‌ها به کار و وجه دینی آن ارائه داده، در واقع شرح می‌دهد که پروتستان‌ها چطور به کار به عنوان یک امر دینی نگاه می‌کنند و موفقیت در آن را نشانه‌ی توجه خداوند و برگزیده‌شدنش نشان می‌دانند. اما نکته‌ی مهم در فیلم‌های اسکورسیزی سرگردانی در این برگزیدگی است: چارلی «خیابان‌های پایین شهر» همان‌قدر سردرگم است که تراویس بیگلر «راننده‌ی تاکسی». اصولاً درک فیلم «راننده‌ی تاکسی» بدون توجه به وجه مذهبی فیلم که بیش از اسکورسیزی ناشی از تردیدهای جنی پل شریدر است غیرممکن است: تراویس بیگلر مثل «اسکولینکوف» خواهان حس برتری نسبت به اطراف است و برای این که حس کند برگزیده است، دست به عمل می‌زند تا دخترکی را نجات دهد. در «گاو خشمگین» جیک لاموتا تلاش می‌کند تا برترین باشد و برگزیده و در «آخرین وسوسه‌ی مسیح» مسیح در برابر سکوت خدا در تردید است که آیا او درست عمل کرده و منتخبات است یا نه. اصولاً در تمام این فیلم‌ها، مسئله‌ی ایمان، انتخاب خدا و مواجهه با جهان مسئله‌ی اصلی است و در بیشتر این آثار، شخصیت اصلی باز هم حس برگزیدگی پیدا نمی‌کند، به نوعی خلأ می‌رسد و ناکام می‌ماند. پس حس از آندوه با شخصیت باقی می‌ماند. این نوع تردید در فیلم‌های دیگر اسکورسیزی هم دیده می‌شود: در «کازینو»، «بیرون آوردن مردگان» و حتی «کوندون». ولسی در آثاری که اسکورسیزی جدا از شریدر ساخته حجم این تردیدها کمتر است. «سکوت» بازگشت او به فیلم‌های دوره‌ی شریدر است؛ این‌بار با یک جواب قطعی‌تر. رودریگز گمان می‌کند که برگزیده است؛ وقتی در آب بر کله‌ای نگاه می‌کند چهره‌ی مسیح را می‌بیند و خشنود است از اینکه برگزیده است و خداوند به ندای او پاسخ داده. ولی به‌مرور می‌فهمد که این تنها درک او از موضوع است و «ایمان» پیچیده‌تر از آن است که با احساسی ساده و استقامت مداوم روی آداب دینی پدید آید. اسکورسیزی این تردید و به ایمان رسیدن را همراه با نگاهی آگزیستانسیالیستی ترکیب می‌کند: به آزادی و اضطراب بشر اشاره می‌کند و در عین حال رابطه‌ی «تاق و فر» داستایوفسکی را (مثل «راننده‌ی تاکسی») بازنمایی می‌کند، برای این که در یک گفت‌وگوی درونی با خودش به نتیجه برسد. در «سکوت» انکار ظاهری است و اصولاً هر امر ظاهری به خصوص فعالیت دینی مردود شمرده می‌شود چون از نظر فیلم، ایمان، مسئله‌ای قلبی است و راستش، این همان سوال بزرگ دین مسیحیت است: آیا یهودا خائن بود؟ آیا رحمت و بخشش خدا شامل حال او می‌شود؟ آیا احساس گناه او و به دار آویختن خود نتیجه‌ی اندوه و پشیمانی و ایمانش است؟ اسکورسیزی سال‌هاست دنبال این جواب می‌گردد و حالا در دهه‌ی هشتم زندگی انکار جوابی کم‌وبیش قانع‌کننده برای خودش پیدا کرده: ایمان از منظر کی‌یر که گور که ناشی از جهش روح است و عقل به آن راه ندارد بهترین گزینه در برابر تردیدهای عقلانی است.



هیولای درون

همه‌ی آنچه می‌خواهید درباره‌ی سریال **نفس** و سازنده‌اش بدانید

تاریخ همیشه حی و حاضر است، کنار ماست، هر چه از آن دورتر می‌شویم باز هم تأثیرش را در روان و خاطره‌ها می‌بینیم، به خصوص تاریخ معاصر که انگار محو نشدنی است. تاریخ ماندگار است چون هر اتفاقی در امروز رگ‌وریشه‌ای در گذشته دارد، در دورانی که ما ندیده‌ایم اما با روح آن زندگی می‌کنیم. می‌گویند

تاریخ پر از درس است، اما کدام نسل از تجربیاتش درس گرفته؟ کدامیک تاریخ را یک بار از اول تجربه نکرده؟ کدام نسل تاریخ را درک کرده و اشتباهات را کنار گذاشته؟ اهمیت تاریخ، در همین درنگی است که باید در جواب این سوال‌ها بکنیم. سریال «نفس» داستانی مربوط به دوران گذشته دارد، به ماجرای اشاره می‌کند که

حالا جزئی از تاریخ گذشته است اما در عین حال، ما را با بخشی از زندگی مواجه می‌کند: این که چگونه انحراف شکل می‌گیرد و چگونه این انحراف آرمان‌خواهی را به ترور و مرگ می‌کشاند. «نفس» اما فقط این نیست، داستانی است که می‌تواند هزاران سؤال در ذهن مخاطبش ایجاد کند، درباره‌ی تاریخ، درباره‌ی سادگی

مردمی که قربانی شدند، درباره‌ی وقایعی که زندگی را فدا کرد و هیچ به دست آورد. اگر با این نگاه به سریال نگاه کنیم، آن وقت «نفس» فقط یک قصه گوی می‌محض نیست، دست کم می‌شود ضعف‌ها را فراموش کرد و از دل آن، به رویدادهایی رسید که کمتر از ۴۰ سال پیش به چشم خورد.

سه‌گانه‌ی جلیل سامان

● ارمنان تاریکی

«لنگ‌زدن به مرده»، این تعبیری بود که مدیران تلویزیون اولین بار در برخورد با قصه‌ی درباره‌ی منافقین به کار بردند. آن‌ها گمان می‌کردند که هر فیلم و سریالی درباره‌ی منافقین که جز جسدی از آن نمانده می‌تواند باعث یک‌جور احیا یا حتی به شکل ناخودگاه به نفع آن‌ها تمام شود.

برای همین هم پرهیز داشتند از پرداختن به چنین موضوعاتی. ولی کم کم وقتی با فیلمنامه‌ی مواجه شدند که یک داستان عاشقانه را در بستر رویدادهای تاریخی روایت می‌کرد، عشق را قربانی بازی‌های انحرافی گروهک‌ها نشان می‌داد و ایندولوی این گروهک‌ها را عامل بدبختی و از بین رفتن زندگی می‌دانست مقاومت را کنار گذاشتند و از آن استقبال کردند. «ارمنان تاریکی» مهم‌ترین سریالی بود که درباره‌ی فعالیت



منافقین در سال‌های بعد انقلاب ساخته می‌شد؛ یک تراژدی تأثیرگذار درباره‌ی جوان‌های آرمان‌گرای که فریفته‌ی عقاید انحرافی می‌شدند. اولین طرحی که جلیل سامان نوشت ربط چندانی به سازمان مجاهدین نداشت؛ داستان جانیازی بود که بعد از حادثه‌ای که برای همسرش پیش

می‌آمد خودش را به ناپیایی می‌زد. اما سامان کم کم متوجه شد که این قصه، با توجه به شخصیت اصلی، معقول نیست. بنابراین به سمت اتفاق دیگری کشیده شد: ازدواج سازمانی، ازدواجی که در گروهک منافقین وجود داشت و به‌جای عشق و علاقه، نوعی دستور و حکم و ایندولوی بر آن حکمفرمایی می‌کرد. ولی این ازدواج می‌توانست کم کم به یک داستان عاشقانه ختم شود و شخصیت‌ها را به شناخت برساند. به همین

دلیل هم بود که دستمایه‌ی «ارمنان تاریکی» شد. جلیل سامان ایده‌ی خودش را با موضوع تازه گره زد و «ارمنان تاریکی» شکل گرفت: داستان جوانی به نام مجید که در اوایل انقلاب، تحت تأثیر شعارهای سیاسی قرار می‌گیرد و به آرامی دچار تغییر می‌شود. اما مدتی که می‌گذرد شک و دودلی سراغش می‌آید و وقتی که با عشق مواجه می‌شود و می‌بیند که چطور ایندولوی که شعار «زنه‌باد» می‌داد باعث نابودی آدم‌ها می‌شود. در «ارمنان تاریکی» آرش مجیدی، امیر آقایی، لیلای زارع بازی می‌کردند؛ سریالی که در سال ۸۹ از شبکه‌ی سوم سیما پخش شد و خیلی زود به فهرست محبوب‌ترین آثار آن دوره راه پیدا کرد.

می‌شود. خود سامان معتقد است که اگر تلویزیون بخواد این دو سریال را پخش کند بهتر است اول «پروانه» پخش شود و بعد «ارمنان تاریکی»، چون این دو همدیگر را کامل می‌کنند. نکته‌ی مهم این‌جاست که در «پروانه» هم ما با یک داستان عاشقانه روبه‌رویم؛ یک ماجراجویی که در بستر حوادث سیاسی رخ می‌دهد و شناخت باعث

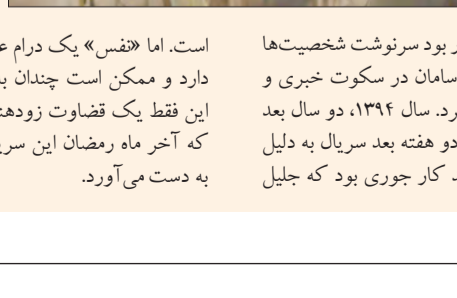
تعمیر افراد می‌شود. تغییر ماهیت سازمان منافقین خودبه‌خود نشانه‌هایی از انحراف را نشان می‌دهد و به تماشاگرش، به شکل ناخودآگاه می‌گوید که چطور این سازمان می‌تواند علیه اصول دینی قیام کند و به همه‌چیز پشت پا بزند. سریال «پروانه» سال ۹۲ از شبکه‌ی سه پخش شد، اگرچه اول قرار بود در دهه‌ی فجر روی آنتن برود اما استمرار پخش یک سریال خانوادگی به نام «همه‌چیز آن‌جاست» باعث حذف آن از کنتاکتور شد. در «پروانه» حامد کمیلی، سارا بهرامی و الهام چرخنده بازی می‌کردند.



سامان مطمئن بود نمی‌شود «نفس» را ساخت. مدیران تازه‌ی تلویزیون با بودجه‌ی کم از او می‌خواستند سرعت کار را بالا ببرند و او نمی‌خواست که یک سریال تاریخی را سرسری بسازد. به سامان گفته بودند که روزی ۶ دقیقه فیلمبرداری کند و او می‌دانست فیلمبرداری در شهری که هیچ‌چیز آن به چهار دهه‌ی قبل ربط ندارد از چنین سرعتی ممکن نیست. به همین دلیل

هم سریال سه بار متوقف شد. در نهایت بعد دو سال آماده شد. «نفس» با مجموعه‌ی بازگرداننده‌ی تازه‌ترین تلاش جلیل سامان در مواجهه با سازمان منافقین است و البته تازه‌ترین اثر تلویزیون در این باره. اگرچه پخش آن در ماه رمضان احتمالاً روی میزان مخاطبش اثر می‌گذارد؛ تماشاگر این ماه عاشق ملودرام یا کمدی

است. اما «نفس» یک درام عاشقانه است که فضا سازی سردی دارد و ممکن است چندان به دل مخاطب روزه‌دار نشیند. اما این فقط یک قضاوت زود هنگام است و باید صبر کرد و دید که آخر ماه رمضان این سریال چه رتبه‌ای را در نظر سنجی‌ها به دست می‌آورد.



● نفس

جلیل سامان قصد داشت در سومین بخش سه‌گانه‌اش، به زمان حال بیاید و سرنوشت چند شخصیت قصه‌های «پروانه» و «ارمنان تاریکی» را مرور کند. ولی به مرور ایده‌های دیگری به ذهنش رسید. طرح اولیه‌ی او دو نام داشت: «وقتی هیولا آمد» که بعداً به «پروین» تغییر کرد. اما این نام هم بر آن نماند و «نفس» آخرین انتخاب آن‌ها بود. سریال «نفس» مثل «پروانه» درباره‌ی آشنایی یک دختر با جوانی عضو گروهک منافقین بود. این‌جا هم یک دختر بی‌خبر از جهان اطرافش در دام عشق می‌افتاد که هیچ نسبتی با او نداشت اما روی تمام وجوه زندگی‌اش تأثیر می‌گذاشت. ولی این فقط شروع

داستان بود و به خلاف «پروانه» قرار بود سرنوشت شخصیت‌ها از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۶۵ دنبال شوند. سامان در سکوت خبری و بی‌هیاهو ساخت سریال را شروع کرد. سال ۱۳۹۴، دو سال بعد از «پروانه» پشت دوربین رفت اما دو هفته بعد سریال به دلیل مشکلاتی در تهیه متوقف شد. روند کار جوری بود که جلیل

مسئله‌ی سریال سامان چیست

با عشق متحول می‌شد در حالی که کنار این عشق آتشفشان سیاسی هم هست. او جاذبه و دافعه را کنار هم می‌گذارد و از ویژگی‌های تغییرات گسترده‌ی سازمان منافقین استفاده می‌کند تا هر دو طرف را قربانی نشان دهد. بنابراین نباید انتظار داشت که او دقیق و موبه‌مو مسائل حزبی و سیاسی و فعالیت چریکی را نشان بدهد. این‌ها فقط بهانه و موقعیت‌های داستانی است که البته بکر و تازه و جذاب هم هست و در عین حال به آثارش عمق هم می‌بخشد.

است برای نمایش گرفتاری میان عشق و وظیفه؛ از یک طرف عشق است که می‌تواند زندگی را بسازد و از طرف دیگر آرمانی است که می‌خواهد زندگی ساز باشد. اولی به خاطر دومی نابود می‌شود و دومی به‌جای زندگی به مرگ می‌انجامد. فرمول جذاب سه سریال جلیل سامان، در تضاد این دو بخش خلاصه شده. او در سریال‌ش وقت دارد که به آرامی یک مجاهد (منافق) را نشان دهد و درگیری ذهنی و عاطفی‌اش را هم پیش روی تماشاگر بگذارد. از آن طرف انسان معصومی را تصویر کند که در مواجهه

ایدئولوژی؟ تغییر ایدئولوژی؟ سیاست؟ تفکیک گروه‌ها و شرح دقیق آن‌ها؟ خود تاریخ؟ نه... واقعاً نه. هیچ کدام از سریال‌های جلیل سامان سرراست و صریح به این موضوعات نمی‌پردازد، هیچ کدام نمی‌خواهد اثری سیاسی باشد و موضع‌گیری شفاف کند. سریال‌های سامان، خوب و بد، آثاری عاشقانه‌اند و همیشه یک‌طرف‌گانه را درگیر رویدادی نشان می‌دهند که نمی‌تواند با عشق کنار بیاید. انتخاب بستر سیاسی، به خصوص سازمانی که منحرف شده و زیرزمینی است و بعدها علیه مردم هم طغیان می‌کند، فرصتی



سه‌نکته درباره‌ی نفس

مرام‌شان هستند. واقعیت دارد؟ مهم نیست، مهم این است که شخصیت ما چنین تصویری دارد. ولی این شخصیت در عمل هم ساده‌ لوح است؛ هنگام زدنی از آژانس مسافرتی یک پاسپورت را می‌دزدد، با بی‌احتیاطی سراغ خانواده‌ی پسر می‌رود که زمان مبارزه به زندان افتاده و... این اعمال شاید ساده‌لوحی شخصیت‌ها را نشان دهد اما بیش از آن خود قصه را دچار مشکل می‌کند؛ این ایرادها سهل‌انگاری در ساخت وقایع است.

۳ «نفس» متفاوت است، ایدئولوژی‌اش را صاف و صریح مطرح نمی‌کند و با قصه، هر چند ناقص، و با ماجرا، هر چند سطحی کار را جلو می‌برد. «نفس» مثل «ارمنان تاریکی» و «پروانه» اولین گام‌هاست. هنوز تجربه‌ی پخته‌ای نیست اما معقول است.

می‌رود اما حسمان چیز دیگری می‌گوید. به همین دلیل مشکل «نفس» همین لحنش می‌شود؛ لحن سرد و خونسردی که انگار خیال ندارد گرم شود و ما را درگیر کند. ما وقایع و آدم‌ها را می‌بینیم اما جز معدود لحظاتی متوجه حس‌شان نمی‌شویم. آن‌ها عاشق می‌شوند، دوری از هم را تحمل می‌کنند، سختی می‌کشند اما فقط نظاره‌گریم. این سرما چرا تمام‌نمی‌شود؟

۲ اشتباهات تاریخی همیشه قابل اغماض‌اند اما اشتباهات دراماتیک نه. «نفس» اعضای گروهک را ساده‌لوح نشان می‌دهد، هم در فکر هم در عمل. روزبه، خودش اعتراض می‌کند که مدام در حال عوض کردن گروهش است و مدام تغییر منش می‌دهد. چرا؟ چون گروه‌ها مدام در حال تغییر

سرد است، طولی می‌کشد تا تماشاگر با شخصیت‌ها و اتفاقات خوب‌گیرد. و این سرما از درون فضا سازی، سکوت‌ها و وقفه‌های مختلف به روح تماشاگر منتقل می‌شود. سرمایی که لحن سریال را متفاوت می‌کند، اما این خطر را هم دارد که تماشاگر خسته شود. چنین لحنی نیاز به ماجرا دارد، هر ماجرا مثل یک بمب بترکد و تماشاگر را از یکنواختی و بی‌روحی بیرون بکشد. «نفس» مدام ماجراجویی می‌کند و تلاش می‌کند نشان دهد که این سرما، از زندگی یکنواخت و معمولی دخترک آن، ناهید، بیرون می‌آید. اما کم کم که ما با اعضای گروهک هم آشنا می‌شویم هیجان زیادی سرانجام نمی‌آید، از کارهای آن‌ها احساس ترس و نگرانی نمی‌کنیم، می‌فهمیم که همه‌چیز هولناک پیش

جلیل سامان کیست

به این‌ها سه سریال هم اضافه کرد. او که سال گذشته از صداسیما بازنشسته شده مدت‌ها برای ساخت سریالی درباره‌ی شهید چمران تلاش کرد؛ «جان شیفته» نام سریالی بود که دو سال عمر جلیل سامان صرف آن شد و ظاهراً به دلیل سانسور و حذف‌اضافه‌های فراوان و در آخر تأمین نشدن بودجه از خیرش گذشت. سامان از همان گروه نویسندگان برای تولید «نفس» بهره برد. حالا همه می‌دانند که تبحر او ساخت درام‌های عاشقانه با پس‌زمینه‌ی سیاسی است، حتی اگر خودش بخواد کارنامه‌اش را رنگارنگ کند به سختی می‌تواند از این برجسب رهایی پیدا کند. ببینید، او ظاهراً یکی از گزینه‌های نگارش فیلمنامه‌ی «امکان مینا» بوده و چندین پیشنهاد از نهادهای امنیتی برای ساخت فیلم و سریال داشته است. باید منتظر بود و دید در نهایت جلیل سامان با چه نوع فیلم و سریالی کارش را ادامه می‌دهد.



جودت السحار، نویسنده‌ی کتاب «ابوذر»، یکی از نویسندگان فیلم درخشان و خاطرهانگیز «محمد رسول‌الله(ص)» است؛ فیلمی ساخته‌ی مصطفی عقاده که نام واقعی‌اش «الرساله» بود و همان اوایل انقلاب هم در ایران اکران شد. عبدالرحیم جودت‌السحار تنها ۶۰ سال عمر کرد، اما آثارش در سینیمای عرب مشهور است.

تلویزیون



حضور داشتند و گروهی از بهترین‌ها، از مازیار پرتو (مدیر فیلمبرداری) گرفته تا بازیگران (مهدی فتیحی، بهزاد فراهانی، داریوش ارجمند، اکبر عبدی و...) در آن حضور داشتند.

تحقیق کرده او جواب داده که ۲۰ سال! یعنی درست از روزی که با تاریخ اسلام آشنا شده. فیلمبرداری سریال ۱۸ ماه طول کشید و بیش از ۱۴۰۰ دقیقه تولید شد؛ بیش از ۱۲۰۰ نفر در صحنه‌های مختلف

مایل بودند که این بودجه صرف ساخت بیش از ۱۰ سریال شود. اما تلویزیون تصمیم گرفت که سریال را بسازد. خود میرباقری گفته که وقتی از او پرسیدند برای ساخت «امام علی(ع)» چقدر

تلویزیون پذیرفت که بودجه‌ای معادل ۲۷ میلیون تومان را در اختیار آنها بگذارد؛ اگرچه هم‌زمان وقت عده‌ای معتقد بودند که می‌شود با این پول کلی خانه برای مستضعفین ساخت و برخی دیگر هم

سوسیالیسم تلویزیونی

تأثیر اندیشه‌ی دکتر علی شریعتی و کتاب ابوذر در سریال امام علی(ع)

سریال «امام علی(ع)» مهم‌ترین سریالی است که در تلویزیون ما درباره‌ی تاریخ اسلام ساخته شده است؛ اولین اثری است که یک کشور شیعه درباره‌ی بزرگ‌ترین شخصیت تاریخ مذهبش تولید کرده و به همان اندازه هم سخت‌ترین اثری است که در تلویزیون ساخته شده. به چند سال بعد سریال «تنهاترین سردار» [درباره‌ی امام حسن(ع)] و «ولایت عشق» [درباره‌ی امام رضا(ع)] هم ساخته شد اما راه برای ساخت آنها هموارتر بود. اگرچه حالا و بعد از گذشت حدود ۲۰ سال، می‌شود گفت هیچ کدام از این سریال‌ها کیفیتی در حدواندازه‌ی «امام علی(ع)» ندارند. برای آن‌که بدانیم این سریال در چه شرایطی ساخته شده باید کمی به عقب برگردیم؛ به سال ساخت سریال. سال ۱۳۷۰ رئیس سازمان صداوسیما هنوز محمد هاشمی‌رفسنجانی بود. در دوره‌ی او دو سریال بزرگ «هزارستان» و

«کوچک جنگلی» ساخته شده بود و همه دهه‌ی شصت را با این دو اثر به یاد می‌آوردند. اگرچه در دوران او چند سریال موفق دیگر هم تولید شده بود اما حالا تلویزیون مایل نبود سریال بزرگ و پرهزینه‌ای تولید کند. می‌گویند در سال ۷۰-۱۳۶۹ بخشنامه‌ای در تلویزیون وجود داشت که طبق آن اعلام می‌کرد ما نه پول و نه امکانات تولید سریال بزرگ را داریم؛ بنابراین هیچ قراردادی برای تولید آثار این چنینی بسته نمی‌شد. اما پیشنهاد داوود میرباقری یک پیشنهاد جذاب بود؛ او طرح سریال «امام علی(ع)» را به تلویزیون برد و گفت که این سریال می‌تواند مهم‌ترین اثر بعد انقلاب باشد. در سابقه‌ی او دو سریال وجود داشت: «گرگ‌ها» و «رعنا». اولی را خودش هم دوست نداشت اما دومی یک سریال سیاه و جدی انقلابی بود که بازیگرانی مثل پرویز پرستویی و گلچهره سجادیه در آن بازی می‌کردند.

سوسیالیست‌های خداپرست

کتاب جودت‌السحار را که «ابوذر» بود در زمان ترجمه به «ابوذر غفاری اولین خداپرست سوسیالیست» تغییر داد. ولی این تغییر فقط یک تغییر شکلی نبود، شریعتی به این اندیشه باور داشت. او بعدها در سفر به فرانسه پخته‌تر شد و به چشم خودش دید که متفکران مسیحی هم تلاش می‌کنند ارتباطی بین آیین مسیحیت و مارکسیسم ایجاد کنند. توجه هم‌زمان او به لویی ماسینیون و فرانتس فانون تنها یک نشانه است برای درک موقعیت او، همان‌طور که گرایش به سارتر و جنبه‌ی انتقادی او از مارکسیسم هم وجهی دیگر از تفکر او را نمایان می‌کند. اما این‌ها چه ربطی به داوود میرباقری و سریال «امام علی(ع)» دارد؟ آنچه که در سریال مطرح می‌شود، نگاهی آمیخته به دین و در عین حال گرایش به نوعی عدالت‌خواهی به شیوه‌ی شریعتی است؛ میرباقری که شیفته‌ی شریعتی بوده در پرداخت به شخصیت ابوذر به نوشته‌ی ادبی این متفکر تکیه کرد و براساس او این شخصیت را طراحی کرد.

عدالت‌خواهی قادر است در برابر در جریان فکری آن زمان، مارکسیسم و امپریالیسم قد علم کند. فارغ از اینکه تفکر شریعتی چقدر قابل قبول و مطابق اصول دینی است، باید پذیرفت که آثار او برای گروه‌های سیاسی مذهبی که از گرایش‌های سازمان‌های سیاسی مذهبی خسته شده بودند جذاب بود. شریعتی نه بازرگان بود، نه آیت‌الله بروجردی، نه کیانوری بود نه جزئی. او توانسته بود با کمک جامعه‌شناسی و فلسفه‌ی غربی یک روایت تازه از مذهب ارائه کند. تفکری که شریعتی از جوانی پیرواش بود تحت تأثیر سازمان محمد نخبش و سیدجلال آشتیانی شکل گرفته بود؛ نهضت خداپرستان سوسیالیست. احتمالاً می‌دانید که این نهضت، توحید را به عنوان جهان بینی پذیرفته بود اما به لحاظ اقتصادی به سوسیالیسم گرایش داشت و از نظر سیاسی درصدد مبارزه با استبداد بود. شریعتی جوان همراه پدرش، محمدتقی، عضو این گروه بود. هواداری شریعتی از این اندیشه در کارهای ادبی‌اش هم تأثیر گذاشت؛ مثلاً نام

این رسول جعفریان بود که اولین بار در یک گفت‌وگو در «سازندگ» «هفتادنامه» به جهت‌گیری فکری داوود میرباقری اشاره کرد. جعفریان تنها با تماشای آثار این کارگردان «حدا» زد که او تحت تأثیر دکتر شریعتی است: «آقای میرباقری تربیت شده نسل انقلابی است که اتفاقاً خیلی هم خود را گرفتار خطوط سیاسی نکرده و به‌نظر می‌رسد - تنها به‌نظر می‌رسد - نوعی تفکر سوسیالیستی دینی - مذهبی دارد که اساس آن از شریعتی است. هرچه هست، به‌نظر آقای میرباقری به آنچه می‌گوید معتقد است و باور دارد و بر اساس آن تربیت شده است.» (تهران امروز/ ۳۰ آبان ۱۳۹۲) رسول جعفریان به ریشه‌ها اشاره می‌کند، به آنچه که احتمالاً در ناخودآگاه میرباقری جا خوش کرده. میرباقری مثل بیشتر جوانان دهه‌ی پنجاه‌هفته‌ی برداشت انقلابی شریعتی از اسلام بود، روش او در عدالت‌خواهی و معرفی شخصیت‌های تاریخ اسلام را می‌پسندید و دیده بود که چطور این

ویژگی‌های سریال

زبان: داوود میرباقری در این سریال یک زبان و لحن تازه خلق می‌کند؛ زبانی موجز و شیرین که گاه کنایی به نظر می‌رسد و گاه صریح. او تحت تأثیر نثر سعدی، به نوعی زبان سلیس و در عین حال غنی دست پیدا کرده که به هر شخصیتی هویتی مستقل می‌دهد. دیالوگ‌های سریال از این لحاظ منحصربه‌فردند.

شخصیت: خلق این همه شخصیت یکه در سریالی بزرگ و پر کاراگر یک امتیاز ویژه است. همه‌ی این شخصیت‌ها جذاب و خارق‌العاده‌اند؛ ولید سسختور و طنز است و در عین حال که منفی است اما تماشاگر نسبت به او بی‌حس نیست. قطام، اغواگر و قدرتمند است و سحرش در کلام و حرکات مشخص است، عمر و عاص مکار و حیل‌گر است و انگار خود شیطان است که هر بار یک برگ برنده رومی کند، مالک اشتر، قدرتمند، جنگجو و کارزماتیک است، مروان، سیاس است اما ترسو است و... این ویژگی‌ها کمک کرده که ما با مجموعه‌ای از «آدم‌ها» روبه‌رو شویم که می‌توانند ما را درگیر کنند.

تعزیه: آثار میرباقری یا کم‌ی‌اند یا مذهبی و جدی. کم‌ی‌هایش به نمایش تخت‌حوضی ربط دارند اما آثار دینی‌اش ارتباط عمیقی با تعزیه. این ارتباط هم در رجزخوانی‌ها هم در اجرای صحنه‌های جنگی و هم در نوع لحظات تراژیک به چشم می‌خورد. شکل میزانشن دایره‌های اشقیاء و محاصره‌ی یکی از اولیا، در آثار میرباقری کاملاً دیده می‌شود. حضور تک‌تک هم شخصیت‌ها و روایت‌گری‌شان هم از تعزیه به سریال‌های او راه پیدا کرده. اگرچه بخش عمده‌ای از این تأثیرپذیری در «هفتادنامه» دیده می‌شود اما نشانه‌های آن در «امام علی(ع)» به چشم می‌خورد.

دکتر علی شریعتی و میرباقری

تأثیر تنها منجر به یک کنش شخصی نشد و مثلاً فقط به فعالیت‌های سیاسی او جهت نداد. میرباقری سال‌ها بعد به دنبال این بود که همان تأثیر مسحورکننده و بیان جذاب و تأثیرگذار شریعتی را در کارش متبلور کند: «من نمی‌خواستم در برداشت مخاطبان از مذهب ایجاد تحول کنم. تأثیری که شریعتی بر من داشت این بود که حرف‌های تازه در حوزه‌ی چون سیاست و اجتماع را با رنگ و بوی مذهب طرح می‌کرد. البته من چنین داعیه‌ای نداشته و ندارم که می‌خواستم تبدیل به شریعتی در حوزه کاری خود شوم، اما فکر می‌کردم شاید بیان‌نمایی این قبیل مفاهیم، خیلی جذاب‌تر از بیانی که دکتر شریعتی دارد هم بشود.» (عصر ایران؛ همان) اگرچه میرباقری برخوردی هنرمندانه مدنظرش بود ولی از نظر تفکر چنان تحت تأثیر شریعتی بود که ارجاعات او به شخصیت‌های دینی در سریال «امام علی(ع)» کاملاً به نوشته‌های شریعتی برمی‌گردد. خودش گفته است: «[امام علی] ۲۵ سال به دلایلی در حاشیه ماند که عمده‌ترینش را مرحوم شریعتی به ما معرفی کرد. همان مسئله‌ی «مکتب، وحدت، عدالت» که روی عصر وحدت آن خیلی تأکید شده.» (مجله‌ی فیلم؛ همان) ارجاع میرباقری به کنایی است شامل سخنان دکتر علی شریعتی در چهار کنفرانس «علی تنهاست»، «زندگی علی، پس از مرگش»، «علی، انسان تمام»، «مکتب، وحدت، عدالت، علی» که در کتابی به همین نام (مکتب، وحدت و عدالت علی) منتشر شده. ولی باز هم این نکته‌ها را مقدمات در نظر بگیرید!

«به محض این که چشم باز کردم و با مفاهیم جدی‌تر آشنا شدم، مرحوم شریعتی را دیدم. کار او بیشترین تأثیر را روی نسل ما گذاشت. نگاه تازه‌ای که نسبت به تاریخ اسلام و شخصیت‌های درجه اول این تاریخ داشت، به‌نظم تأثیر غیرقابل انکاری داشت. این آشنایی همیشه مرا درگیر کرده بود. آرزو داشتم که اگر مجال و توانی باشد بتوانم به طرح این مسائل بپردازم. چون تأثیر این نوع نگاه را یک‌بار دیده بودم که چطور توانست جامعه را به تحرک وادارد.» اینها را داوود میرباقری در گفت‌وگوش با مجله‌ی فیلم (شماره‌ی ۱۹۸) گفته است. اشاره‌ی او به آشنایی با دکتر شریعتی یک نکته‌ی مهم در تولید «امام علی(ع)» است؛ او که تحصیلات حوزوی داشت در سال ۵۶-۵۵ وارد دانشگاه پلی‌تکنیک شد و آنجا بود که با کتاب‌های دکتر شریعتی آشنا شد. درست در روزهایی که گروه‌های چپ در این دانشگاه فعالیت می‌کردند میرباقری تحت تأثیر این نوشته‌ها و گرایش‌های مذهبی‌اش عضو انجمن اسلامی شد. «آثار شریعتی در آن مقطع حکم یک تفکر جدید را داشت و از آن‌جا که شخصاً نزدیک به دو سال سابقه تحصیلات حوزوی داشتم، ناخودآگاه نسبت به هر آنچه به مذهب مرتبط می‌شد، حساسیت نشان می‌دادم و می‌خواستم از آن مطلع شوم. ادبیات مرحوم شریعتی هم تا آن‌جا که آثارش به دست‌مان می‌رسید و می‌خواندیم، خیلی جذاب و تأثیرگذار بود. به شخصه چنین فضای ذهنی‌ای داشتم.» (عصر ایران/ فروردین ۱۳۹۱) اما این

ابوذر، شریعتی، میرباقری

میرباقری هم به این توجه کمک می‌کند. اما در رویکرد کلی، میرباقری به برداشت شریعتی پایبند است و عدالت‌خواهی امام و یاران او و پیامبر را هم در همان چارچوب تصویر می‌کند. روایت عبدالفتاح عبدالمقصود در کتابی که درباره‌ی امام نوشته و منبع سریال بوده نشانه‌ی خوبی است برای این توجه؛ عبدالمقصود می‌گوید که عُمر در زمان خلافت قانونی گذاشت که دو خلیفه را کشت. او بین کسانی که تازه اسلام آورده بودند و مجاهدان قدیمی در تقسیم بیت‌المال فرق گذاشت و به گروه دوم بیشتر توجه کرد. ولی خود او این حکم را اجرا نکرد و عثمان آن را تمام‌کامل اجرا کرد؛ نتیجه‌ی این عمل، به‌وجود آمدن اختلاف طبقاتی و اعتراض فقرا به مثل ابوذر بود. قتل عثمان هم نتیجه‌ی این اختلاف بود. این طغیان و اعتراض با ورود امام علی به حکومت تمام شد، چون او قانون را لغو کرد. اما حالا امام با طبقه‌ی روبه‌رو بود که در این مدت بهره‌مند شده و ثروت عظیمی را جمع کرده بودند. آنها مهم‌ترین دشمنان امام علی(ع) بودند. این‌جا هم مسئله‌ی اختلاف طبقاتی و اشرافیت، دین در جامعه‌ی نو و... مطرح است. در سریال «امام علی(ع)» هم این نگاه کاملاً به چشم می‌خورد و جوانب مختلف آن مورد توجه قرار گرفته. تأثیر شریعتی و «ابوذر» مشهود است اما تأثیر فکری او زیر متن داستانی مخفی است.



گفتیم که شریعتی کتاب «جودت‌السحار» را ترجمه کرده است؛ یک کتاب کم‌حجم که شرح زندگی ابوذر، تفکر او و نوع مواجهه‌اش با عثمان را بیان می‌کند. او با اشاره به زندگی سخت ابوذر، به تبعیدش به شام توجه می‌کند و بعد مواجهه‌اش را با مرگ عبدالرحمن بن عوف زیر ذره‌بین می‌برد. کلیدواژه‌ی شریعتی در برخورد با ابوذر «شناساندن اشرافیت، ذلت و بت‌پرستی در جامعه‌ی زیبا و نوین توحید»، «حق‌گویی به‌رغم مواجهه با تلخی»، «مبارزه با کاخ‌نشینی و تسلیم‌ناپذیری در برابر حاکمان» و در آخر پذیرش تنهایی و مرگ دو فرزند بر اثر بی‌پولی و نپذیرفتن رشوه از حکام وقت است. روایت شریعتی متکی بر زهد پارسایانه و تحمل سختی و زندگی میان بیابان علی‌رغم وعده‌ها و امکان بهره‌مندی از لذت‌هاست. او به ابوذر توجه می‌کند چون او مبارز است و نمی‌پذیرد که با لباس دین به مردم دروغ گفته شود و مرگ او، یک‌جور شهادت در این راه است. میرباقری در سریال «امام علی(ع)» ابوذر را دقیقاً با این مشخصات تصویر می‌کند و روایت او از مرگ این مرد هم همان چیزی است که شریعتی نوشته: مرگ دختر و پسر ابوذر به خاطر گرسنگی و بعد، مرگ خودش. اگرچه ظاهراً در روایاتی تأکید شده که دختر ابوذر هنگام مرگ او زنده بوده ولی قاعدتاً روایت دکتر شریعتی دراماتیک‌تر و تکان‌دهنده‌تر است و شیفتگی



هر هفته در این صفحه به سیاستمداران و شهروندان ایرانی پیشنهاد می‌کنیم چه فیلم و سریال و حتی کارتون‌هایی را ببینند

فیلم خارجی

عشق در جنگ



فرانسوا اوزون یکی از فیلمسازان موج نوی جدید فرانسه است؛ مثل فیلیپ راموس و ایو کامو، او سبک منحصره‌فردی در پرداخت به قصه دارد؛ در درجه‌ی اول هیچ قاعده و شیوه‌ی ثابتی در روایت قصه را بر نمی‌تابد و هر بار سبک درام تازه را با مقتضیات آن از نو طراحی می‌کند. در یک فیلم همه‌چیز را از آخر شروع می‌کند و وقتی به انتهای فیلم می‌رسیم تازه اول ماجرا را می‌بینیم و درک می‌کنیم که این وقایع چطور شکل گرفته‌اند و چه عاملی در شکل‌گیری آنها مؤثر بوده‌اند، در فیلم دیگری در داستانی اقتباسی از داستان راینر ورنر فاسیندر، به کلی از شیوه‌ی معمول قصه‌گویی فاصله می‌گیرد و در فیلم دیگری سراغ موضوعی جنایی اما کمدی می‌رود. کارنامه‌ی او پر است از فیلم‌های هیجان‌انگیز و غافلگیرکننده که تماشاگر را همیشه منتظر فیلم تازه‌ای نگه می‌دارد. برخی او را با فاسیندر مقایسه می‌کنند و خود او اعلام کرده که کارگردان مورد علاقه‌اش همین فیلمساز غیرمعمول آلمانی است. ولی او در پرداخت به آدم‌ها بیشتر و مدام فاسیندر است تا فضا سازی و قصه پردازی. نمونه‌ی روشش فیلم «فرانتز» تازه‌ترین ساخته‌اش است؛ «فرانتز» از رمان «مردی که کشمش» نوشته‌ی موریس روسارد برداشته شده که داستانی عاشقانه و کاملاً نامتعارف را در زمان جنگ اول جهانی روایت می‌کند. این همان رماتی است که قبل‌ترها، چیزی حدود ۸۰ سال پیش، ارنست لوییج، فیلمی به نام Broken Lullaby را از روی آن ساخته. اوزون هم که مشهور است به طنزهای در این فیلم از طنز بهره برده ولی خب، وقتی از لوییج حرف می‌زنیم داریم از کارگردانی ماهر در طنز حرف می‌زنیم که دنیای منحصره‌فردی می‌سازد و همه‌ی آدم‌ها را با وجود پیچیدگی، شوخ نشان می‌دهد. ولی اوزون، داستان عاشقانه‌ی ساده را با تصاویر سیاهوسفید، شبیه به فیلم‌های کلاسیک کرده است و آن طنز درخشان لوییجی در فیلم به چشم نمی‌خورد و بیشتر، به رمان شبیه است. داستان «فرانتز» در زمان جنگ اول جهانی می‌گذرد؛ وقتی که آنا همسر سرباز کشته‌شده‌ی آلمانی مدام سر مزار همسرش می‌رود و به‌طور اتفاقی با یک جوان فرانسوی روبه‌رو می‌شود که آن جاشک می‌ریزد. او کنجکاو می‌شود تا بفهمد که این مرد چه رابطه‌ای با همسرش داشته و مرد، اعتراف می‌کند که قاتل شوهرش است. ولی این شروع یک ماجرای هیجان‌انگیز است. پیچ‌های مداوم در قصه، شخصیت‌پردازی نامتعارف و غافلگیری‌های فراوان معمولاً از جنس سینمایی عاشقانه نیستند ولی این یکی از همه‌ی این امکانات استفاده می‌کند تا فیلمی متفاوت بسازد. «فرانتز» غافلگیرکننده و جذاب است که تماشايش تجربه‌ی منحصره‌فردی است.

فرانتز

کارگردان: فرانسوا اوزون
بازیگران: بی‌برنی، پائولا بیر

فیلم ایرانی

دنیای هپروتی



«مادر قلب اتمی» نامش را از ترانه و آلبومی از گروه پینک فلوید گرفته است. پینک فلوید این نام را از تیتیر سرمقاله‌ی یک روزنامه‌ی انگلیسی وام گرفته، سرمقاله‌ای که در آن به پیوند قلب مصنوعی یک مادر اشاره شده است. اما این‌ها چه ربطی به فیلم «مادر قلب اتمی» دارد؟ در فیلم اشاره‌ای به این ترانه می‌شود اما دومین فیلم علی احمدزاده پر از این کنایه‌ها و اشاره‌هاست. این که این اشارات، معنایی می‌سازند یا به یک کل منسجم ختم می‌شوند، سوالی است که هر تماشاگر بعد از تماشای فیلم باید از خودش بپرسد. احمدزاده کارگردان جوانی است که از همان شروع کار گرفتار سانسور و حاشیه شده. اولین فیلم او، «همونی کامی»، داستان سفر چند نفر از شمال به تهران بود که جسدی را در ماشینشان پیدا می‌کنند. مشکل، دیالوگ‌های فیلم و روابط آدم‌ها بود که باعث توقیف فیلم شد و احمدزاده همین چند ماه پیش، به‌ناچار فیلمش را برای تماشای مردم در یک سایت گذاشت. «مادر قلب اتمی» دومین فیلم اوست، با داستانی بسیار عجیب که ربطی به جریان اصلی سینمای ایران و قصه‌های معمول آن ندارد؛ دو دختر بر اثر تصادف، مجبور به پرداخت خسارت می‌شوند در حالی که پولی همراه ندارند. اما مرد جوانی به آنها کمک می‌کند و پس از آن، ماشین آنها را ترک نمی‌کند! این مرد، مدام از یک دنیای موازی با این جهان حرف می‌زند و اصرار دارد که این دو دختر را به آنجا ببرد. فیلم به همین عجیب‌وغریبی داستانش است، یک‌سره در شب می‌گذرد و کنار متلک‌های سیاسی و اشاره‌های به وقایع روز، از جایی، یک‌سره از دنیای واقعی می‌برد و به عالم سوررئالیستی می‌رود. در این فضا است که هیچ رویدادی قاعده‌تأمین عقلی را دنبال نمی‌کند و خیال‌پردازی در آن حرف اصلی را می‌زند. در «مادر قلب اتمی» به صدام، اثرژی هسته‌ای، تولت فرنگی، یارانه‌ها و... اشاره می‌کند. آیا در این اشاره‌ها حرف و نکته‌ای نهفته است؟ به هر حال هر فیلمی ایدئولوژی‌ای دارد و هر چقدر هم رها از جهان پیرامونش باشد، در نهایت واکنشی است به جامعه و اطرافش. اما «مادر قلب اتمی» منتظر است تا تماشاگر تأویلش کند. آنچه که جلوی روی ما قرار دارد، یک فضای نامفهوم ذهنی و کابوس‌وار است که انگار آدم‌ها را در جنگال خودش قرار داده. برای همین هم از منطق واقعیت تبعیت نمی‌کند و چون واقعیتی ندارد، نمی‌شود برای آن تعابیر انتقادی تراشید. و چون منطقی را هم دنبال نمی‌کند، حرف زدن از ساختار هم قدری بی‌معنی است! اما با این حال، «مادر قلب اتمی» فیلمی متفاوت، چت و عجیب است که بازی محمدرضا گلزار را در آن ستایش کرده‌اند. اگر این واژه‌ها شما را مشتاق تماشای فیلم می‌کند حتماً به سینما بروید!

مادر قلب اتمی

کارگردان: علی احمدزاده
بازیگران: ترانه علیدوستی، پگاه آهنگرانی

کارتون

نوارها را بسوزان!



شاید تا به حال هیچ اثر هنری در نقد آمریکا بهتر از کارتون سیمپسون‌ها عمل نکرده باشد؛ از سال ۱۹۸۹ تا امروز که این کارتون پخش شده، وقایع روز، آرمان‌ها، حماقت‌ها و سبک‌سری آمریکایی‌ها در آن مطرح شده. پنج شخصیت اصلی این مجموعه، هومر، مارج، لیسا و مگی و شخصیت‌های نمونه‌ای‌اند. داستان کارتون «سیمپسون‌ها» در شهر خیالی اسپرینگیلد می‌گذرد؛ شهری که مردمش با قیافه‌ی عجیب‌وغریبان کنار هم زندگی می‌کنند. هومر که یک آدم دست‌وپاچلفتی و تبیل است، مأمور حراست از نیروگاه اتمی تولید برق شهر است و همسرش یک زن خانه‌دار کلیشه‌ای، بارت، پسر شر و شیطان و لیسا، متفکرشان است. مگی هم بیشتر اوقات در حال میکیدن انگشتش است. این خانواده برای زندگی روزمره‌شان مدام دچار مشکل می‌شوند و ایده‌های حیرت‌انگیزشان همه را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ ولی نکته‌ی جالب، ارتباط سریال با وقایع سیاسی روز است. آنها تا به حال روسای جمهوری و نخست‌وزیران کشورهای مختلف را وارد مجموعه‌شان کرده‌اند که مشهورترینش تا همین چند وقت پیش تونی بلر بود. ولی این روزها بسا حضور دونالد ترامپ، همه یاد این کارتون و تصویر این مرد در آن افتاده‌اند. حدود ۱۶ سال پیش، در یکی از قسمت‌های سریال، لیسا رئیس‌جمهور آمریکا شده بود، آن‌هم وقتی که کاخ سفید گرفتار بحران‌های خردکننده‌ای بود. این لیساست که می‌گوید همه‌ی این مشکلات تقصیر رئیس‌جمهور قبلی، دونالد ترامپ است؛ موضوعی که بعد انتخاب ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا باعث انواع‌انواع نظریه‌ها شد و حتی روزنامه‌ی گاردین در مقاله‌ای این پیش‌بینی‌های «سیمپسون‌ها» را غیرعادی توصیف کرد. جواب مت گرونینگ ساده بود: «انتخاب ترامپ در سال ۲۰۰۱ مسخره‌ترین رویدادی بود که می‌شد حدس زد و حالا که اتفاق افتاده، مضحک‌ترین حادثه‌ی ممکن است.» اما آنها چند بار دیگر هم به ترامپ اشاره کرده‌اند: یک بار پیروزی او و پایین آمدنش از پله برقی را مسخره کردند، یک‌بار مجبور بودن او به خواندن گزارش‌های مفصل درباره‌ی کشورها و یک‌بار موهایش را. در همه‌ی این‌ها ترامپ مردی بی‌خبر از همه‌جا و مسخره است. در آخرین ویدیویی که «سیمپسون‌ها» منتشر کرده‌اند به مواجهه‌ی او با جیمز کومی پرداخته‌اند. درست چند روز قبل از شهادت رئیس سابق اف‌بی‌آی در کنگره‌ی آمریکا «سیمپسون‌ها» با انتشار ویدیویی کار ترامپ را یک‌سره کردند. در این ویدیو، مایکل پنس، نام معاون اول را از روی میز خط می‌زند به این امید که رئیس‌جمهور شود و روح نیکسون سراغ ترامپ می‌آید و از او تشکر می‌کند که وضعیت را میان بدترین رئیس‌جمهورها بهتر کرده است. او یک توصیه هم به ترامپ می‌کند: «توارهارو بسوزون» که اشاره‌ای است به مکالمات او و کومی؛ کارتون «سیمپسون‌ها» محبوب‌ترین کارتون آمریکایی است که طی ۲۸ فصل پخش شده است.

سیمپسون‌ها

طراح: مت گرونینگ

سریال خارجی

جنایت و مکافات



فارگو در اصل شهری است در ایالت داکوتای شمالی؛ ایالتی در شمال آمریکا که اصولاً نام آن از سرخ‌پوست‌های آن‌جا گرفته شده است. این ایالت، سرمای بی‌حدوصری دارد، سرمای استخوان‌سوز که زمستان‌هایش وحشتناک است؛ پر از برف و کولاک و یخ. ولی برای ما این شهر و ایالت، از یک نظر دیگر اهمیت دارد؛ «فارگو» نام فیلمی است که برادران کوئن سال‌ها پیش ساختند. فیلم، در این شهر یخ‌زده می‌گذشت و ماجرای آن یک باج‌خواهی بود که کم‌کم و مثل همه‌ی آثار کوئن‌ها به‌خاطر یک ماجرای پیش‌یافتاده، بدل به یک تراژدی سهمگین می‌شود. بعد از گذشت ۱۸ سال، نوا هاولی، که یک نویسنده و کارگردان سریال‌های تلویزیونی بود با الهام از این فیلم، طرح یک سریال را ریخت: «فارگو» او قرار بود یک سریال آنتولوژی باشد که هر فصل آن یک داستان کاملاً متفاوت را تعریف کند. ایده‌ای که به نظر کوئن‌ها هم بانمک بود و آنها بعد خواندن طرح، تهیه‌کننده‌ی اجرایی آن شدند. موفقیت فصل اول آن که فقط لحنی کوئنی داشت، باعث شد که شبکه‌ی اف‌ایکس (FX) ساخت آن را ادامه بدهد. فصل دوم آن به اندازه‌ی اولی محبوب نشد اما حالا مدتی است که فصل سوم آن پخش شده؛ در «فارگو- فصل سوم» ما باز هم همان مؤلفه‌های فیلم را می‌بینیم؛ پلیس زن که کسی جدی‌اش نمی‌گیرد اما او به شکل وسواسی حواس‌جمع است، یک توطئه‌ی احمقانه و حادثه‌ای که به شکل ابهام‌های منجر به قتل می‌شود؛ «فارگو» یک سریال کمدی سیاه‌جنایی است پر از موقعیت‌های عجیب؛ دو برادر، هر کدام در زندگی مشکلات خودشان را دارند. اما یکی از آنها فکر می‌کند که در بچگی سرش کلاه رفته و تمبره‌یسی که برادرش عوض یک ماشین از او گرفته قیمتی کلان دارد. حالا او به فکر به دست آوردن آنهاست؛ در حالی که برادرش هم گرفتاری خودش را با یک گانگستر بین‌المللی دارد. این خط داستانی یک سریال ۸ قسمتی است که نوا هاولی آن را طراحی و کارگردانی کرده. در این فصل ایوان مک‌گریگور نقش دو برادر را با دو گریم کاملاً متفاوت بازی می‌کند و در کنار او، ماری الیزابت وینستاد و گوران یوگدان بازی می‌کنند. هر اپیزود ۵۰ دقیقه است و طبق روایت سریال، ماجرای واقعی را تعریف می‌کند که برای احترام به بازماندگان، نام شخصیت‌ها تغییر کرده. اما شما این توصیه را جدی نگیرید؛ این همان ایده‌ای است که برادران کوئن در «فارگو» اجرا کردند. در حالی که هیچ‌وقت چنین داستان مضحکی رخ نداده بود. «فارگو»ی جدید هم همان لحن و تازگی و موقعیت‌های بسورد را دارد و به‌شدت سرگرم‌کننده است.

فارگو فصل سوم

طراح: نوا هاولی

بازیگران: ایوان مک‌گریگور، گوران یوگدان

سریال ایرانی

در امتداد شهر



تأسیس شبکه‌ی پنج که شبکه‌ی اختصاصی تهرانی‌ها بود، همراه بود با کلی برنامه‌ی تازه و نو درباره‌ی شهر. اگرچه قبل از این، شبکه‌های استانی فراوانی وجود داشتند که بیشتر آنها هم فیلم و سریال می‌ساختند اما شبکه‌ی تهرانی، به دلیل مرکزیت، این شانس را داشت که با کیفیت بهتر و حضور برنامه‌سازهای مشهورتر کارش را جلو ببرد. یکی از این برنامه‌ها «در شهر» بوده یک مجموعه‌ی مستند واقع‌نگارانه که هر روز به مشکلات روزمره‌ی شهری مردم می‌پرداخت. مشارکت مردم در این برنامه کمک می‌کرد تا آنها احساس کنند در اطلاع‌رسانی و نقد وضع موجود شهر سهیم‌اند. «در شهر» به‌قدری برای مخاطبان جذاب بود که ایده‌های داستانی هم به دنبال آن آمد. «داستان یک شهر» یکی از این مجموعه‌ها بود؛ سال ۱۳۷۸ اصغر فرهادی همراه با علیرضا بذرافشان، سریالی را نوشت در ۲۶ قسمت ۵۰ دقیقه‌ای. در این سریال گروه تلویزیونی در شهر درگیر داستان آدم‌های مختلف می‌شوند. جذابیت سریال این بود که هم‌زمان دو ماجرا را دنبال می‌کرد؛ هم داستان گروه سازنده‌ی برنامه و هم مسائل مردم. استقبال از این سریال به حدی بود که خیلی زود سری دوم آن هم تولید شد. نکته جالب این بود که مؤلفه‌های سینمای فرهادی در این سریال کاملاً به چشم می‌خورد، حتی برخی از قسمت‌ها، یادآور فیلم‌های اوست. مثلاً داستان زنی که بی‌اجازه‌ی شوهرش در خانه‌ی کسی کتک‌گیری می‌کند، همان قصه‌ای است که در «جدایی نادر از سیمین» دیده شد. همان‌طور که سکانس‌های داد‌گاه و دیالوگ‌ها هم ردی از آن مجموعه دارند. اما بیشتر از شباهت شکلی و ساختاری، این تم است که بی‌نهایت شبیه است؛ مسائلی که فرهادی در «داستان یک شهر» به آنها پرداخته، بعدها پررنگ‌تر و جذاب‌تر و حرفه‌ای‌تر در فیلم‌های او نمایان شده. قضایات، دروغ، تردید و اصولاً تراژدی مدرن در «داستان یک شهر» کاملاً به چشم می‌خورد. به همین دلیل هم تماشايش آن، فارغ از ضعف‌هایی که دارد، دست کم مخاطب را با پیش‌بینی این کارگردان مواجه می‌کند. در «داستان یک شهر» فرامرزی صدیقی، آنته فقیه‌نصیری، علی قربان‌زاده، بهاره رهنما، سروش صحت و... بازی می‌کردند و این سومین سریال او بعد از دو مجموعه‌ی «چشم به راه» و «مجمع مسکونی فرخ و فرح» است.

داستان یک شهر

کارگردان: اصغر فرهادی

بازیگران: فرامرزی صدیقی، آنته فقیه نصیری، علی قربان‌زاده

مستند

گورخواب



عکس‌هایی که از گورخواب‌ها منتشر شد، ضربه‌ای بود به وجدان عمومی؛ قبل آن هم کارتن‌خواب‌ها در شهر دیده می‌شدند، همان‌طور که حالا هم هستند. موضوعی که همه آن را عسادی فرض می‌کردند. چرا؟ کسی نمی‌داندا اما تصویر گورخواب‌ها، تکان‌دهنده بود؛ تصویر کسانی که به قبر پناه می‌بردند تا زنده بمانند، شبیه آثار گروتسک به نظر می‌رسید و نشان می‌داد که کنار ما چه رویدادهای ترسناکی در حال وقوع هستند و چطور پشت حاشیه‌ها مخفی مانده‌اند. این موضوع، یک‌باره در جامعه مهم تلقی شد و حرف‌ها درباره‌ی آن زده شد. ولی محمد کارت قبل‌تر از این‌ها سراغ کارتن‌خواب‌ها رفته بود؛ سراغ کسی که تا انتخابی خط رفته بود و تصمیم گرفته بود که برگردد. یکی که می‌خواست وضعش را تغییر دهد. محمد کارت البته برای طرفداران فیلم «بی‌خود و بی‌جهت» عبدالرضا کاهانی، نام آشنایی است؛ او بازیگر نقش کمک‌راننده‌ی است که اسباب را به خانه‌ی عطران آورده و چون لال است و نمی‌تواند حرف بزند، مجبور است با زبان اشاره حرف‌هایش را به افراد حاضر در خانه بفهماند. ولی این‌ها مربوط به یک دوره از زندگی هنری کارت است؛ او حالا یک مستندساز مشهور است که فیلم‌هایش در جشنواره‌های مختلف، از جمله جشنواره‌ی سینماحقیقت، مورد توجه قرار می‌گیرد. محمد کارت قبل‌تر چند مستند ساخته است، اما این مستند «خون‌مرگی» بود که نامش را سر زبان‌ها انداخت. او در «خون‌مرگی» سراغ خلاف‌کارهای شهر شیراز رفت و همراه یکی از آنها به پاتوق‌هایشان سرک کشید، حرف‌هایشان را شنید و شیوه‌ی رفتار و حرف‌زدنش را نمایش داد. فیلم، به دلیل تصویر تازه‌ای از زیست این گروه آدم‌ها نشان می‌داد، بسیار مورد توجه قرار گرفت. ولی این یک شروع بود، او که علاقه‌مند به ساخت فیلم‌هایی درباره‌ی مطروین جامعه است این بار سراغ یک پدیده‌ی تازه رفته است؛ او کارتن‌خواب‌ها را زیر ذره‌بین برده و بعد از یک پژوهش دقیق، یکی از آنها را انتخاب کرده تا سؤزه‌ی فیلمش بشود. فیلم «آوانتاز» به زندگی یکی از آنها می‌پردازد و فقط هم محدود به حضور او در خیابان‌ها نمی‌شود. فیلم بیشتر اراده‌ی این شخص برای زندگی بهتر و دورشدن از کارتن‌خوابی را نشان می‌دهد. بنابراین فیلم، فقط تصویرگر یک موقعیت خاص نیست، مهم‌ترین نکته‌ای است که می‌شود در فیلم تازه‌ی کارت دید. او بدون دستکاری در زندگی فرد، بدون کم‌ویزاد کردن عناصر، راوی مسائل او می‌شود، به سؤزه‌اش نزدیک می‌شود و با احتیاط فراوان سعی می‌کند او را باورپذیر نشان دهد. کاری که کارت می‌کند، مواجهه‌ی ما با آدم‌هایی است که معمولاً دیده نمی‌شوند و زندگی‌شان چنان در سایه است که به حساب نمی‌آید. کارت موفق شده که نوری در این زندگی بتاباند. مستند تازه‌ی کارت، کندوکاوی در زندگی حاشیه‌ای شهر است، در زیست مردمی که به چشم نمی‌آیند. اگر می‌خواهید فیلم را ببینید، سری به سالن‌های هنر و تجربه بزنید. این یک تجربه‌ی دردناک اما امیدبخش است.

آوانتاز

کارگردان: محمد کارت

حیات نو

تلاش گسترده و دامنه‌دار دولت یازدهم برای احیای دریاچه ارومیه

علیرضا طاهری
فعال محیط‌زیست

قصه پرغصه دریاچه خیلی پیش از این‌ها آغاز شد. نمی‌دانم از کجا؟ شاید از زمانی که رئیس‌جمهوری کشیدن سریع چاه روی دریاچه را اولویت اصلی آذربایجان دانست. شاید از زمانی که چاه‌ها پشت سر هم در محدوده دریاچه حفر می‌شد، شاید از آنجا که جلوی ریزش حدود پنج میلیارد متر مکعب آب به دریاچه گرفته شد و باعث شد دریاچه هر روز تشنه‌تر شود. ندگین آبی درون نقشه ایران روزبه‌روز کم‌رنگ‌تر و کوچک‌تر می‌شد و همه مردم ایران نگران بودند. کسی تصویری از ارومیه بدون دریاچه نداشت و کسی نمی‌توانست گریه نقشه ایران را بدون خال آبی زیبا روی چهره‌اش تصور کند.

● شور اما سراسیمه از زندگی

دومین دریاچه شور دنیا در شمال غربی ایران واقع است. مساحت اولیه آن حدود پنج هزار و پانصد کیلومتر مربع و طول آن به طور متوسط تقریباً ۱۴۰ کیلومتر و عرض آن از ۱۶ الی ۶۳ کیلومتر است. عمق متوسط این دریاچه چهار و نیم متر و حداکثر عمق سیزده متر در شمال دریاچه است و حجم تقریبی آن ۳۱ میلیارد متر مکعب بوده است. دریاچه در ۱۶ سال گذشته حدود ۶ متر کاهش سطح داشته است. بیش از شصت رودخانه دائمی و موقت به دریاچه ارومیه می‌ریزند که مهمترین آنها رودخانه‌های تلخه‌رود، شهرچای، گادر، زولا، زربینه‌رود، سیمینه‌رود، باراندوز و نازلو هستند.

● دریاچه مهم

به دلیل آب و هوا و رودخانه‌های موجود در حوضه آبریز دریاچه ارومیه، خاک حاصلخیزی به منظور کشاورزی وجود دارد؛ انواع گونه‌های پوشش گیاهی در این منطقه زیست می‌کنند و از نظر تنوع زیستی نیز این منطقه بسیار غنی بوده و اهمیت ویژه‌ای دارد. پرواز دسته‌جمعی فلاهین‌گوها در گذشته نه‌چندان دور از تماشایی‌ترین صحنه‌ها برای گردشگران این دریاچه محسوب می‌شده است. آکراس، کفچه نوک، پلیکان، لک‌لک،

چوب‌پا، نوک خنجری، اردک بلوطی، خروس کولی، عروس غاز، اردک پیسه، مرغ نوروزی و... از دیگر پرندگان آبرزی هستند که عموماً به صورت گروهی دریاچه ارومیه را برای زمستان‌گذرانی محیطی مناسب می‌دیدند. بیش از یکصد جزیره صخره‌ای بزرگ و کوچک در دریاچه وجود دارد که محل مناسبی برای پرندگان به وجود می‌آورد که مهمترین آنها عبارتند از جزیره کبودان (قویون‌دانی)، جزیره اشک، جزیره اسپیر، جزیره آرزو، جزایر نهنگانه (محل تخم‌گذاری پرندگان)، که البته در چند سال گذشته با پایین آمدن سطح آب برخی جزیره‌ها به خشکی پیوستند. دریاچه ارومیه از نظر گردشگری اهمیت ویژه‌ای دارد و دارای موقعیت‌های تفریحی، درمانی (لجن‌مالی) و اجتماعی خاصی است که این دریاچه زیبا را در زمره پارک‌های ملی و تالاب‌های بین‌المللی (ثبت‌شده در کنوانسیون رامسر) قرار داده است. بیش از ۵۰۰ گونه گیاهی در حوضه دریاچه ارومیه ثبت شده‌اند که شامل گیاهان شورپسند، گیاهان شن‌پسند، گیاهان خشکی‌زی و گیاهان آب‌پسند هستند. مقدار زیادی جلبک سبز-آبی در دریاچه ارومیه وجود دارد که ستون چرخه غذایی منطقه را به وجود می‌آورد. کمتر از ۱۰ گونه دوزیست و بیش از ۲۵ گونه ماهی، حدود ۳۰ گونه پستاندار، حدود ۴۰ گونه خزنده و بیش از ۲۰۰ گونه پرنده در منطقه شناسایی شده است. در دو دهه گذشته بخشی از جمعیت موجودات زنده در اثر تغییرات به‌وجود آمده و نابودی زیستگاه مورد نیازشان از بین رفته‌اند یا مکان دیگری را برای زندگی انتخاب کرده‌اند. بسیاری از پرندگان هم ترجیح داده‌اند منطقه دیگری را برای زمستان‌گذرانی انتخاب کنند.

● خطر نابودی

در مورد سلسله دلایل نابودی دریاچه ارومیه می‌شود چندین مقاله مفصل نوشت که همگی زنجیروار به همدیگر وابسته هستند. اما شاید اگر بخواهیم به صورت اجمالی موضوع را بیان کنیم، باید اشاره کرد که کارشناسان معتقدند بیش از ۹۰ درصد نابودی دریاچه به علت عوامل انسانی شامل زدن بندها و منحرف کردن مسیر آب‌های

منتهی به دریاچه، حفر چاه‌های غیرمجاز، ایجاد بزرگراه، استفاده از روش‌های غیراستاندارد و به‌روز در زراعت و... و کمتر از ۱۰ درصد آن به دلیل خشکسالی و گرمایش زمین است. احداث بزرگراه در وسط دریاچه به عنوان میان‌گذر به منظور سهولت در رفت‌وآمد، که بدون در نظر گرفتن استانداردهای محیط‌زیستی ایجاد شد، از عوامل موثر در تسریع نابودی دریاچه بود. در مطالعات اولیه در دولت هشتم نسبت به ساخت این میان‌گذر هشدارهایی داده شده بود و شروطی برای احداث وضع شده بود. متأسفانه در دولت نهم نیز به‌هیچ‌کدام از شروط برای تسریع در احداث و بهره‌برداری توجه نشد. دریاچه حدود ۲۵ میلیارد مترمکعب آب کمتر از دهه هفتاد دارد و نسبت به حالت نرمال و تراز اکولوژیک حدود ۱۲ تا ۱۰ میلیارد متر مکعب فاصله وجود دارد. با توجه به عمق کم دریاچه و پایین آمدن سطح تراز بخش قابل توجهی از سطح دریاچه به خشکی متصل شده به شکلی که در سال ۹۲ و ۹۳ بخش جنوبی دریاچه تقریباً خشک شد. می‌توان به جرات گفت در صورتی که روند نابودی دریاچه با سرعت قبلی ادامه پیدا می‌کرد، مشخص نبود تا چند سال دیگر منطقه قابل سکونت بود یا خیر. پیش‌بینی می‌شد دریاچه ارومیه بتواند توفان یا سونامی نمک در منطقه‌ای بسیار وسیع‌تر از خاک ایران ایجاد کند و علاوه بر استان‌های شمال‌غربی و غربی، کشورهای همسایه را نیز تحت تأثیر خود قرار دهد و جمعیتی در حدود ۱۵ میلیون نفر را تحت تأثیر خود قرار داده و مجبور به مهاجرت کند. حفظ دریاچه ارومیه به عنوان خواست و مطالبه ملی ملت ایران همواره مورد توجه بوده است. به شکلی که اخیراً دریاچه توسط همه اقشار و اقوام پیگیری می‌شود؛ میزان تراز آب، دلایل تغییر رنگ آب و... توسط مردم رصد و پیگیری می‌شود و این مهم شرایط را برای احیای دریاچه مهیا می‌کند. البته برخی بر این باور بودند که دریاچه ارومیه قابل احیا نیست و باید سریع‌تر آن را خشک و تبدیل به پارک یا محلی برای زندگی حیوانات کرد.

● تثبیت و احیای دریاچه

در ابتدای دولت یازدهم و بعد از خشک شدن

۹۰ درصدی دریاچه ارومیه، کارشناسان پیش‌بینی می‌کردند تا ۵ سال آینده دریاچه ارومیه تقریباً به صورت کامل خشک شود و ایده‌های خود را برای بعد از آن مرحله ارائه می‌کردند. دولت یازدهم پس از استقرار؛ جلوگیری از نابودی و احیای دریاچه ارومیه را در دستور کار خود قرار داد و کار گروه نجات ملی دریاچه ارومیه به ریاست معاون اول دولت آقای دکتر جهانگیری شکل گرفت. بیش از ۶۰۰ متخصص تراز اول داخلی و بین‌المللی در این کار گروه مشارکت و همکاری کردند. آسیب‌شناسی و مطالعات اولیه حدوداً شش ماه به طول انجامید؛ محاصل آن طرح نجات شد که در جلسه هیات دولت مطرح شد و به تصویب رسید. مقرر شد که با مشارکت دستگاه‌های دولتی و جوامع محلی این پروژه عظیم آغاز شود. اقدامات علمی دارای انسجام به کار گرفته شدند و در چند جبهه به صورت همزمان شروع به کار کردند. در مرحله اول و در سال‌های ابتدایی هدف کلان‌تری روی تثبیت دریاچه بود و سپس مراحل احیا آغاز شد. برای این منظور دو موضوع بیشتر حائز اهمیت بود: ۱- جلوگیری از هدررفت آب؛ ۲- تامین آب.

کارشناسان معتقدند که بیش از ۹۰ درصد آب حوضه صرف کشاورزی می‌شود، با یک حساب سرانگشتی هزینه‌افزاینده متوجه می‌شویم که ارزش دریاچه ارومیه فقط از تمام محصولات کشاورزی منطقه بیشتر است. برای این منظور باید محاسبه شود کل سرمایه‌ای که از طریق کشاورزی در این سه دهه ایجاد شده، به چه میزان بوده است و اکنون برای بازسازی به چه میزان هزینه نیاز است. دستور کار دولت برای تغییر در سیستم کاشت، تعیین حقایق،

آبیاری نوین، توقف سدسازی، اصلاح شیوه مصرف آب و... برنامه‌ریزی و انجام شد و مقرر شد منابع مصرف کشاورزی تا مرز ۴۰ درصد کاهش یابد. بدین منظور علاوه بر اینکه آموزش کشاورزان برای استفاده صحیح انجام شد، انتقال آب از منبع تا مزرعه با استفاده از لوله‌های پلی‌اتیلن انجام گرفت که تا امروز کارشناسان معتقدند براساس طرح‌های ایجادشده بخش قابل توجهی از آن محقق شده و این آب که پیش از این صرف کشاورزی می‌شد یا به هدر می‌رفت، به دریاچه واریز شده است. وزارت نیرو با مدیریت بی‌سابقه منابع آب و لایروبی رودخانه‌ها آب را به سسوی دریاچه گسیل کرد. دولت یازدهم تصمیم گرفت سیاست‌های وزارت نیرو را به آبخیزداری تغییر دهد و این خواست ملی بود که سبب شد از حقایق دریاچه ارومیه بیش از پیش پاسداری شود. نظارت دقیق بر ۱۲ سد بزرگ حوضه آبریز توسط وزارت نیرو پیگیری شد؛ به طوری که آب مازاد آن تحویل کشاورزی نشد و به سمت دریاچه ارومیه رفت. نظارت شبانه‌روزی بر بیش از ۲۰۰ نهر و ایجاد محدودیت برای استفاده‌های زراعی، لایروبی حدود ۷۰ کیلومتر از رودخانه‌ها و رهاسازی صدها میلیون متر مکعب آب ذخیره‌شده در پشت سد‌ها از دیگر اقدامات در این حوزه بود. با وجود اینکه حداکثر حد مجاز برداشت آب توسط انسان ۴۰ درصد است، بیش از ۸۰ درصد منابع تجدیدپذیر آب برای مصارف گوناگون برداشت می‌شود، که یعنی حدود دو برابر میزان مجاز که باید کاهش پیدا می‌کرد. بدین منظور شناسایی و انسداد چاه‌های غیرمجاز در دستور کار قرار گرفته و اقدامات موثری نیز با همکاری مردم



در این زمینه انجام شده است. از آن جمله می‌توان به نصب ۳۸ هزار کنتور هوشمند روی چاه‌ها اشاره کرد. برگزاری منظم کارگاه‌های آموزشی برای احیای دریاچه ارومیه و تداوم آن از اقدامات بسیار مهم دولت یازدهم بوده است. این اتفاق با تغییر شرایط اقلیمی منطقه، احتمال بروز بیماری‌های سخت و صعب‌العلاج مانند بیماری‌های قلبی، روی، چشمی و... را به شدت افزایش می‌داد. در گزارشات بیان شده که کشاورزان حوضه دریاچه از سموم شیمیایی استفاده می‌کردند که پساب آن وارد دریا می‌شد و در صورت خشک شدن دریاچه، همراه توفان نمک این عناصر نیز وارد ریه‌های مردم می‌شد. بیماری‌های پوستی، سرطان، بیماری و آسیب‌های چشمی از محتمل‌ترین تهدیدهای ارومیه بدون آب است. در سال ۲۰۰۸ میلادی توفان نمک ایجادشده در دریاچه آرال حدود ۶۵۰ کیلومتر به حرکت درآمد که اگر مشابه آن در ارومیه اتفاق افتاد، می‌تواند از دریاچه ارومیه تا ترکیه، آذربایجان، ارمنستان، تهران و خوزستان حرکت کند. از جمله اقدامات دولت که به منظور جلوگیری از کانون‌های گرد و غبار انجام شد می‌توان به کاشت و وسیع نهال و مالچ‌پاشی در حدود ۵۰۰ هکتار اشاره کرد. فعالیت‌های بین‌المللی برای انتقال تجربیات و کمک در زمینه‌های سخت‌افزاری، نرم‌افزاری و انتقال دانش در جهت احیای دریاچه از جمله اقدامات موثر در این زمینه بوده است که با کشورهای صاحب تکنولوژی از جمله ژاپن، فرانسه، استرالیا و... انجام گرفته است. وزارت راه نیز برای اصلاح میان‌گذر پس از مطالعات گسترده طرح‌هایی آماده کرده است که به زودی آنها را عملیاتی می‌کند.

بازگشت به زندگی

چندین عمل جراحی و مراقبت‌های ویژه توسط بهترین و زبده‌ترین متخصصین روی آن صورت گرفت. اما هنوز تا احیای کامل و بازگشت به حالت عادی راهی نسبتاً طولانی باقی مانده است. حسن مسیر طی شده این است که حالا همه به قابل درمان بودن این بیماری و همچنین کاربلندی تیم پزشکی ایمان آورده‌اند.

است که برخی ایرانی و برخی خارجی هستند. کارشناسان و متخصصین زمان مورد نیاز برای احیای دریاچه ارومیه را در حدود ۱۵ سال ارزیابی کرده‌اند که امروز بیش از یک‌چهارم آن طی شده است. می‌توان گفت که بعد از شناسایی بیماری دریاچه ارومیه، عزمی جدی برای رفع آن در دولت و ملت به وجود آمد و پس از آن

یادشده، «گری لوئیس» گفت: «با بازگشت این دریاچه خشک‌شده به چشم انداز زمین، پس از چهار سال می‌توانم آب را در کف این دریاچه ببینم. آب خیلی زیاد نیست اما بسیار بیشتر از دفعه قبلی است که این دریاچه را دیدم.» لوئیس تأکید کرد: «دریاچه کم‌کم جان می‌گیرد و این نتیجه همکاری فوق‌العاده موفق دلسوزانی

درصد کاهش داشته است. پایگاه اطلاع‌رسانی سازمان ملل در ایران به نقل از هماهنگ‌کننده و نماینده برنامه عمرانی این سازمان در کشورمان پس از آخرین بازدید از دریاچه ارومیه اعلام کرد: «زندگی آهسته‌آهسته به دریاچه نمک خشک‌شده ارومیه واقع در شمال غربی ایران برمی‌گردد.» به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی

بودن دریاچه کشیده شده است. در حالی که بیش از یک دهه سالانه ۳۰ تا ۳۵ سانتی‌متر از سطح دریاچه کاهش پیدا می‌کرد، در چهار سال اخیر علاوه بر توقف این روند، شاهد افزایش ۸۵ سانتی‌متری سطح آب هستیم. این مهم در حالی اتفاق افتاده است که برخلاف برخی ادعاها متوسط بارش منطقه در این سال‌ها ۱۳

حجم آب دریاچه در سال ۹۲ و ۹۳ که شروع پروژه احیا در آن کلید خورد، به حدود ۵۰۰ میلیون متر مکعب رسیده بود و این سیر نزولی همچنان ادامه داشت ولی امروز با پنج برابر شدن این آب و رسیدن به ۲/۵ میلیارد متر مکعب، امید به بهبود حال دریاچه بسیار بیشتر شده و خط بلاتلی روی نظریات غیرقابل احیا

ارثیهی آیت‌الله

دانشگاه آزاد اسلامی به کجا می‌رود؟

سید حمید متقی

روزنامه نگار

هنگامی که در روزهای آغازین خردادماه، سیدحسن خمینی در نامهای خطاب به حسن روحانی ضمن اعتراض به شیوه برکناری حمید میرزاده از ریاست دانشگاه آزاد، خواهان ورود رئیس‌جمهوری به این فقره شد، بسیاری از ناظران امور این پرسش را طرح کردند که چرا این عضو هیات موسس دانشگاه آزاد این قدر دیر به این تغییر و تحول واکنش نشان داده‌است؟ بیش از چهار هفته از برکناری پرحاشیه میرزاده توسط هیات امنای بزرگ‌ترین دانشگاه حضوری جهان اسلام سپری شده اما در این مدت شاهد واکنش چندانی به این تغییر و تحول نبوده‌ایم. عزل میرزاده زمانی رخ داد که توجه افکار عمومی به سوی رقابت‌های سرنوشت‌ساز ۲۹ اردیبهشت‌ماه معطوف شده بود و حتی رسانه‌های میانه‌رو و اصلاح‌طلب هم تنها فردای روز برکناری میرزاده به این اقدام هیات‌امنا توجه نشان دادند و پس از آن تحولات دانشگاه آزاد در هزارتوی اخبار انتخابات فراموشی سپرده شد. در آن فضا، بسیاری از تحلیل‌گران سکوت چهره‌های موثر هیات موسس دانشگاه در این زمینه را نشانه رضایت یا دست‌کم عدم مخالفت آنان با این تغییر ارزیابی کردند؛ به ویژه اینکه علی‌محمد نوریان - جانشین میرزاده - نیز در دوره مرحوم آیت‌الله اکبرهاشمی‌رفسنجانی (ره) به سمت دبیری هیات امنای دانشگاه منصوب شده بود و تصور چندانی از اختلاف مشی میان نوریان و سلفش وجود نداشت. با این حال نزدیک به دو هفته پس از پیروزی روحانی در آوردگاه ۲۹ اردیبهشت‌ماه، خبر برکناری یاسرهاشمی - فرزند مرحوم هاشمی‌رفسنجانی (ره) - از سمت ریاست دفتر هیات‌امنا دانشگاه آزاد مجدداً نگاه‌آورد به سمت دانشگاه آزاد اسلامی معطوف کرد؛ دانشگاهی که به اعتراف دوست و دشمن در این سه دهه به یکی از تاثیرگذارترین مولفه‌های فرهنگی و آموزشی این مرز و بوم بدل شده‌است. پارامتری که با اکثر قریب به اتفاق پارامترهای دخیل در معادلات فرهنگی کشور تفاوتی بارز دارد؛ این موسسه عظیم آموزش عالی با بیش از ۴۰۰ شعبه در کشور، گردش مالی کلان، حدود ۳۱ هزار کارمند، بیش از ۷۰ هزار عضو هیات علمی اعم از دانشی، حتی تدریس و پاره‌وقت، طبق اساسنامه خود به هیچ‌یک از بخش‌های دولتی و حاکمیتی تعلق ندارد. میزان دارایی‌های این موسسه نیز به استناد سخنان عبدالله جاسبی در گفت‌وگویی

با «همشهری‌ماه» حدود ۲۵۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود؛ با این توضیحات می‌توان به گروه‌ها و جناح‌های سیاسی حق داد که رویای سکانداری این دانشگاه را در سر پیروانند یا کوچک‌ترین تحرک حریف در این دانشگاه را زیر ذره‌بین ببرند. برای دست‌یابی به تحلیلی قریب با واقعیت از تحولات امروز دانشگاه آزاد و پیش‌بینی تحولات آتی این موسسه آموزش عالی باید تقبی به رویدادهای ابتدایی دهه نود بزنیم.

● جلسه تلخ هیات امنای

شاید بتوان گفت یکی از تلخ‌ترین و دشوارترین تجربیات مدیریتی مرحوم هاشمی‌رفسنجانی در طول فعالیت‌های پس از انقلاب او، جلسه ۲۷ دی‌ماه سال ۱۳۹۰ است. در آن صبح سرد زمستانی قرار بود جلسه هیات امنای دانشگاه آزاد در دفتر او برگزار شود. پس از حدود شش سال کشمکش میان او و محمود احمدی‌نژاد سر استقلال دانشگاه آزاد اسلامی، در ترکیب هیات امنای دانشگاه تغییراتی اساسی به وجود آمده بود که عملاً به هاشمی‌رفسنجانی و هیات موسس دانشگاه آزاد در این جمع دستی‌پایین‌تر از دولت تحمیل شد. محمود احمدی‌نژاد هم ذوق‌زده از این فتح‌الفتوح، زین و براق کرده بود که در نخستین جلسه هیات امنای ضمن دیدن در شیپور پیروزی، بیرق فتح خود را نیز در این دانشگاه به اهتزاز درآورد. طبق شنبه‌ها جلسه سرد بوده و تا حدودی خارج از پروتکل‌های مرسوم برگزار شده است؛ نوع نشستن کامران دانشجو وزیر علوم دولت دهم در جلسه و ادبیات او و حتی برخی پریدن‌های بی‌موقع در سخنان رئیس هیات موسس و امنای دانشگاه آزاد، به هاشمی‌رفسنجانی متذکر می‌شد که دوران اقتدارش پایان یافته است و ستاره اقبال حلقه یاران محمود احمدی‌نژاد در آسمان این موسسه بزرگ آموزش عالی درخشیدن گرفته‌است. در میانه جلسه نوای اذان به گوش رسید و هاشمی‌رفسنجانی برای اقامه نماز جلسه را به بعدازظهر موکول می‌کند. برخی از دوستان هاشمی پیشنهاد کردند که برای ابرتر ماندن چند هفته‌ای برنامه حامیان دولت دهم، جلسه بعدازظهر را به وقت دیگری موکول کنند، هاشمی اما تأکید می‌کند جلسه ادامه یابد. از آن روز عکسی جالب به یادگار مانده است؛ تصویر یاسر فرزند آن مرحوم که کنار سجاده پدر نشسته است و دل‌نگران نسبت به آینده با او سخن می‌گوید؛ عکسی که بارها در رسانه‌های مختلف منتشر شده است، اما احتمالاً بخش عمده‌ای از مخاطبان از زمان و حال وهوای ثبت آن صحنه، توسط عکاس خوش‌ذوقی که آنجا حضور داشت، آگاهی نداشته باشند. جلسه

بعدازظهر برگزار شد و با وجود اصرار رئیس جلسه مبنی بر ارائه برنامه‌های همه‌نامزدهایی که برای جانشینی عبدالله جاسبی معرفی شده بودند، کامران دانشجو تنها اجازه حضور برادرش را در آن جلسه داد و نام فرهاد دانشجو به عنوان رئیس جدید دانشگاه آزاد اسلامی به شورای عالی انقلاب فرهنگی ارسال شد. با توجه به اینکه کامران دانشجو خلاف عرف و آیین‌نامه جلسه به جای رئیس، اقدام به رای‌گیری کرده بود، دبیرخانه هیات امنای دانشگاه با انتشار اطلاعیه‌ای این اقدام را غیرقانونی اعلام کرده و تأکید کرده بود که از نظر رئیس هیات موسس، هنوز برای ریاست فرهاد دانشجو، رای‌گیری انجام نشده است. با همه این احوال، فرهاد دانشجو سکان مدیریت این دانشگاه را در اختیار گرفت. شیوه مدیریتی دانشجو شباهت غیرقابل‌انکاری به مدیریت محمود احمدی‌نژاد داشت، از تغییرات گسترده در مدیران این دانشگاه گرفته تا برخی اقدامات خلق‌الساعه در زمینه ممانعت از افزایش شهریه دانشجویان. در این ایام و به ویژه پس از جلسه تلخ آن صبح زمستانی، بسیاری از یاران حلقه محمود احمدی‌نژاد علاقه‌مند بودند هاشمی‌رفسنجانی قهر کرده و دانشگاه آزاد را به آنها بسپارد، در مقابل اما دولت‌مرد سردرگم چشیده جمهوری اسلامی که فرازوفرودهای زیادی را در دوره حضورش در جغرافیای سیاست ایران به یاد داشت، رابهرد صبر و انتظار را در پیش گرفته؛ رابهردی که با استقرار حسن روحانی در پاستور میوه آن را چید و درست چند هفته پس از استقرار دولت یازدهم کرسی ریاست دانشگاه را از فرهاد دانشجو بازستاند و به حمید میرزاده سپرد.

● اتفاقی که نیفتاد

آن زمان این پرسش از سوی برخی از تحلیلگران امور سیاسی ایران مطرح شد که چرا میرزاده به عنوان گزینه هاشمی و دولت برای اقامت در بلندی‌های حصارک معرفی شده‌است؟ میان معتمدان هاشمی‌رفسنجانی مدیران کارکشته متعددی در حوزه آموزش عالی حضور داشتند

هفت وصیت دانشگاهی هاشمی‌رفسنجانی

کاهش وابستگی دانشگاه به شهر به

حضور موثر در پروژه‌های فناورانه پیشرفته چون اینترنت

حضور فعال در پروژه‌های ملی برای حل معضلات زیست محیطی، کشاورزی و...

تلاش برای حضور دانشگاه آزاد اسلامی در سایر کشورها

جلوگیری از تعطیلی واحدهای زیان‌دهه با بهره‌گیری از شرکت‌های دانش‌بنیان

تدوین تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی

حضور موثر دانشگاه آزاد اسلامی در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی

هاشمی‌رفسنجانی در هفتادمین اجلاس شورای مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی با نگاه کارشناسانه خود برای آینده دانشگاه توصیه‌هایی داشتند؛ توصیه‌هایی که می‌توان از آنها با عنوان وصایای دانشگاهی آیت‌الله یاد کرد. امید که مدیران جدید ضمن چاره‌اندیشی‌های نو این توصیه‌ها را نیز مورد مذاقه قرار داده و آنها را به‌کارگیرند.



دیگر مانع از گره خوردن همه امور دانشگاه به خود شود. رحلت آیت‌الله میرعبدالکریم موسوی اردبیلی از اعضای هیات موسس دانشگاه نیز اگرچه ثلمه‌ای بزرگ برای دانشگاه بود، اما نباید موجب خالی ماندن دوماهه کرسی ایشان در هیات موسس می‌شد. قاعدتاً اگر رئیس فقید هیات‌های موسس و امنای دانشگاه آزاد اسلامی در این زمینه اقداماتی انجام داده‌بود، فضا پربارتر نمی‌شد و برخی از اعضای هیات موسس نگران از سرنوشت این موسسه بزرگ آموزش عالی، از مقام‌معلم رهبری برای بن‌بست‌شکنی استمداد نمی‌طلبیدند.

● و اما پایان

هنگامیکه حمید میرزاده بر کرسی ریاست دانشگاه آزاد اسلامی تکیه زد، اعلام کرد که از حدود ۴۷۰ واحد دانشگاه آزاد، ۲۳۵ واحد زیان‌ده است. او تلاش کرد در برنامه‌ای ضربتی ساختار سنگین و کند دانشگاه که در دوره دانشجو به شدت فربه شده بود را کارآمد و چابک کند. در این زمینه تلاش گسترده‌ای برای تجمع واحدها، حذف پست‌های غیرضروری و... را آغاز کرد و به موفقیت‌هایی نیز دست یافت. با این حال باید تأکید کرد که چالش‌های آینده دانشگاه آزاد بسیار بزرگ‌تر و کلیدی‌تر از مجادلات سیاسی امروز است. متأسفانه این دانشگاه بدون توجه به آمار رشد جمعیت، آمایش سراسری و... به توسعه خود پرداخته است. این امر سبب شده‌است که به تدریج بخش عمده‌ای از صندلی‌های دانشگاه آزاد به ویژه در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد خالی بماند. با توجه به اینکه بخش عمده درآمدهای دانشگاه متکی بر شهریه دانشجویان است، کاهش شدید درآمدهای این دانشگاه در سال‌های آتی کاملاً محتمل است. با توجه به اساسنامه، این دانشگاه از هر گونه فعالیت اقتصادی نیز منع شده است. با این توضیحات می‌توان پیش‌بینی کرد که از چند صباح دیگر عرفیت ورشکستگی روی این موسسه بزرگ سایه بیندازد. مدیران جدید دانشگاه باید برای این موارد نیز چاره‌ای بیابند. مرحوم هاشمی‌رفسنجانی در هفتادمین اجلاس شورای مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی با نگاه کارشناسانه خود برای آینده دانشگاه توصیه‌هایی داشتند؛ توصیه‌هایی که می‌توان از آنها با عنوان وصایای دانشگاهی آیت‌الله یاد کرد. امید که مدیران جدید ضمن چاره‌اندیشی‌های نو این توصیه‌ها را نیز مورد مذاقه قرار داده و آنها را به‌کارگیرند.

به هر صورت بسا ورود به موقع مقام‌معلم رهبری به این فقره و انتصاب علی‌اکبر ولایتی به ریاست هیات موسس دانشگاه عملاً دورانی جدید در دانشگاه آزاد اسلامی آغاز شد، برخلاف نظر برخی تحلیلگران که به سبب برخی قریب‌ت‌ها در تحلیل‌های دیپلماتیک به ویژه در چند سال اخیر و همچنین دوستی چند دهه‌ساله ولایتی با مرحوم هاشمی، او را ادامه دهنده مسیر رئیس فقید هیات موسس ارزیابی می‌کردند، آنان که بیشتر با محصولات فکری ولایتی آشنا بودند تأکید می‌کردند که نباید شاهد ادامه مسیر گذشته بود. نگاه کاملاً متفاوت ولایتی به مقوله علوم انسانی، توسعه، بومی‌سازی علوم و... نشان از آن داشت که دیر یا زود باید منتظر آغاز تغییرات در دانشگاه آزاد باشیم. در این فضا میرزاده و سایر مدیران دانشگاه در موضعی کاملاً منفعلانه، تنها با استفاده از واژه‌هایی چون «استمرار» در سخنان خود و انتشار عکس‌های متبسم رئیس جدید در رسانه‌های خود انتظار همراهی رئیس جدید هیات موسس را داشتند. آنان همچنین با رای به ولایتی برای حضور در هیات امنای عملاً دست‌مدرچید را برای آغاز تغییرات باز کردند. بحث فرهنگ نیز طبق پیش‌بینی‌ها نخستین چالش بزرگ ولایتی و میرزاده بود، چالشی که سرانجام به عزل میرزاده انجامید. اگر چه ایراداتی درباره نحوه رای‌گیری از اعضای حاضر در جلسه هیات امنای مطرح شده‌است، اما بعید به نظر می‌رسد که تغییری در وضعیت امروز دانشگاه آزاد اسلامی

که احتمالاً می‌توانستند کارنامه‌ای بهتر از رئیس نه‌چندان موفق سازمان برنامه‌بودجه دولت سازندگی داشته‌باشند؛ چهره‌هایی که هیچ کدام شانس نشستن بر کرسی ریاست دانشگاه آزاد را نیافتند. در این زمینه قاعدتاً در روزنوشت‌های سال ۱۳۹۴ مرحوم هاشمی‌رفسنجانی (ره) مطالبی خواهیم یافت، با این همه اگر خواهیم به تحلیل منطقی حوادث آن روزها بپردازیم، درخواهیم یافت که میرزاده از معهود چهره‌هایی به‌شمار می‌رفت که به سادگی می‌توانست از شورای انقلاب فرهنگی، رای اعتماد کسب کند؛ تحلیلی که در مدتی کوتاه لباس واقعیت به تن کرد و به دوران فرهاد دانشجو پایان داد. هاشمی‌رفسنجانی در دوره جدید همه توش و توان خود را برای جبران کاستی‌های مدیریت پیشین صرف کرد و در دفاع از منافع دانشگاه آزاد اسلامی حتی در برخی موارد از اقدامات دولت مورد حمایتش نیز انتقاد کرد. با این حال باید به این نکته توجه داشت که به نظر می‌رسد او برای دوران پس از خود در این موسسه معظم آموزش عالی، برنامه مشخصی نداشت یا دست‌کم تا ۱۹ دی‌ماه سال پیش گامی جهت اجرای برنامه‌اش برداشته بود. سیاستمداری که نهمین دهه حیاتش را سپری می‌کرد، قاعدتاً نباید نسبت به آینده یکی از بزرگ‌ترین میراث‌هایش بی‌تفاوت باشد. او به زیرکی می‌توانست با سپردن ریاست هیات امنای به نیروی جوان و مورد اعتمادی چون سیدحسن خمینی از سوی این چهره را وارد گود مدیریت کند و از سوی

چالش بزرگ دانشگاه آزاد

آزاد شده و شعار رئیس جدید هیات موسس را جامعه عمل پوشانند. حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان نیز می‌تواند مانند گذشته به یکی از اولویت‌های دانشگاه آزاد اسلامی در دوره جدید فعالیت بدل شود. در این زمینه تجربیات کاربردی و قابل‌تأملی در سال‌های گذشته وجود داشته است که معتقدم مدیران جدید باید این تجربیات را مطالعه و زمینه‌بینه‌سازی آنها را در ادامه مسیر دانشگاه آزاد اسلامی فراهم کنند. در پایان این نوشتار باید تأکید کرد که با توجه به مشی آقای ولایتی در چهار دهه اخیر، به نظر می‌رسد که حضور ایشان حاشیه‌های سیاسی چندانی در دانشگاه نداشته باشد. به اعتقاد من ولایتی بیش از دغدغه‌های سیاسی به چالش‌های اقتصادی این موسسه مالی خواهد پرداخت تا این گونه‌ها مانند گذشته بالنده و موفق باقی بماند.

دهه گذشته خواهد بود. این وضعیت آنگاه بغرنج‌تر می‌شود که حال وهوای جامعه را نیز مورد بررسی قرار دهیم. رشد بی‌رویه صندلی‌های دانشجویی در دانشگاه‌های دولتی، آزاد، پیام‌نور و موسسات غیرانتفاعی ضمن اشباع ظرفیت دانشگاهی، کشور را با بحرانی به‌نام فارغ‌التحصیلان بیکار مواجه کرده‌است؛ روندی که تا حدودی موجب سرخوردگی بسیاری از علاقه‌مندان به تحصیل در دانشگاه‌ها شده است. امروز بسیاری از جوانان و خانواده‌های آنان به این نتیجه رسیده‌اند که راه اشتغال، موفقیت یا تولید ثروت از دانشگاه عبور نمی‌کند؛ این دیدگاه در کنار کاهش رشد جمعیت سبب شده است که کمتر تحلیلی‌گری پیش‌بینی کند که در سال‌های آتی ظرفیت‌های خالی دانشگاه‌های دولتی و آزاد پر شود. برخی سنسورها در زمینه افزایش ظرفیت

از دانشجویان امور خود را نظم و نسق می‌بخشد؛ در این موقعیت کاهش حضور داوطلبان تحصیل در دوره‌های مختلف دانشگاه و خالی ماندن بسیاری از صندلی‌های دانشگاه به ویژه در شهرهای کوچک، سبب ایجاد چالشی بزرگ برای مدیران این موسسه آموزش عالی شده است. به نظر می‌رسد که در سال‌های اخیر نیز بسیاری از واحدها به سبب عدم استقبال داوطلبان برای پرکردن ظرفیت این واحدها، عملاً حتی توان پرداخت حقوق اعضای هیات علمی و کارمندان خود را نیز ندارند؛ رگ حیات این واحدها به بوجه سازمان مرکزی متصل است و در صورتی که به هر نحو، سازمان مرکزی نتواند بوجه آنان را تأمین کند، باید منتظر تعطیلی تدریجی بسیاری از واحدها باشیم. این مساله به معنای از بین رفتن میلیاردها تومان سرمایه‌گذاری‌های سه

کرد، به این مهم همت گمارد. فارغ از این بحث رسانه‌ای، به عنوان چهره‌ای که در سال‌های اخیر در بخش آموزش عالی فعالیت و مطالعه داشته‌ام، باید چند نکته مهم را به دلسوزان دانشگاه آزاد اسلامی از جمله مدیران جدید این دانشگاه گوشزد کنم؛ متأسفانه یکی از نقصان‌های بزرگ دانشگاه آزاد اسلامی به ویژه در بحث توسعه این دانشگاه عدم توجه کافی به مطالعات آمایش سراسری بوده‌است. این نقصان در توسعه دانشگاه‌های دولتی نیز تا حدود زیادی وجود داشته‌است، اما باید این نکته را مدنظر داشت که دانشگاه‌های دولتی از بوجه بیت‌المال ارتزاق می‌کنند؛ در نتیجه مدیران آن دانشگاه‌ها دغدغه نبود دانشجو نمی‌نمایند بوجه رانند. برخلاف این روند دانشگاه آزاد بدون بهره‌گیری از بوجه‌های عمومی و دولتی و تنها بر پایه شهریه دریافتی

● یادداشت

میرحمایت میرزاده

عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس

بحث تغییر و تحولات در دانشگاه آزاد اسلامی این روزها به یکی از سوژه‌های اصلی بسیاری از رسانه‌های کشور بدل شده است. این تغییر و تحولات در صورتی می‌تواند با سنگ محک مناسبی سنجیده شود که تحلیلی‌گری در دانشگاه حضور داشته باشد و مناسبات درونی این نهاد را بشناسد و در عین حال تعاملات گوناگون آن را با نهادها و سازمان‌های بالادستی و هم‌عرض به خوبی بشناسد. با این توضیحات باید تأکید کنم هنوز برای ارزیابی نوع مدیریت علی‌اکبر ولایتی بسیار زود است و باید در فرصتی مناسب که بخشی از هیجانات روز فوکس

توی این ۲۰ سال، چه داستان‌هایی از سرگذرانده‌ایم. قصه‌های شاید باورنکردنی برای نسل‌های بعد. نسلی که شاید هرگز درک نکند توی همین انتخابات آخری چرا تا اولین اعلام رسمی آرا دل توی دلمان نبود. نسلی که شاید شوق صف بستن برای انتخاب را درک نکند و سردر نیابرد که چه‌مان بود وقتی که قرار بود خداداد پاس علی دایی را بو کند

۲۰ سال پس از صعود ۲۶

۲۰ سال و چند صعود

پژمان راهبر
روزنامه نگار

مهدی طارمی که می‌رفت برای گل دوم، غزال تیزپایی بود که دومین گل و پنجمین صعودمان را قطعی می‌کرد. بیست سال بعد از آنکه غزال اورجینال از غفلت مدافعان نامدار استرالیایی استفاده کرده بود تا ما را به بازی برگرداند و با دومین گل، ایران را به جام جهانی بربرد.

در فاصله دو غزال، از ۷۶ تا ۹۶، ما موهامان ریخته بود و این بار کسی که آنوقت‌ها می‌خواستیم شادی ناخافل صعود را با او سپری کنیم یا همسرمان شده، یا در یک بعدازظهر غمگین رویان کرده بود. پس، وسط یک شادی عمیق یک‌هو یادمان آمد که چه عمری گذشته و چه روزهایی. روزهایی که بین امید و بیم و ناامیدی و شوق گذشت. روزهایی که دوستان‌مان رفتند و ما ماندیم. روزهایی که وسطاش، دو صعود دیگر به جام جهانی رقم خورد اما وقتی که به خیابان زدیم، انگار خالی بودیم از آن لیریز هشت آذر که پیاده از شرق تا شمال شهر را دودیم بس که این مساوی، شبیه خودمان بود. شبیه یک روزنه، وقتی دایی توپ را به ما می‌رساند و ما توپ را از بغل پای بوسنچ قل می‌دادیم به آن ته تور، جایی که نوری از آن به زندگی برمی‌گشت تا فکر کنیم بله، پیروز شدیم.

یک‌روز، بین آن دوره‌ها در روزنامه شرق بیسج شده بودیم برای پوشش صعود ۲۰۰۶. شب، پشت هم پیام تبریک می‌آمد و آقای قوچانی، توی ستونی در صفحه آخر فونت‌ها را ریزتر می‌کرد تا جا برای همه باشد. همه مقام‌های عالی که هنوز این جور مثل حالا

نبودند که حتی یک پیروزی ملی کنار هم جمع‌شان نکند. آنوقت‌ها، شرق پدیده روزنامه‌نگاری ایران بود و هرشماره‌اش با ۷۰ مطلب امضادار، سفره عیش روزنامه‌خوان‌ها بود. از همان صفحه اول تا صفحه باکسی آخر. آنوقت‌ها در ساختمانی در الوند، توی اتاق‌هایی پر از بچه‌های نخبه که می‌توانستند آینده ایران باشند اگر از یکی دوسال بعدش مهرا به بالا نمی‌رفت و نمی‌خورد روی پاسپورتشان تا بروند و دیگر نیابند تا هشت سال و دوازده سال بعد حس کنیم چقدر نامردی است که توی این جشن‌ها کنار ما نیستند.

خب، برای ما که زندگی را با فوتبال به یاد می‌آوریم، همه چیز هشت آذر هم خوش نبود. آن وقت‌ها، کار صعود سسلانه و سلاته آغاز شده بود. با نسلی در اندازه بهترین تاریخ اما با مری‌ای عجیب و دوست نداشتنی که البته حمایت بی‌واسطه رئیس وقت سازمان تربیت‌بدنی، مصطفی هاشمی طبا را پشت خود داشت. پس کمی بعد از یک استارت باشکوه، کار به یک امتیاز از سه بازی رسید تا مایلی کهن برود و ویرا بیاید و بعد ایران در موقعیتی عجیب با حذف استرالیا جهانی شود؛ آن هم در مسابقه‌ای که دروازه‌بان استرالیا تا دقیقه ۳۰ حتی یک توپ را لمس نکرد.

آنوقت‌ها، توی لحظات ناامیدی، چیزی نداشتیم جز محمد مایلی کهن و البته آقای هاشمی طبا. که اسمشان را بیوریم و خودمان را خالی کنیم. اگرچه آخر سر، وقتی سعید خداداد می‌دوید، بازهم چیزی تغییر نکرده بود. البته ۲۰ سال بعد، در حاشیه یک رقابت انتخاباتی، هاشمی طبا آن سابقه را پاک کرد و کمتر حافظه‌های پادش آمد که مرد منطقی و مبلغ اکسپورت اورینتد امروز، ۲۰ سال پیش، سرنوشته و اعصاب ما را دست چه جنس بجنلی داده بود.

بیست سال البته زمان زیادی است اما بعضی چیزها همیشه در خاطر می‌ماند. چیزهایی مثل انتقال قدرت دولت در مرداد ۸۴، کمی بعد از صعود به جام جهانی، وقتی که هنوز نمی‌دانستیم رئیس‌جمهوری مردمی با تیم ویژه همراهان و نوایج در رکاب جام جهانی ۲۰۰۶ را به چه مصیبتی تبدیل می‌کنند. مصیبتی ادامه‌دار تا ۴ سال بعد، شبیه به وضعیت همه جای ایران دلار فقیرتر می‌شدیم. آنقدر که فوتبال یادمان برود و برای مان مهم نباشد که چه کسی با یک تلفن علی دایی را سرمربی تیم ملی کرد و بعد با شکستی در نوروز دو سال بعد، دستور عزل فوری را صادر کرد. آنقدر درگیر و گرفتار و بی‌تفاوت که اگر مناظره‌های ۹۲ به خودمان



عکس: رضا معطریان

نمی‌آورد، شاید انرژی مثبتمان را از تیم کی‌روش دریغ می‌کردیم و حسرت‌مان باز ادامه پیدا می‌کرد. اما موج بنفش امیدواران کرده بود، پس جشن انتخاب روحانی و صعود تیم ملی را با هم گرفتیم. وقتی که فکر می‌کردیم تدبیر و امید از راه رسیده و وقت جشن است. جشنی در غیاب همه آنهایی که تحمل نکرده و گریخته بودند، اما فکر می‌کردیم حالا که این ۸ سال تمام شده و شاید برگردند.

وقتی که سردار آزمون دفاع از یک را جا می‌گذاشت، صدای جواد خیابانی می‌آمد که از غزال تیز با به توصیف عجیب اسب ترکمن فروغلتیده بود. گزارشگر تازه‌نفس ۲۰ سسال پیش که قدیمی‌ها را کنار می‌زد و اطلاعات و گزارش‌های میدانی‌اش هوای تازه‌ای بود. او بیست سال مسن‌تر، حالا طعمه جوان‌های توتیتری سختگیری است که در

انتظار گزارش‌های او هستند. جوان‌هایی که نسل‌شان مقتدرترین صعود به جام جهانی را رقم زد اما همیشه نگران یک چیزی هست؛ چیزهای کوچک (کی‌روش نرود؟)، چیزهای معمول (معیش و کار) و چیزهای اساسی (...). جوان‌هایی که حو‌شان استت یک کی‌روش بالای سرشان باشد تا هدایتشان کند و نظم شان بدهد و سرشان داد بزند و نازشان را بکشد تا پشت هیچ دیواری نمانند. تا بمانند.

توی این ۲۰ سال، چه داستان‌هایی از سرگذرانده‌ایم. قصه‌های شاید باورنکردنی برای نسل‌های بعد. نسلی که شاید هرگز درک نکند توی همین انتخابات آخری چرا تا اولین اعلام رسمی آرا دل توی دلمان نبود. نسلی که شاید شوق صف بستن برای انتخاب را درک نکند و سردر نیابرد که چه‌مان بود وقتی که قرار

پس از صعود به جام جهانی، وقتی که هنوز نمی‌دانستیم رئیس‌جمهوری مردمی با تیم ویژه همراهان و نوایج در رکاب جام جهانی ۲۰۰۶ را به چه مصیبتی تبدیل می‌کنند. مصیبتی ادامه‌دار تا ۴ سال بعد، شبیه به وضعیت همه جای ایران دلار فقیرتر می‌شدیم. آنقدر که فوتبال یادمان برود و برای مان مهم نباشد که چه کسی با یک تلفن علی دایی را سرمربی تیم ملی کرد و بعد با شکستی در نوروز دو سال بعد، دستور عزل فوری را صادر کرد. آنقدر درگیر و گرفتار و بی‌تفاوت که اگر مناظره‌های ۹۲ به خودمان

رای کاشتیم تا توفان درو کنیم

حسن روحانی چگونه به حمایت گسترده ورزشکاران در انتخابات پاسخ می‌دهد؟

منتشر شده بود، شعار کمپین حسن روحانی را به زبان آورده بودند اما چندساعت بعد در اینستاگرام میلیونی‌شان، محترمانه حضور در کمپین روحانی را تکذیب کردند. بعدا مکرر از قول‌شان گفتند تهدید شده بودند اما بلوف بود. به نظر داستان چیزی جز دلخوری‌شان از نحوه پرشدن ویدئو بوده؛ اینکه کسی به آنها نگفته بود شعار، شعار ستاد روحانی است و آنها به خیال دعوت به امر کلی انتخابات آن را بر زبان جاری ساخته بودند و با انتساب آن به روحانی تکذیبش کردند که ما بی‌طرفیم، آن هم در شرایطی که برانکو ایوانکوویچ کروات با پاسپورت ایرانی رای‌ی مشابه با هم‌تای استقلال‌ی‌اش به صندوق می‌انداخت. علیرضا منصوریان که اول با ترس و لرز و بعد سفت و محکم پشت بلندگو از روحانی حمایت کرد، اگرچه در مسیر برگشت از ورزشگاه نگرانی‌اش را پنهان نمی‌کرد. درست مثل طارمی و مسلمان، که فکر آینده بعد از انتخاب نامزد دیگر را می‌کردند و این که اگر او بیاید و خوش نیامده باشد چی؟

● گفتیم برانکو، شاید بعدها این مرد کروات اتوکشیده از خاطرات ویژه سال آخر سرمربیگری‌اش در تیم ملی بگوید، وقتی ایران در سال ۱۳۸۴ به جام جهانی رفت و محموداحمدی‌نژاد ریاست جمهوری را تحویل گرفت. وقتسی که ملی پوش‌ها کمی قبل از جسام جهانی ۲۰۰۶ در ملاقات با رئیس‌جمهور جدید که قبل‌تر او و پناالتی

آنهایی که فکر می‌کردند بالاتر از سیاهی رنگی نیست، این دفعه کم نبودند. بعضی‌هاشان بعد از پیامک باشگاه به موقع خود را به هتل المپیک رساندند و بعضی هم صاف رفتند دم سالن ۱۲هزار نفری که جای سوزن انداختن نبود، جایی که آدم‌ها آمده بودند برای اعلام وفاداری به رئیس‌جمهور مستقر.

● ورزشکارها در فعالیت‌های سیاسی کارنامه روشنی ندارند. دارند؟ شاید بشود از آقاتختی و دل سپردگی‌اش به جبهه ملی نوشت اما بعد یادمان می‌آید سالی را که مهم‌ترین چهره فوتسال و ورزش ایران پای بیانیه انتخاباتی هر چهار کاندیدی ریاست جمهوری را امضا کرده مضحکه‌ای عجیب، چهارسال بعد از اینکه برادران خادم در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ رسماً در جبهه حامی علی‌اکبر ناطق‌نوری ایستادند. مردی که اگرچه گذشت زمان وجهه‌اش را تغییر داد اما در آن انتخابات ویژه، چهره حاکمیتی کارزار ریاست جمهوری نقلی می‌شد و ایستادن کنار او، طبعاً عاقلانه بود. همان طور که درست ۲۰ سال بعد، دو ورزشکارمشهور دیگر، بردارطور با فرزند مداح مشهور تهرانی پای صندوق رفتند تا مثل خادما کنار کسی بایستند که ریسک حمایت‌اش احیاناً خطری نداشته باشد.

● خب، آنها مثل خادما در جبهه اقلیت بودند. اگرچه اول کار در ویدئویی که ازشان

و مشایب و علی‌آبادی و کفاشیان که حکم سرمربیگری تیم ملی را به دایی ابلاغ کرد. ● در کمپین ورزشکارانه ریاست جمهوری حسن روحانی، والیبالیست‌های مشهور و کشتی‌گیرها خیلی فعال نبودند اما محبوب‌ترین دختر ورزشکار ایران کیمیا علیزاده، با وجود همه ترس‌ها، چرا، او البته تنها زنی نبود که در رقابت سیاسی درست به هدف می‌زد اما نمایندگی‌شان می‌کرد. زنده‌یابی که بی‌خوابی روزها و شبهای اردیبهشت را به جان خریدند برای این که شاید روزی برسند که مثلا حضورشان در جایی که دایی و منصوریان مشغول جنگ و جدل مرده‌شان هستند، عجیب نباشد. حقی که مشخص نیست چرا از آنها دریغ شده، وقتی که می‌توانند در کنسرت و فعالیت‌های معمولی از این دست حضور داشته باشند.

● این که حسن روحانی حمایت تمام و کمال ورزشکاران را پشت سر خود داشت، چیز تازه‌ای بود. آنقدر تازه که در شور و حال این حضور همه‌جانبه، سستی آن دوسه‌نفر هم به چشم نیامد، حتی کاهلی آنهایی که با قول دریافت بودجه وعده حضور ورزشکاران در کمپین‌ها را می‌دادند غافل از اینکه، اینها این دفعه موج‌سوار نیستند که خود موج‌اند. موجی که از حسین شمس تا کاوه رضایی و مهدی رحمتی و علی بیرانوند را در بر می‌گرفت. موجی که ایسن بار زلال و خالص، طراوتی بی‌سابقه داشت.

● فرض کنید شانس بزند و حسن روحانی این مقاله را در بولتن بریده‌های روزانه‌اش بخواند. فکر می‌کند آن قدر نیرو و توان و انگیزه در او و اطرافیان اجرایی و فکری‌اش هست که دستی به محاسن بکشد و تغییری ایجاد کند؟ شاید یک روز از خواب بیدار شویم و ببینیم این انتخابات برای هر کس خوب نبود، ورزش و بنیان بدقواره‌اش را برای همیشه تغییر داد. آنوقت است که به خودمان و ورزشکاران آگاه دوره خودمان خواهیم بالید. آنهایی که فرزند زمانه خودشان بودند و عشق به مردم و سرنوشت هواداران بی‌شمار به میدان‌شان فرستاد. آنهایی که حساب نکردند اما لایق‌اند رئیس‌جمهورشان حساب شان کند.

● کسی نمی‌داند که ۴ سال بعد بازهم ورزشکارها خودشان را به این میدان می‌رسانند یا نه‌اما بیایید امیدوار باشیم روحانی و دولت‌اش برای سال ۱۴۰۰ کاری کرده باشند که هیچ ورزشکاری از هزینه‌کرد شخصی و توصیه به طرفداران برای رای به دولت اعتدال پشیمان نشده باشد. آنها پای رای شان ایستاده و حالا توی ذهن‌شان رسیده‌اند به مرحله‌ای که نگاه می‌کنند و مشتاقانه در انتظار تغییرند. تغییری که باید همه‌جانبه، قابل درک و لمس و مشهود باشد. تغییری بزرگ‌تر و مهیب‌تر از چیزی که بشود به هوای تازه تشبیه‌اش کرد. بی‌زحمت، توفان می‌خواهیم حاج آقا!

حیبب نیابرد و اتفاقاً نام محسن هاشمی را در صفحه اینستاگرامش قید کرده؛ اشاره‌ای به فهرست پرسروصدای امید که به واسطه همه حرف‌ها می‌شد آن را زیر پا گذاشت، اما نه، ورزشکارهای در سال ۹۶ طور دیگری بودند.

● علی دایی‌سی از دولت محمود احمدی‌نژاد خاطرات ویژه‌ای دارد؛ اگرچه با حکم مستقیم رئیس‌جمهور سابق به سرمربیگری تیم ملی رسید اما برای وی، بر کناری‌اش در مسابقه‌ای با حضور احمدی‌نژاد در فروردین ۸۸ پس از شکست مقابل عربستان خاطره مهم‌تری است، اتفاقی که نشانه بازگشت علی دایی به سلیقه سیاسی قبلی، چیزی که باعث می‌شد او را با چند تلفن به مهم‌ترین مقام اجرایی ایران برساند. او این بار در مصاحبه‌ای با روزنامه گل اعلام کرد هوادار روحانی است و سپس در مقام یک فعال اقتصادی برنامه‌های دیگر کاندیداها را زیر سؤال برد. دایی البته دل خوشی از دولت روحانی و وزیر ورزش منصوبش ندارد اما وقتی پای مصاحبه نشست حرف هایش را زد. حرف‌هایی تند علیه سیستمی که به هر نحو به دنبال رای است، بدون اینکه بکشد به ماجراهای شب بر کناری از سمت سرمربیگری تیم ملی و تماس‌ها و اظهارنظرها. فرموده و اجبار تاس که این بار به ندانسته بود و به باختری رسید که دایی هرگز فراموشش نمی‌کند، حتی اگر زمان بر گردد به روز انتخاب و باز احمدی‌نژاد

زندان‌اش را در تمرین تیم ملی با لباس ایران دیده بودند، تازه با اندیشه‌های فوتبالی او آشنا شدند. وقتی برانکو، ترجمه همزمان حرف‌ها را از زبان رضا چلنگر می‌شنید و می‌فکر می‌کرد مترجم وفادارش مشغول جابه‌جایی لغات است ... برای او که چندی بعد با دخالت مستقیم دولت از تیم ملی ایران کنار رفت انتخابات و تغییر نظام سیاسی ایران اهمیت خاصی داشت؛ اگرچه از دوستانی مثل سفیر کرواسی و البته روزنامه‌نگاران نزدیک شنیده بود که دوره روحانی ۴ سال دیگر تمدید می‌شود و همین طور هم شد، پس وقتی ساعت دوی ششساعت از راننده‌اش شنید که کار تمام است به دستیار بدبین‌اش یادآوری کرد که مثل همیشه پیش‌بینی دقیق با او بوده است.

● در بین ورزشکارهای اسم و رس‌مدار حامی حسن روحانی باید از دو اسم به ویژه یاد کرد: علی کریمی و فرهاد مجیدی. دو ستاره مهم و اصلی فوتبال ایران که بعد از بازنشستگی ذره‌ای از جذابیت خود را از دست ندادند. دو چهره‌ای که حرف دل‌شان را بی‌توجه به روابط حسنه با آدم‌های معروف شورا و ریاست جمهوری، علنی کردند. بین این دو، کار کریمی به واسطه سر پرید و سابقه‌اش در بازی ایران و کره بعد از انتخابات ۸۸ قابل پیش‌بینی بود اما فرهاد مجیدی که ارتباط نزدیکش با حیبب کاشانی عمری طولانی دارد، این بار اسمی از حاج

صاحب امتیاز: حزب کارگزاران سازندگی ایران
رئیس شورای سیاست گذاری: سید حسین مرعشی
مدیر مسئول: سید افضل موسوی
سردبیر: محمد قوجانی
دستیار سردبیر: اکبر منتجبی

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری، خیابان چهاردهم، کوچه زرون
پلاک ۱۴، واحد ۴ تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ شماره: ۲۶۷۰۱۰۵۱
سازمان آگهی‌ها: مجید حسن زاده تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ همراه: ۰۹۱۹۲۴۶۳۲۵۸
چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۴۶۸۹۳۳۰
توزیع: نشر گستر تلفن: ۶۱۹۳۳۳۳۳

شنیده‌ها

گفته می‌شود یکی از علل اوج گرفتن حملات به کارگزاران سازندگی ایران از سوی برخی احزاب سیاسی، مخالفت دیرکل و سران حزب با انتشار فهرست‌های انتخاباتی موازی با لیست اصلی امید بوده است. یکی از احزاب سیاسی که مدعی دفاع از حقوق کارگران است با وجود سهم قابل توجهی که از لیست امید داشت، در پی انتشار فهرستی مستقل بود که با عدم همراهی کارگزاران ناکام ماند. کارگزاران با وجود انتقاداتی که به فهرست امید داشت از آن حمایت کرد.

گفته می‌شود یکی از روزنامه‌های تهران که به علت یزدی بودن مدیر مسئول خود احساس نزدیکی به دکتر محمد رضا عارف می‌کند در صدد است میان کارگزاران سازندگی و رئیس فراکسیون امید اختلاف افکند. این در حالی است که در چهار سال اخیر پس از انتخابات سال ۱۳۹۲ میان این حزب و رئیس شورای سیاستگذاری اصلاح‌طلبان کمترین اختلافی وجود نداشته است. از سوی دیگر برخلاف فضا سازی‌های حزبی کمترین سهمیه حزبی در فهرست امید با ۲ نفر از آن کارگزاران است و نیز شنیده می‌شود دکتر محمد رضا عارف هیچ اصراری بر شکل‌گیری ترکیبی خاص در شورای شهر یا شهرداری تهران نداشته است. یک منبع آگاه به خبرنگار سازندگی گفت عارف هیچ سهمیه‌ای از فهرست امید در اختیار نگرفت. هفته گذشته یک روزنامه یزدی در سرمقاله خود به کارگزاران هشدار داده بود.

گفته می‌شود دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی ایران نسبت به انتقال نادرست مصاحبه خود با سایت انتخاب اعتراض کرده است. خبرنگار انتخاب از کرباسچی پرسیده بود آیا محسن هاشمی شهردار تهران خواهد شد و کرباسچی پاسخ داده بود که طبیعتاً او می‌تواند «یکی» از نامزدهای شهرداری تهران باشد اما انتخاب شهردار بر عهده شورای شهر است. این نقل قول در رسانه‌ها با اعتراض‌هایی روبرو شد.

شنیده شده است که یکی از علل لو رفتن عملیات گروه داعش در تهران ترافیک ساعت ۹ صبح و ناهماهنگی میان دو تیم عملیاتی مجلس و حرم امام بوده است که سبب استفاده تروریست‌ها از تلفن همراه و لو رفتن عملیات شده است.

شنیده شده است حجت‌الاسلام والمسلمین علی اکبر ناطق نوری به زودی از مدیریت حوزه علمیه امام حسن مجتبی در لواسان هم کناره‌گیری خواهد کرد و با ایجاد یک دفتر مستقل در تهران به فعالیت سیاسی خواهد پرداخت.

شنیده شده است پرویز فتاح رئیس کمیته امداد امام خمینی یکی از گزینه‌های وزارت در دولت دوازدهم خواهد بود. فتاح یکی از اصول‌گرایان میانه‌رو است که با وجود اصرار جنتا از نامزدی در انتخابات اخیر خودداری کرد و از دولت روحانی به علت افزایش مستمری مستمری بگیران کمیته امداد تشکر کرد.

هفته‌نامه سازندگی خبر می‌دهد

تغییرات بزرگ در دولت و شهر

علی اکبر ناطق نوری ممکن است دبیر شورای عالی امنیت ملی شود

خانه‌تکانی گسترده در حاکمیت کشور!

خبرهای اختصاصی سازندگی حاکی از آن است که با رای مردم در انتخابات ریاست جمهوری و شورای شهر تهران افراد تازه‌ای به مدیریت ملی و شهری کشور خواهند پیوست و تغییرات مهمی در نهادهای اجرایی کشور رخ خواهد داد.

اصلاح‌طلبان به یک فهرست ۵ نفره برای شهرداری تهران رسیده‌اند و دولت‌مدان نیز کابینه تازماری را تدارک دیده‌اند. کابینه‌ای جوان‌تر و مصمم‌تر. آنچه مسلم است اینکه دولت دوم روحانی از دولت اول او قوی‌تر خواهد بود.

اول از شهرداری تهران شروع می‌کنیم:

اصلاح‌طلبان یکی از این پنج نفر را به عنوان شهردار تهران انتخاب خواهند کرد: ۱- محمدعلی نجفی، ۲- محمود حجتی، ۳- سیدحسین مرعشی، ۴- حبیب‌الله بی‌طرف، ۵- محسن هاشمی‌رفسنجانی.

به گزارش خبرنگار «سازندگی» اصلاح‌طلبان در دو سطح سرگرم رایزنی با نامزدهای شهرداری تهران هستند؛ اول، در سطح اعضای شورای شهر تهران که آیین‌نامه جامعی را برای انتخاب شهردار تدوین و در آن مختصات شهردار مطلوب تهران را در امتیازبندی‌های روشن تعیین کرده‌اند. دوم، در سطح احزاب سیاسی اصلاح‌طلب بخصوص شورای عالی سیاستگذاری اصلاح‌طلبان که افراد و احزاب موثر در حال مذاکره با ۵ نفر مطرح در این زمینه هستند:

● **محمدعلی نجفی** ۶۶ ساله متولد تهران، از قدیمی‌ترین مدیران اجرایی کشور است که سابقه عضویت در دولت‌های شهید رجایی و شهید باهنر، مهندس میرحسین موسوی، آیت‌الله اکبر هاشمی‌رفسنجانی، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد خاتمی و دکتر حسن روحانی را دارد. او تصدی وزارتخانه‌های علوم، آموزش و ریاست سازمان برنامه را در دولت‌های دفاع مقدس، سازندگی و اصلاحات برعهده داشته است و در دولت یازدهم نیز نامزد وزارت آموزش و پرورش بود که تنها با یک رای از تصدی این وزارتخانه در مجلس نهم بازداشته شد. نجفی در دولت یازدهم ابتدا رئیس سازمان میراث فرهنگی شد. او در عین حال از مشاوران ارشد رئیس‌جمهور است. شنیده‌های خبرنگار سازندگی حاکی از آن است که نجفی پیشنهاد ریاست دفتر رئیس‌جمهور دوازدهم را نپذیرفته است اما در صورتی که به سازمان برنامه و بودجه نرود، پیشنهاد شهرداری تهران را خواهد پذیرفت.

در صورت شهردار شدن نجفی، ریاست سازمان برنامه و بودجه در دولت دوازدهم به مسعود نیلی پیشنهاد خواهد شد. نجفی و نیلی در دولت اول سیدمحمد خاتمی از مدیران این سازمان بودند که استراتژی توسعه صنعتی کشور و برنامه سوم توسعه کشور در آن زمان نوشته شد. اقتصاددانان معتقدند این برنامه بهترین برنامه کشور بعد از انقلاب بوده است.

نجفی فرد مورد اعتماد آیت‌الله هاشمی، آقای خاتمی و دکتر روحانی است که در کارنامه خود عضویت دوره سوم شورای شهر تهران را هم دارد. او از بنیان‌گذاران حزب کارگزاران سازندگی ایران و در دوره‌های رئیس شورای مرکزی این حزب بوده است.

● **محمود حجتی** متولد نجف‌آباد، از مدیران جهاد سازندگی است. حجتی در دولت هاشمی‌رفسنجانی استاندار سیستان و بلوچستان بود و در دولت سیدمحمد خاتمی ابتدا وزیر راه و سپس وزیر جهاد کشاورزی شد؛ مسئولیتی که در دولت روحانی هم

عهده‌دار آن شد. حجتی عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی بود و در دوره وزارتش در هر دو دولت خاتمی و روحانی توانست پروژه ملی خود کفایتی گندم را به سرانجام برساند. این پروژه ملی بارها از سوی سران عالی نظام تحسین شده است، هرچند در دولت محمود احمدی‌نژاد ایران دوباره به واردات گندم پرداخت. حجتی همچنین اولین وزیر جهاد کشاورزی ایران است که از ادغام دو وزارتخانه جهاد سازندگی و کشاورزی به وجود آمد و او به خوبی توانست این دو نهاد را ادغام کند. برخی معتقدند یکی از علل رای بالای روستائیان به حسن روحانی در انتخابات سال ۱۳۹۶ کارنامه مثبت حجتی در وزارت کشاورزی بوده است. به همین علت برخی تغییر او را به صلاح نمی‌دانند؛ هرچند که احتمال دارد بنا به میل حجتی خود او به وزارت نیرو برود.

● **سیدحسین مرعشی** ۵۹ ساله متولد رفسنجان نیز از مدیران جهاد سازندگی است که در سلسله مدیران جهادی کشور مانند اسحاق جهانگیری و محمود حجتی قرار دارد. مرعشی از مدیران میانی دولت میرحسین موسوی است. او در دولت‌های موسوی و هاشمی استاندار کرمان بود سپس به ریاست دفتر رئیس‌جمهور آیت‌الله اکبر هاشمی‌رفسنجانی رسید و آن‌گاه در مجلس پنجم نماینده مردم کرمان شد. با وجود اکثریت جبهه مشارکت در مجلس ششم، حسین مرعشی که از موسسان حزب کارگزاران سازندگی ایران بود در این دوره نیز نماینده مردم کرمان ماند و فراکسیون سازندگی مجلس ششم را اداره کرد و در یک رقابت درون فراکسیونی برای تصدی مقام نیابت رئیس مجلس رای بالایی آورد. مرعشی در دولت دوم خاتمی به معاونت رئیس‌جمهور و ریاست سازمان میراث فرهنگی منصوب شد که اکنون نیز در دولت دوم روحانی همین جایگاه به او

پیشنهاد شده است. مرعشی البته احتمال تصدی هر گونه مقام دولتی را تکذیب می‌کند. مرعشی سخنگوی حزب کارگزاران سازندگی ایران و عضو موثر شورای عالی اصلاح‌طلبان است که در چند انتخابات اخیر از سال

۱۳۹۲ نقش مهمی در ایجاد ائتلاف میان جبهه اصلاحات داشته است.

● **حبیب‌الله بی‌طرف**، ۶۱ ساله متولد یزد، سخنگوی دانشجویان پیرو خط امام (تسخیرکنندگان سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران) است. او در دولت سیدمحمد خاتمی وزیر نیرو شد و کارنامه‌ای موفق از خود بر جای گذاشت. بی‌طرف نیز از نسل پایه‌گذاران جهاد سازندگی است و در طول جنگ با عراق عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. بی‌طرف در سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸ در دولت میرحسین موسوی استاندار یزد بود. او فارغ‌التحصیل رشته مهندسی راه و ساختمان در دانشکده فنی دانشگاه تهران است و به علت اعتبار حرفه‌ای خود مهمترین نامزد وزارت نیرو در دولت دوم دکتر روحانی است. بی‌طرف عضو شورای مرکزی حزب مشارکت ایران اسلامی بود.

● **محسن هاشمی‌رفسنجانی** ۵۶ ساله، متولد قشم، نفر اول منتخب مردم تهران در شورای پنجم است. او وصی آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی است و ۱۳ سال مدیرعامل شرکت متروی تهران بوده است. محسن هاشمی در دولت دوم پدروش رئیس دفتر رئیس‌جمهور بود و قبل از آن ریاست دفتر بازرسی ویژه رئیس‌جمهور را برعهده داشت. در سال‌های اخیر او معاونت عمرانی دانشگاه آزاد اسلامی را برعهده داشته است. محسن هاشمی کارشناسی ارشد مهندسی مکانیک از پلی‌تکنیک مونترال کانادا را دارد. محسن هاشمی رئیس شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران است. او مطرح‌ترین نامزد شهرداری تهران است اما برخی اصلاح‌طلبان معتقدند با خالی شدن کرسی او در شورای شهر تهران یک اصولگرما وارد شورا می‌شود؛ در مقابل برخی دیگر از اصلاح‌طلبان این مسئله را کم‌اهمیت می‌دانند چرا که فرد راه یافته در مقابل اکثریت مطلق اصلاح‌طلبان قسار دارد و از سوی دیگر انتخاب شهرداری با بیش از ۱/۷۰۰/۰۰۰ رای مردمی می‌تواند پایگاه اجتماعی شهرداری را تقویت کند. محسن هاشمی اعلام

کرده است تنها در صورت اجماع شورای شهر تهران نامزد شهرداری تهران خواهد شد و اصل برای او حفظ وحدت شورای شهر و جلوگیری از تکرار تجربه شورای اول است.

● خبرهای «سازندگی» حاکی از آن است که شانس پیروز حناچی دیگر نامزد شهرداری تهران برای این مقام کاهش یافته اما احتمال وزارت او در دولت دوازدهم بر وزارت مسکن و شهرسازی می‌رود. در صورت تفکیک دو وزارتخانه «راه و ترابری» و «مسکن و شهرسازی» احتمالاً آخوندی وزیر راه و حناچی وزیر مسکن می‌شود.

● بیژن نامدار زنگنه اعلام کرده است که مایل به تداوم وزارت نفت نیست و محمود واعظی وزیر کنونی ارتباطات را برای این مقام پیشنهاد کرده است اما گفته می‌شود به علت عملکرد مثبت واعظی در وزارت ارتباطات تاکید دولت بر حفظ او در مقام فعلی است؛ همچنان که زنگنه در وزارت نفت خواهد ماند.

● خبرهای سازندگی از تغییرات جدی در بخش اقتصادی کابینه حکایت دارد. مسعود نیلی برای سازمان برنامه و بودجه مهمترین تغییر است که در حقیقت فرماندهی اقتصادی دولت را از نهاد گرای به طرفداران اقتصاد آزاد تغییر خواهد داد. رئیس کل فعلی بانک مرکزی و وزیر کنونی اقتصاد و دارایی نیز در مقام خود باقی نخواهند ماند. وزارت صنعت و تجارت هم با تفکیک خود دارای دو وزیر جدید می‌شود: محمد نهاوندیان وزیر تجارت و رضا ویسه وزیر صنعت. بدین ترتیب محمد رضا نعمت‌زاده از کابینه بیرون خواهد رفت.

● در بخش علم و آموزش همه تلاش برای قبول وزارت علوم از سوی دکتر رضا فرجی دانا است اما گفته می‌شود او تا این لحظه این مسئولیت را قبول نکرده است اما تغییر وزیر کنونی علوم قطعی است؛ چنان که تغییر وزیر آموزش و پرورش.

● در بخش سیاسی دولت تغییر در وزارت کشور قطعی است. رحمانی‌فضلی معاون اجرایی رئیس‌جمهور می‌شود و از میان علی یونس، مجید انصاری و مسعود سلطانی‌فر و محمد شریعتمداری یک نفر به عنوان وزیر کشور انتخاب می‌شود. بدیهی است که کسی به فکر تغییر وزیر خارجه نیست! اما ممکن است دبیر شورای عالی امنیت ملی تغییر کند. از محمد فروزنده برای این مقام نام برده می‌شود اما پیشنهاد طلایی به علی اکبر ناطق نوری است که در صورت پذیرش جایگاه این مقام در دولت تغییر اساسی خواهد کرد.

● در بخش فرهنگی و اجتماعی ممکن است وزیر کنونی ارشاد اسلامی به سازمان ملی جوانان یا وزارت ورزش برود. در این صورت شانس مسعود سلطانی‌فر برای وزارت کشور بالا خواهد رفت. گفته می‌شود اعضای زن کابینه نیز تغییر خواهند کرد؛ هرچند ممکن است در کابینه جابه‌جا شوند. خبرهای سازندگی حکایت از آن دارد که شانس انتخاب یک زن برای وزارت آموزش و پرورش رو به افزایش است. حسن قاضی‌زاده هاشمی در بخش اجتماعی کابینه موقعیتی شیبیه محمدجواد ظریف در بخش سیاسی دارد. گفته می‌شود او در وزارت بهداشت باقی خواهد ماند.



اعلان

هفته آینده در هفته‌نامه‌ی سازندگی افتتاح خواهد شد:

باشگاه سازندگی

صفحه‌ی خوانندگان و هم‌راهان سازندگی

۱

خبرنگار سازندگی: خبرها، گزارش‌ها و عکس‌های شما از شهرهای ایران

۲

تریون سازندگی: پیام‌های شما درباره مسائل روز کشور

۳

پرشن سازندگی: هر هفته درباره یک موضوع روز از خوانندگان سازندگی نظرخواهی می‌کنیم

پرشن هفته آینده:

شهردار تهران را چگونه انتخاب کنیم؟
با رای مستقیم شهروندان یا با رای شورای شهر تهران؟

۴

میهمان سازندگی: هر هفته یکی از اعضای شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران به پرسش‌های شما پاسخ خواهد گفت:

میهمان هفته آینده:

غلامحسین کر باسچی، دبیر کل

۵

اندیشه سازندگی: یادداشت‌های کوتاه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی شما درباره مسائل بنیادی توسعه

موضوع هفته آینده:

رابطه‌ی توسعه و عدالت چیست؟ آیا عدالت بر توسعه مقدم است یا برعکس؟

۶

شبکه سازندگی: رصد شبکه‌های اجتماعی درباره مواضع کارگزاران سازندگی ایران

شماره پیامک سازندگی

۳۰۰۷۳۱۲۵

@saazandegi

هفته‌نامه سازندگی ایران ارگان مطبوعاتی حزب کارگزاران سازندگی ایران

در پایان نخستین سالگرد انتشار سازندگی ایران برای خوانندگان که بیشترین همراهی را با ما داشته باشند کارت خبرنگاری افتخاری سازندگی صادر خواهد شد

اعلان ۲

سایت رسمی حزب کارگزاران سازندگی ایران افتتاح شد

www.kargozaran.net

اخبار و بیانیه‌ها

اساسنامه

سندموافق

نشریات

راهنمای عضویت